

تاریخ تجزیه می ایران

«دومر ششم»

تلاش در راه وحدت

دکتر محمد شک طالع

تاریخ تجزیه‌ی ایران

دفتر ششم

تلاش برای وحدت

دکتر هوشنگ طالع

سرشناسه	: طالع هوشنگ ۱۳۱۲
عنوان و نام پدیدآورنده	: تلاش برای وحدت / هوشنگ طالع
مشخصات نشر	: لنگرود : سمرقند، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری	: ج [۲۳۶] ص
فروست	: تاریخ تجزیه‌ی ایران، دفتر ششم
شابک	: ۹۸۷ - ۹۶۴ - ۷۷۷۵ - ۲۵ - ۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتاب‌نامه: ص ۲۳۱ - ۲۲۹
یادداشت	: نمایه
موضوع	: مرزها - ایران
موضوع	: ایران - تاریخ - قرن ۱۴ - دخالت خارجی
موضوع	: ایران - سیاست و حکومت - قرن ۱۴
موضوع	: ایران - تاریخ - قاجاریان ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ق - قراردادها
رده بندی کنگره	: DSR/۱۵۰۱۶۲۳۵ج۱۳۸۸
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۴۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۱۷۷۹۸۳۳



انتشارات سمرقند

دکتر هوشنگ طالع

تاریخ تجزیه‌ی ایران « دفتر ششم » تلاش در راه وحدت

انتشارات سمرقند ، چاپ نخست ، ۱۵ شهریور ۱۳۸۹

(برابر با شصت و سومین سالگرد بنیان‌گذاری مکتب پان ایرانیسم)

شمارگان : ۲۵۰۰

ISBN 978-964-7775-25-0

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۷۵-۲۵-۰۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب ، محفوظ است

نشانی :

گیلان - رشت - صندوق پستی ۴۱۳۵ تلفن : ۵۲۲۳۹۴۴ - ۰۱۴۲

تهران - صندوق پستی : ۱۱۵۵ - ۱۵۷۴۵ نمابر : ۸۸۸۳۷۹۰۴ - ۰۲۱

پایه ایران
 بادشاهی بسیار پیش از بهشتیگان دلب پان ایرانیسم :
 به خموشان همیشه در خودش، به شگفتان زنده به عشق
 ایران

در همه رضاء عالمی، در پیش فرورد محمد مردار
 نامشها و یادشها، زتنها را که و در پس زندگس ما

فهرست نوشته‌ها

الف	دیدنی نو بر تاریخ
۱	پیش گفتار
۵	گفتار یکم : آغاز ایستادگی ملی برابر تجزیه
۵	بخش یکم - مشروطیت ایران
۱۶	بخش دوم - نافرجام ماندن تلاش روس و انگلیس برای تجزیه‌ی کامل ایران
۴۱	گفتار دوم : تلاش سازمان‌یافته در راه وحدت
۴۱	بخش یکم - جنگ جهانی نخست
۴۵	بخش دوم - تلاش دولت ایران برای وحدت
۴۸	بخش سوم - بیانیه‌ی دولت ایران به انجمن آشتی و رسای
۵۴	بخش چهارم - حقوق از دست رفته ، حق استرداد ارضی
۷۵	گفتار سوم : قرارداد ۱۹۱۹ (تلاش نافرجام برای وحدت)
۱۰۳	گفتار چهارم : خواست مردم قفقاز برای وحدت
۱۰۴	بخش یکم - خواست مردم نخجوان برای پیوند دوباره با ایران
۱۱۵	بخش دوم - خواست مردم گنجه ، برای زیستن در کنار دیگر ایرانیان
۱۱۶	بخش سوم - فدراسیون ایران و جمهوری آذربایجان
۱۲۴	بخش چهارم - نام « آذربایجان » بر خطه‌ی اران
۱۴۱	گفتار پنجم : درخواست مردم سرخس برای بازگشت به میهن

۱۴۵	گفتار ششم : اندیشه‌ی وحدت‌خواه
۱۴۹	بخش یکم - اصطلاح پان ایرانیسم
۱۵۵	بخش دوم - ایران ، ایران بزرگ ...
۱۵۸	بخش سوم - پان و پان ایرانیسم
۱۶۱	گفتار هفتم : تلاش سازمان یافته‌ی مردمی برای بازسازی یگانگی
۱۶۱	بخش یکم - انجمن
۱۶۷	بخش دوم - مکتب پان ایرانیسم
۱۷۶	بخش سوم - بنیاد مکتب پان ایرانیسم
۲۰۲	بخش چهارم - فراگشت تاریخی اندیشه‌ی پان ایرانیسم

پیوست‌ها

۳۶	پیوست شماره‌ی یک - قرارداد ۱۹۰۷ (درباره‌ی ایران)
۳۹	پیوست شماره‌ی دو - قرارداد ۱۹۰۷ (در باره‌ی افغانستان)
۶۱	پیوست شماره‌ی سه - بیانیه‌ی دولت ایران به کنفرانس صلح پاریس
۶۷	پیوست شماره‌ی چهار - حقوق از دست رفته ، حق استرداد ارضی
۷۱	پیوست شماره‌ی پنج - در باره‌ی مساله‌ی کردستان (از ادعائنامه‌ی تاریخی ملت ایران به انجمن آشتی و رسای
۷۲	پیوست شماره‌ی شش - زبان‌های وارده به ایران در جنگ جهانی یکم از سوی عثمانی
۹۹	پیوست شماره‌ی هفت - متن کامل قرارداد ایران و انگلیس (قرارداد ۱۹۱۹)
	الف - قرارداد سیاسی و نظامی
	ب - قرارداد مالی (مشهور به قرارداد وام)
۲۰۸	پیوست شماره‌ی هشت - ایران و افغانستان
۲۱۷	پیوست شماره‌ی نه - قلمرو زبان فارسی (افغانستان - ایران - تاجیکستان)
۲۲۳	پیوست شماره‌ی ده - فرمان رئیس
۲۲۵	پیوست شماره‌ی یازده - دستورالعمل محرمانه‌ی شوروی درباره‌ی انجام ماموریت ویژه در سرتاسر آذربایجان جنوبی و استان‌های شمالی ایران
۲۲۹	کتاب‌نامه
۲۳۳	نمایه

دیدنی نوبر شناسایی تاریخ

موری بر تنه‌ی درختی لانه داشت. آوندی از آن درخت، چونان جویباری از کنار آن لانه می‌گذشت و همواره بر مور، زمزمه می‌کرد.
روزی آن مور، به پی‌جویی برخاست و با سنگینی خود، روی به پایین نهاد. همراه آوند برفت، تا به ریشه‌های درخت رسید. همراه آن ریشه‌ها، ژرفای زمین را کاوید و با دانش بسیار به لانه بازگشت. او می‌دانست که آوند، آن همه آب و خوراک را چگونه از دل خاک برمی‌گیرد.

مور دانشمند، روزی شاهین تیزبینی را از دانش خود با خبر ساخت.
شاهین گفت: راست است، چنین می‌آورند؛ اما، می‌دانی به کجا می‌برند؟
و می‌دانی اگر برای آن «بردن» نبود، هرگز نمی‌آوردند؟
(آزیر: ناسیونالیسم چون یک علم)

بیش‌تر مردم، درس تاریخ را شرح وقایع گذشته می‌دانند. با این برداشت، تاریخ به صورت درسی زاید و حدیثی بر مردگان جلوه‌گر می‌شود. گاه نیز به طعنه می‌گویند: تاریخ مربوط به گذشته‌هاست، بهتر است از مسایل امروز، سخن بگوییم.
تاریخ، تنها شرح حوادث گذشته نیست، بلکه تاریخ علمی است برای توجیه هستی‌ها و رویدادهای امروز، در راستای شناخت سیمای مطلوب جهان فردا.

درست است که در بررسی‌های تاریخی، سروکارمان با گذشته است. اما این بدان منظور نیست که گذشته را تنها در قالب گذشته بشناسیم. پی‌جویی درباره‌ی علل موجودیت‌های کنونی، گاه ما را به زمان‌های نزدیک و گاه به زمان‌های بسیار دور می‌کشاند. فرآیند همین بررسی‌هاست که استعدادهای یک ملت را برای حرکت به سوی آینده نشان داده و تاثیر هندادها (نظام‌ها) ی گوناگون فکری را بر پیکره‌ی ملت‌ها، آشکار می‌کند. سرانجام همین بررسی‌هاست که خمیرمایه‌هایی را که در آینده قابل به کارگیری خواهند بود، به ما می‌نمایاند. باید بدانیم که علم تاریخ و بررسی‌های تاریخی است که اراده‌ی ملت‌ها را در آینده‌ی آن‌ها، موثر می‌سازد.

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعداد‌های جامعه امروز، وجود دارد.

مردم، می‌توانند با توجه به استعداد‌های موجود، به پرورش جنبه‌ی ویژه‌ای از آن پرداخته و جامعه را به سوی گزینه‌ای که استعداد آن را دارد، به حرکت آورند. علم تاریخ به معنای نوین آن، علمی است که استعداد‌های یک ملت را که واقعیت‌های جهان فردا خواهند بود، به ما می‌شناساند.

گفته شد که مردم می‌توانند از میان استعداد‌های موجود جامعه، جنبه‌ی ویژه‌ای از آن را توان بخشند. این سخن بدان معنا نیست که اجتماع می‌تواند هر تحولی را که دل‌خواه اوست، از قوه به فعل درآورد. بلکه جامعه، تنها توان پیاده کردن برنامه‌هایی را دارد که موجبات آن در نهاد جامعه، آماده شده باشد.

در این برداشت از مساله، جامعه چنان شخصی است که می‌تواند استعدادی را بر استعداد دیگری ترجیح داده و در این فرآیند، به آینده شکل ویژه‌ای بخشد.

عامل گزینش نیز، خود از پدیده‌ها و نهاد‌های اجتماعی است. اما اثر آن، معطوف به آینده است. به گفته دیگر، اثری که گذشته و حال بر آینده می‌گذارند، موجب پدید آمدن نیرویی می‌گردد که کشش آن، بر زمان حال احساس می‌شود.

هنگامی که ساختمانی، برپاست، می‌توان تاریخ ساخت آن را در قالب شرحی از حوادث گذشته، بررسی کرد. یعنی: می‌توان مشخص کرد که «پی» ساختمان در چه زمانی کنده شده، چه زمان دیوارهای آن را ساخته‌اند و چه زمان درهای آن را نصب کرده‌اند و ... اما ساختمانی که هنوز ساخته نشده است، با کشش خود، برنامه‌ی کار را نشان می‌دهد. در اصطلاح می‌گویند: ساختمان به این تعداد «آجر»، به این تعداد «در» و ... نیاز دارد.

گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند، بلکه فردا را نیز خواهند ساخت. تاریخ به ما نشان می‌دهد که با چه استعدادی، امروز پدید آمده و با استعداد‌های موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد. سرانجام تاریخ به ما می‌نمایاند که کدام یک از حرکت‌هایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش جهان فرداست.

خواسته‌های یک ملت، عبارت است از کشش‌هایی که جهان فردای آن ملت، بر مردم امروز تحمیل می‌کند. تحمیلی دل‌پذیر که امروز با هزاران وسیله، موجبات آن را فراهم می‌سازیم.

پیش‌گفتار

با فرو افتادن قفقاز به دست روسیان ، برای سال‌های سال ، آن سرزمین ، شاهد خیزش مردمان ، تیره‌ها و فرقه‌های بسیار بود . سرزمین قفقاز ، نه تنها در دوران تزاری ، بلکه در دوره‌ی بلشویکی نیز ، ناآرام بود .

به دنبال تحمیل قرارداد ترکمان‌چای بر ملت و دولت ایران ، سرزمین قفقاز^۱ :

شاهد پیگار و پایداری مردم برابر استیلاگران بود . در تمام آن سال‌ها ، هیچ لحظه‌ای سپری نشد ، مگر آن که در جبهه‌ی پهن‌آور میان دریای کاسپی [مازندران] و سیاه ... در آن غوغای بیگانه ستیزی ، سلحشوری ، مرگ و آوارگی و جدایی مردمان بلا دیده‌ی آن دیار ، بر پا نگشت .

دیرپاترین خیزش قفقازیان ، قیام شیخ شمل [شامل ، شمل]^۲ در داغستان بود . خیزش داغستانی‌ها ، تا میانه‌های پادشاهی ناصرالدین شاه به درازا کشید و از چنان گستردگی و ویژگی برخوردار بود که پس از شکست و دست‌گیری شیخ شمل ، انگلیس‌ها به این باور رسیده بودند که^۳ :

دیگر برای روس‌ها از ارس تا رود سند ، مانع خارجی وجود ندارد .

۱- اخبارنامه - رویه ۹

۲- منصور اشورمه‌ای ، شیخ فرقه‌ی نقشبندی در داغستان بود و هم‌زمان به مرحله‌ی والای « شملی » نیز رسیده بود . شمل (باباشمل) در اصطلاح ، سردسته‌ی لوطیان بود (فرهنگ دهخدا) رسیدن به مرحله‌ی « شملی » (باباشملی) ، کار هر لوطی و پهلوان و داهی نبود . به گونه‌ای که در تاریخ تهران قدیم ، اندک کسانی بودند که توانستند به این مرحله‌ی والا دست یابند . شمل (باباشمل) تنها متکی به نیروی بدنی نبود . وی افزون بر زور بازو ، جوان‌مرد ، فروتن ، مردم‌دار و یار و یاور افتادگان و فرودستان بود و دشمن ستم‌کاران و متجاوزان بود .

منصور اشورمه‌ای که چون شیخ فرقه‌ی نقشبندی بود و به مرحله‌ی شملی (باباشملی) رسیده بود ، وی را شیخ شمل (شامل ، شمل) می‌نامیدند .

۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۵۵

دولت ایران، بر اثر تجزیه‌ی قفقاز و سپس تحمیل تجزیه‌های دیگر، توان بهره‌گیری از خیزش‌های پیاپی در قفقاز را نداشت. اما با آغاز نبردهای شبه جزیره‌ی قریم (کریمه)، به این فکر افتاد که با پشتیبانی بریتانیا، نیروهایی به یاری شیخ منصور گسیل دارد، تا شاید از این رهگذر، با از پا افتادن روسیه، بتواند دوباره سرزمین‌های تجزیه شده را به دست آورد. در این زمینه، رالینسون در کتاب انگلیس و روس در شرق می‌نویسد:^۴

دولت پادشاهی ایران انتظار داشت، اگر دولت انگلیس حقیقتاً برای زوال و اضمحلال نفوذ دولت روس در آسیا حاضر است، بهتر آن است که دولت انگلیس یک عده قشون مکمل در داغستان وارد کند که با قشون شیخ شامل و سکنه‌ی ناراضی آن حدود، متحد شده و به اتفاق گرجستان، ارمنستان و ایران، هم‌چنین با قشون هندوستان که از راه بغداد و کرمانشاه خواهد رسید، جملگی متحداً به نفوذ روس در آسیا خاتمه دهند...

... دولت ایران به این امید به این اقدام حاضر بود که مجدداً ایران و نواحی آن، به قلمرو پادشاهی ایران ضمیمه شود.

خیزش شیخ شمل داغستانی، کمابیش ۳۵ سال پایید و با شکست و دست‌گیری وی در سال ۱۲۳۸ خورشیدی (۱۸۵۹ م)، به پایان رفت.

اما مبارزه‌ی مردم قفقاز برابر روسیان به پایان نرفت و این بار، چرکس‌ها بپا خاستند و تا سال‌ها پس از آن، مبارزه را پی گرفتند. با سرکوب خون‌آلود خیزش چرکس‌ها، در سال ۱۲۴۱-۱۲۴۲ خورشیدی (۱۸۶۳-۱۸۶۲ م)، مردم چچن‌ستان که در نبردهای «شمل» نیز حضوری دلیرانه داشتند، قیام را پی گرفتند. روس‌ها، خیزش چچن‌ستانی‌ها را با درنده‌خویی ویژه‌ی خود، در هم کوبیدند.^۵

چند سال پس از آن، در سال‌های ۱۲۵۷-۱۲۵۶ خورشیدی (۱۸۷۸-۱۸۷۷ میلادی)، شورش گسترده‌ای، چچن‌ستان و داغستان را فرا گرفت. کودتای بلشویکی و فرو افتادن سامان امپراتوری در روسیه، چشم‌انداز تازه‌ای برابر مردمان سرزمین قفقاز گشود.

۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۳ - ر ۵۵۵، برگرفته از: رالینسون - ر ۸۸

۵- هنوز هم چچن‌ستانی‌ها، رقیب روسیان را، نپذیرفته‌اند.

چچن‌ستانی‌ها و داغستانی‌ها، شیخ نجم‌الدین گوتسو را به امامت برگزیدند و نیروهای ژنرال دنیکن را که با بلشویک‌ها می‌جنگید و در پی اشغال شمال قفقاز بود، در هم شکستند و در پاییز سال ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ م)، با اعلام استقلال داغستان و چچن‌ستان، حکومت «امارات شمال قفقاز» را اعلام کردند.

با فرو افتادن قفقاز به دست بلشویک‌ها در تابستان سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۲۹۹ خ)، داغستانی‌ها و چچن‌ستانی‌ها، دست از نبرد نشستند. کار خیزش به جایی کشید که:

استالین برای رسیدگی به این وضع، عازم قفقاز شد.

سرانجام با دست‌گیری و اعدام شیخ نجم‌الدین گوتسو و تنی چند از بزرگان شورش در سال ۱۳۰۴ خورشیدی (۱۹۲۵ م)، شکست اساسی بر خیزش مردمان شمال قفقاز وارد آمد؛ اما چچن‌ستانی‌ها، هم‌چنان، پایداری کردند. در سال‌های ۱۳۰۹-۱۳۰۸ خ (۱۹۳۰-۱۹۲۹ م)، در اوج خفقان بلشویکی، ناآرامی‌های گسترده‌ای، منطقه را در بر گرفت. سپس، در آغازین سال یورش آلمان‌ها به روسیه:

استالین که از احتمال بروز شورش و اغتشاش در شمال قفقاز بیم‌ناک بود، همه‌ی چچن‌ها و اینگوش‌های آن سامان را به سیبری تبعید کرد. به تخمین از حدود ۴۰۰ هزار نفری که کوچانده شدند، بیش از نیمی به مقصد نرسیدند.

هم‌چنین، در تمام این دوران، گرجستانی‌ها نیز برابر سلطه‌ی روسیان، پایداری کردند. آن‌ها، چه در دوران تزاری و چه در دوران بلشویکی، به شدت سرکوب و قتل‌عام شدند. استالین که خود گرجی‌تبار بود، نیمی از مردم گرجستان را به کام مرگ فرستاد. هم‌چنین، مردم گنجه نیز بارها علیه سلطه روسیان به پاخاستند که هر بار با سبیت بسیار، سرکوب شدند و...

در کنار خیزش مردمان قفقاز شمالی، گرجستانی‌ها، گنجه‌ای‌ها و ...، مبارزات درازمدت تالشان، از گستردگی و فراگیری ویژه‌ای برخوردار بوده است. در این جا باید از پایداری و مبارزات میرحسین خان یاد کرد که مردانه در برابر روسیان ایستاد و در این بُردها:

۶- شیخ شامل داغستانی - رویه ۱۶

۷- همان - ر ۹۶

۸- اخبارنامه - ر ۱۸

لطمات شدیدی به قوای روسی و ... طرفدار روس‌ها ، وارد [کرد] .

اما سرانجام ، وی بر اثر فشار روس‌ها ، به این سوی مرزهای تحمیلی ، پناهنده شد . روسیان بر پایه‌ی فصل چهاردهم قرارداد ترکمان‌چای ، خواستار استرداد او شدند ؛ اما دولت ایران ، با کند کردن روند تسلیم وی و نامه‌پراکنی‌ها ، از این درخواست سر باز زد ، تا این که میرحسین خان تالش ، در تهران درگذشت .

روسیان ، هرگز نتوانستند ، خیزش‌های پیاپی مردمان سرزمین‌های خوارزم و فرارود را که بر اثر قرارنامه‌ی آخال از ایران جدا کرده بودند ، خاموش کنند . با فرو افتادن حکومت ستم‌گر تزاری ، مردم سرخس ، خواستار پیوند دوباره با ایران شدند و از سوی امارات بخارا ، هیاتی به انجمن آشتی ورسای گسیل شد تا خواست خود را برای بازگشت دوباره به آغوش سرزمین مادر (ایران) ، به جهانیان بازگو کنند و ...

گفتار یکم

آغاز ایستادگی برابر تجزیه

بخش یکم - مشروطیت ایران

خیزش مشروطیت ایران، فراگشتی شش مرحله‌ای بود که نخستین مرحله‌ی آن، عبارت بود از صدور فرمان مشروطیت که در ۲۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۴، برابر با ۱۳ امرداد ماه سال ۱۲۸۵ (۵ اوت ۱۹۰۶)، صادر شد. البته این مهم، حاصل مجموعه‌ی از مبارزه‌های پی‌گیر ملت ایران بود که فراگشت و نتیجه‌ی آن، صدور فرمان مزبور بود.

هنگامی که این فرمان صادر شد، در جهان تنها ۴۳ کشور مستقل وجود داشت که امروز شمار آن‌ها به کما بیش ۲۰۰ کشور رسیده است. این کما بیش ۱۵۰ کشورها تازه، همگی برآمده از جنگ جهانی دوم‌اند. بدین‌سان، پرسابقه‌ترین این کشورها، میان ۴۵ تا ۵۰ سال و دیگران، میان ۱۰ تا ۲۰ سال و ...، پیشینه‌ی تاریخی دارند.

از آن ۴۳ کشوری که در زمان صدور فرمان مشروطیت ایران دارای استقلال بودند، تنها ۱۶ کشور را با اما و اگر، می‌توان جزو کشورهای مردم‌سالار رده‌بندی کرد. یعنی، کشورهای دارای پارلمان. از میان ۴۳ کشور مستقل آن زمان، تنها ایران و عثمانی به عنوان کشورهای اسلامی، دارای استقلال بودند.

در همه‌ی کشورهای مردم‌سالار آن زمان، زنان دارای حق رای نبودند. زنان برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ م (۱۳۰۰ خ) در ایالات متحده‌ی آمریکا حق رای به دست آوردند و سپس در سال ۱۹۲۷ م (۱۳۰۶ خ) در بریتانیا از این حق بهره‌مند شدند. در ایران، زنان در سال ۱۳۴۲ خ (۱۹۶۳ م)، حق رای به دست آوردند و باید گفته شود که زنان سوئسی، در دهه‌ی ۸۰ م (دهه‌ی ۶۰ خ)، از این حق، بهره‌مند شدند.

در میان ۱۶ کشوری که در آغازین سال‌های سده‌ی بیستم، دارای پارلمان بودند، همه‌ی مردان، به ویژه مردان طبقه‌های فرودست به دلیل پیچیدگی نظام انتخاباتی، حق رای نداشتند.

باید دانست که هم زمان با خیزش مشروطیت ایران، همه‌ی مردان انگلیسی، از حق رای برای گزینش نمایندگان پارلمان، برخوردار شدند.

در چنین جهانی، ایران در سال ۱۲۸۵ خ (۱۹۰۶ م) بر اثر خیزش مشروطیت، به عنوان هفدهمین کشور، به جرگه‌ی کشورهای دارای سامان مردم‌سالاری پیوست. ایران، نخستین کشور از قاره‌ی پهناور آسیا بود که خیزش در راه مردم‌سالاری را آغاز کرد و در این تلاش ملی، پیروز شد.

چنان که گفته شد، مشروطیت ایران، فراگشتی است در شش گام که بر چهار سند پایه‌ای استوار است. نخستین گام یا نخستین سند مشروطیت ایران که برآمده از خیزش دامنه‌دار و ژرف ملت ایران برابر نظام استبدادی حاکم به شمار می‌رود، فرمان مشروطیت است.^۱ این فرمان در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ (۱۳ مردادماه ۱۲۸۵ / ۵ اوت ۱۹۰۶)، از سوی مظفرالدین شاه، صادر شد:^۲

جناب اشرف صدر اعظم

از آنجا که حضرت باری تعالی جل شانه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه‌ی ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه‌ی اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رای و اراده‌ی همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه‌ی اهالی ایران و تشنید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و مالکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقوم در دارالخلافتی تهران تشکیل و تنظیم شود که در تمام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولت خواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان، عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه‌ی اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصحه‌ی همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ، مرتب و مهیا خواهد نمود که بصحه‌ی همایونی رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و باصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می‌داریم که مواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایند تا قاطبه‌ی اهالی از نیات حسنه‌ی ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کمابینگی مطلع و مرفه الحال مشغول

دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی‌زوال باشند .
در قصر صاحبقرانیه به تاریخ چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری [۱۳]
امرداد ۱۲۸۵] در سال یازدهم سلطنت ما .

فرمان مشروطیت را در شهرها ، به در و دیوارها چسبانیدند . مردم آذین بستند و جشن و چراغانی برپا کردند . اما زود دریافتند که در این فرمان ، سخنی از « ملت » در میان نیست . از این‌رو ، جشن و چراغانی را موقوف کردند و فرمان را از در و دیوارها کردند و مردم دوباره به‌پاخواستند .

بر اثر خیزش دوباره‌ی مردم ، قرار شد که شب ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۴ (۱۶ امرداد ۱۲۸۵) ، نشستی در خانه‌ی مشیرالدوله صدراعظم وقت با حضور نمایندگان آزادی‌خواهان برپا گردد و پیرامون نکات مورد اعتراض مردم ، گفت‌وگو شود . به دنبال این نشست ، در گام دوم ، مظفرالدین شاه فرمان زیر را که باید از آن به عنوان کامل‌کننده‌ی سند یکم مشروطیت ایران نام برد ، صادر کرد :^۳

جناب اشرف صدر اعظم

در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ [۱۳] امرداد ۱۲۸۵] که امر و فرمان صریحا در تاسیس مجلس متخیین ملت فرموده بودیم ، مجدداً برای آن که عموم اهالی و افراد از توجهات کامله‌ی همایون ما واقف باشند ، امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صریحا دایر نموده و بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای متخیین به طوری که شایسته‌ی ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که بشرف عرض و امضای همایون ، موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد .

با انتشار این دستخط ، سه شبانه‌روز مردم چراغانی کردند و جشن گرفتند و ده روز بعد ، یعنی روز سه‌شنبه ۲۶ امرداد ماه ۱۲۸۵ ، در تالار مدرسه‌ی نظام (دانشکده‌ی افسری کنونی) ، سران آزادی‌خواهان ، علما ، وزرا و درباریان ، گردهم آمدند تا بر پایه‌ی فرمان ، نظام‌نامه‌ی انتخابات را آماده کند . در این مجلس که از دید تاریخی ، می‌توان از آن به عنوان نخستین مجلس شورای ملی ایران نام برد ، کمابیش دو هزار نفر شرکت داشتند . آغازگر نشست ، مشیرالدوله صدراعظم بود . او گفت :^۴

آقایان عظام

البته هر کدام از ما که در این محل شرف حضور داریم مختصراً می‌دانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علما و وزراء و اعیان و تجار و اصناف در این محل چیست. ولی محض این که نیت پاک و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلداله ملکه مصمم شدند که ابواب نیک بختی و سعادت بر روی قاطبه‌ی اهالی ممالک محروسه ایران باز شود و اصلاحات لازم که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوشبختی ملت است به مرور به موقع اجرا گذارده شود و چون این خیال شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبه‌ی اهالی ایران به آن طوری که منظور نظر معدلت اثر بندگان همایونی است انجام‌پذیر نمی‌شد، رای مبارک همایون شاهنشاه معظم بدان تعلق گرفت که مجلس شورای ملی از منتخبین طبقات معینه به طوری که تفصیل آن در دستخط مبارک از تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی مشروح است در دارالخلافت تهران تشکیل و تنظیم شود.

از آنجا که ترتیب قواعد انتخابات و سایر فصول نظامنامه این مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارک فوق‌الذکر ترتیب شود و البته چنانچه می‌دانید اتمام این کار مستلزم وقت و فرصت معینی است، معهداً برای این که اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رای مبارک خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی به قاطبه‌ی اهالی ایران داده باشند چنین مقرر فرمودند که عجلالتا محل موقتی [برای] این مجلس محترم ملی تعیین و در آنجا با حضور آقایان علما و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف، صرف شیرینی و شربت شود. بدیهی است که اولیای دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحه‌ی قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی به زودی موافق دستخط همایونی در چهاردهم جمادی‌الآخر مرمت و اعضای مجلس ملی در تهران جمع و به افتتاح این مجلس محترم مبادرت شود.

از خداوند متعال خواهانیم که سایه بلند پایه‌ی اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطان را بر سر قاطبه اهالی ایران مستدام و فرزندان وطن مقدس را توفیق بدهد تا با اولیای دولت برای افتتاح ابواب نیکبختی به روی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمه پنج هزارساله ایران را به اوج سعادت برسانند.

به دنبال سخنان صدراعظم، ملک المتکلمین از پیش‌روان نهضت مشروطیت، گفت:^۵

... با کمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اصالتاً و از جانب هیئت ملت و کالتاً، تشکیل این مجلس شورای ملی را که فقط برای رسم افتتاح است شکر موفور به عمل آورده و تشکرات قلبیه و ادعیه خالصانه تقدیم حضور مبارک اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع مفخم ایرانیان می‌نمایم و عجلالتا با این معدود و کلاً که منتخبین از پایتخت می‌باشند، شروع به مقصود نموده انتظار می‌بریم که به فرصت و کالایی که باید از تمام

بلاد انتخاب شوند به ترتیب مخصوص انتخاب شده در دارالخلافه حاضر گردند تا هر چه زودتر این مجلس که مجلس شورای ملی باشد موافق نظامنامه، تکمیل نواقص خود را نموده و در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت نتایج مستحسنة را بعون الهی ظاهر سازد ...

این مجلس که از آن به نام « مجلس موقت » نام برده می شود، هفته ای دو بار نشست داشت و کارگروهی را، برای آماده سازی نظامنامه ی داخلی، برگزید. سرانجام، مجلس موقت از چند گزینه ای که از سوی کارگروه پیشنهاد شده بود، بهترین را برگزید و مقرر شد که روز پنجشنبه ۱۴ شهریور ماه، نظامنامه ی مورد تصویب مجلس موقت، به توشیح مظفرالدین شاه برسد.

در این میان، هواخواهان استبداد که منافع نامشروع خود را سخت در خطر می دیدند، شاه را نسبت به آزادی خواهان بدبین کرده بودند، به گونه ای که شاه، از توشیح نظامنامه سر باز زد. مردم دوباره خیزش کردند و شاه پس نشست و سه روز بعد، یعنی در روز ۱۹ رجب ۱۳۲۴ (۱۷ شهریور ۱۲۸۵)، نظامنامه ی انتخابات را توشیح کرد. بدین سان، گام سوم در فراگشت مشروطیت ایران، برداشته شد و سند سوم مشروطیت نیز به امضا رسید و جنبه ی قانونی پیدا کرد. روش انتخابات پیش بینی شده در نظامنامه، طبقاتی بود. در ماده ی یکم نظامنامه آمده بود: ^۶

انتخاب کنندگان ملت در ممالک محروسه ایران از ایالات و ولایات باید از طبقات زیر باشند : شاهزادگان و قاجاریه، علمای اعلام و طلاب، اعیان و اشراف، تجار و ملاکین فلاحین و اصناف ...

از یکصد و پنجاه و شش نماینده ای که در نظامنامه پیش بینی شده بود، شصت تن، از آن تهران پای تخت بود. کرسی ها، میان گروه های اجتماعی شش گانه، به گونه ی مساوی بخش نشده بود. برای مثال تقسیم کرسی ها در تهران، بدین گونه بود: ^۷

شاهزادگان و قاجاریه : ۴ تن
 علما و طلبه ها : ۴ تن
 بازرگانان : ۱۰ تن
 مالکین و زارعین : ۱۰ تن
 پیشه وران و اصناف : ۳۲ تن
 بدین سان، بیشینه ی نمایندگان، از سه گروه اجتماعی میانه بودند.

از آن جا که شاهزادگان و قاجاریه ، نشستن در کنار مردم را دور از شان خود می دانستند ، از گزینش و گسیل نماینده ، خودداری کردند . از این رو ، مظفرالدین شاه ، همه ی آنان را به حضور خواست و به آن ها گفت :^۸

کسی که با این مجلس مخالفت نماید با شخص ما مخالفت کرده است .
اگر شما رضایت ما را طالب هستید ، به زودی نمایندگان خود را انتخاب نمایید تا با تاییدات الهی انتخاب کامل شود .

چند روز پیش از گشایش مجلس شورای ملی ، بزرگان کشوری و لشگری ، نمایندگان سیاسی خارجی و نیز نمایندگان برگزیده ی مردم ، دعوت به حضور در آیین گشایش شدند . در این دعوت نامه ، آمده بود :^۹

یوم یکشنبه ۱۸ شعبان [۱۴ مهرماه ۱۲۸۵] سه ساعت به غروب مانده در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد . مستدعی است در ساعت مذکور برای درک سعادت حضور همایونی ، شرف حضور به هم رسانید .

در این روز ، مظفرالدین شاه که بر اثر بیماری ، دو تن از درباریان ، زیر بازوی او را گرفته بودند ، وارد تالار برلیان (کاخ گلستان) شد و به خاطر درد پا ، روی صندلی نشست . شاه پس از نشستن بر روی صندلی ، گریست و در حالت گریه ، گفت :^{۱۰}

خدایا ، تو را شکر که ملت مرا به آروزی خود رساندی

سپس نظام الملک ، خطابه ی زیر را به نام شاه ، خواند :^{۱۱}

بسم الله الرحمن الرحيم

منت خدای را که آن چه سال ها در نظر داشتیم امروز به عون الله تعالی از قوه به فعل آمد و به انجام آن مقصود مهم به عنایات الهیه موفق شدیم ، زهی روز مبارک و میمونی که روز افتتاح مجلس شورای ملی است ، مجلسی که رشته های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می دارد و علایق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می سازد . مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است ، مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست ، در حفظ ودایعی که ذات واجب الوجود به کف کفایت ما سپرده . امروز روزی است که بر و داد و اتحاد ما بین دولت و ملت افزوده می شود و اساس دولت و ملت بر شالوده محکم گذارده می شود . امروز روزی است که یقین داریم روسای محترم ملت و وزرای دولت خواه دولت و امتاء و اعیان و تجار و

عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند، جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته می‌دانید که نیت اساسی مقدسی که به ملاحظات شخصی، مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی، فاسد نگردد. حالا بر انتخاب‌شدگان است که تکالیف خود را چنان چه منظور دولت و ملت است انجام بدهند.

بدیهی است که هیچ کدام از شما منتخبین، انتخاب نشدید مگر به واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته‌اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست. رجاء واثق داریم که با کمال دانش و بینش و بی‌غرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این، چون قاطبه اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیک و بد آن‌ها را نیک و بد خودمان می‌دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و آسایش‌ها سهیم و شریکیم، باز لازمست خاطر شما را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شما فقط عاید به خودتان بود و بس ولی امروز شامل حال هزاران نفوس است که شما را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شما با خلوص نیت و پاکی عقیدت به دولت و ملت خدمت نمایید و از اموری که باعث فساد است احتراز نمایید. پس باید کاری کنید که در پیش خدا مسئول و نزد ما شرمنده و خجل نباشید.

این پند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آنی از مسئولیت بزرگی که بر عهده دارید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماست و حافظ حق و حقانیت است. خدا همراه شما، بروید مسئولیتی که بر عهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به فضل قادر متعال و توجه ما، مستظهر و امیدوار باشید.

هجدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴ [۱۴ مهر ماه ۱۲۸۵]

بدین‌سان، گام چهارم در فراگشت مشروطیت ایران برداشته شد. مجلس شورای ملی، پس از پایان خطابه‌ی شاه در مدرسه‌ی نظام، تشکیل جلسه داد و مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله را به ریاست مجلس برگزید.^{۱۲} سپس کارگروهی برای تنظیم آیین‌نامه‌ی داخلی برگزیده شد و در چند روز کار آن به پایان رفت و به تصویب مجلس رسید.^{۱۳}

با آغاز به کار مجلس، لایحه‌ی قانون اساسی که از سوی دولت آماده شده بود، تقدیم مجلس گردید.^{۱۴} مجلس لایحه را، به دلیل پاره‌ای از اصول ناهم‌خوان با روح مشروطیت، رد کرد و خود کارگروهی را، مامور تهیه‌ی قانون اساسی کرد.

روز سه‌شنبه ۲۴ شوال ۱۳۲۴ [۱۹ آذر ۱۲۸۵]، لوحه‌ی سر در مجلس با نوشته‌ی « دارالشورای ملی ایران » و « عدل مظفر »^{۱۵}، با حضور انبوه مردم، نصب شد و در این آیین، مخبرالسلطنه خطابه‌ای ایراد کرد.

از آن‌جا که شاه بیمار بود، نمایندگان در تلاش بودند تا هرچه زودتر قانون اساسی را تنظیم کرده و پس از تصویب، به توشیح شاه برسانند.

سرانجام، پس از گفت‌وگوهای بسیار، متن قانون اساسی تنظیم شد و به تصویب مجلس رسید و برای توشیح، به دربار فرستاده شد. در این میان، به دلیل بیماری مظفرالدین شاه، محمدعلی میرزا ولی‌عهد، از تبریز به تهران آمده بود و کمابیش، کارها را در دست گرفته بود. محمدعلی میرزا که خوی استبدادی داشت، چند هفته‌ای از توشیح آن از سوی مظفرالدین شاه، جلوگیری کرد و سرانجام برابر پافشاری نمایندگان مجلس، توشیح قانون اساسی را در گرو پذیرش خواسته‌های خود از مجلس قرار داد.

نمایندگان، سخت برآشفتنند و اعتراض‌های سخت کردند. سرانجام به دنبال گفت‌وگوهای بسیار میان دو طرف، قرار شد که کارگروهی از نمایندگان مجلس و دربار تشکیل شود و قانون اساسی را دوباره بررسی کند.

روز ۱۱ ذی‌قعه ۱۳۲۴ (۵ دی ماه ۱۲۸۵) محمدعلی میرزا، نمایندگان خود را به مجلس گسیل داشت و گفت‌وگوهای دو طرف، هفت ساعت به درازا کشید و در پایان توافق شد، شاه صلاحیت اختصاصی و انحصاری مجلس را در رسیدگی به مسایل مالی، بشناسد و ولی‌عهد، برپایه‌ی نوشته‌ی جداگانه‌ای متعهد شود که از انحلال مجلس اول، خودداری کند و در برابر، مجلس هم بپذیرد که نیمی از اعضای مجلس سنا، از سوی شاه برگزیده شوند.

بدین‌سان، روز چهارده ذی‌قعه ۱۳۲۴ (۸ دی ماه ۱۲۸۵ / ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶)، مظفرالدین شاه، محمدعلی میرزا ولی‌عهد و مشیرالدوله صدراعظم، قانون اساسی را دستینه کردند و فردای آن روز، مشیرالدوله آن را تقدیم مجلس کرد.

بدین‌سان، در فراگشت مشروطیت ایران، گام پنجم برداشته شد و چهارمین سند پایه‌ای مشروطیت، جنبه‌ی قانونی پیدا کرد.

قانون اساسی ایران، دارای ۵۱ اصل بود. از آن‌جا که نمایندگان به دلیل بیماری شاه، شتاب زیادی در تدوین قانون اساسی به کار بردند، قانون ناقص بود و تنها به حقوق مجلس اشاره شده بود و تفکیک قوا و ...، در آن دیده نشده بود.

چند روز پس از توشیح قانون اساسی، مظفرالدین شاه درگذشت و محمدعلی میرزا، به تخت نشست. وی از آغاز، ستیز خود را با مردم‌سالاری آشکار کرد و از این‌رو، برای جشن تاج‌گذاری

خود که روز ۴ ذی‌حجه ۱۳۲۴ (۲۸ دی ماه ۱۸۲۵ / ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷) برپا کرد، نمایندگان مجلس شورای ملی را به این آیین فرا نخواند. حتا وی صنیع الدوله رئیس مجلس را، نه به عنوان رئیس مجلس، بلکه به عنوان فردی از طبقه‌ی اعیان به جشن فرا خوانده بود. مجلس شورای ملی از این کار محمدعلی شاه سخت برآشفته و نمایندگان به این کار اعتراض کردند. در این میان میرزا طاهر گفت: ^{۱۶}

سلطان، سلطان ملت است و باید از طرف ملت تاج گذارند و مجلس نماینده ملت است.

هم‌چنین میرزا طاهر کتاب‌فروش، گفت: ^{۱۷}

حالا که اول مجلس است، اگر می‌تواند مطالبه‌ی حق خودش را بکند والا بعدها، نمی‌تواند کاری از پیش ببرد.

در نشست فردای روز تاج‌گذاری، حمله‌های تندتری از سوی نمایندگان نسبت به محمدعلی شاه به عمل آمد. در این نشست حاجی سید نصرالله گفت: ^{۱۸}

اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت مجلس نیستند و نمی‌خواهند قانونی باشد.

طباطبایی نیز در همین جلسه گفت: ^{۱۹}

اگر آن‌ها این مجلس را نخواهند، بر ماست که بگوییم سلطنت با مجلس توأم است و این پادشاه، پادشاه مجلس است.

اما سرانجام، محمدعلی شاه ناچار شد که برابر مجلس نرمش از خود نشان دهد. از این‌رو، صدر اعظم هیأت وزیران را که هشت تن بودند، به مجلس معرفی کرد. اما وی در مجلس گفت که: ^{۱۹}

وزرا فقط در مقابل اعلی‌حضرت، مسئول هستند و در صورت احتیاج، خود را به مجلس معرفی می‌کنند.

این گفته‌ی صدراعظم با اعتراض تند نمایندگان روبرو شد. نمایندگان گفتند که وزیران باید در برابر مجلس مسئول باشند و عده‌ی آن‌ها هم، نباید از هشت نفر تجاوز کند. در پاسخ به نمایندگان، محتشم‌السلطنه نماینده‌ی صدراعظم گفت:^{۲۰}

قانون اساسی در باب مسئولیت وزرا و تعداد آن‌ها، ساکت است.

این مساله باعث شد که نمایندگان، در پی تدوین متمم قانون اساسی و تعیین حدود اختیارات وزیران و سازمان‌های دولتی، برآمدند.

با رسیدن خبر خیره‌سری‌های محمدعلی شاه به تبریز، انجمن تبریز با گسیل چندین تلگراف، خواسته‌های مردم را در هفت ماده پیشنهاد کرد تا با یاری مجلس شورای ملی، از شاه خواسته شود:^{۲۱}

- ۱- شخص همایونی باید دست خطی برای اسکات عامه‌ی صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است.
- ۲- عدد وزرای مسئول فعلاً از هشت عدد متجاوز نیست و هرگاه بعدها تشکیل یک وزارت خانه لازم باشد، به امضای مجلس تشکیل داده خواهد شد.
- ۳- از این به بعد از خارجه وزیر نباید معین شود.
- ۴- در ولایات و ایالات به اطلاع مجلس شورای ملی، انجمن محلی برقرار باشد.
- ۵- وزرای افتخاری نباید باشند. یعنی اسم وزارتخانه به جز بر هشت وزیر مسئول در دائره دولت نباید برده شود.
- ۶- عزل مسیونوز و پریم و توقیف لاورس رییس گمرک خانه تبریز فوری لازم است.
- ۷- عزل ساعد الملک

محمدعلی شاه، نخست گردن کشی کرد و پس از دو روز، تسلیم شد. وی «نوز» و «پریم» را از کار برکنار کرد و دست خط زیر را صادر کرد:^{۲۲}

جناب اشرف صدراعظم

سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیت مقدسه ما در توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم انارله برهانه گرفتیم بیش

از آن است که ملت بتواند تصور کند و این بدیهی است که از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور اناراله برهانه شرف صدور یافت امر به تاسیس مجلس شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون به شمار می‌آید متتبی ملاحظه‌ای که دولت داشته این بود که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه‌ها و دوایر حکومتی و مجلس بلدی مطابق شرع محمدی صل‌اله‌علیه و اله نوشته آن وقت به موقع اجرا گذاشته شود. عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج اسلام سلمه‌اله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمایند. ۲۷ ذی حجه الحرام ۱۳۲۴ [۲۱ بهمن ۱۲۸۵].

بدین‌سان، با پس نشستن محمدعلی شاه از مواضع تند ضد مشروطه، اقتدار مجلس شورای ملی، بیش از پیش پایدار شد و فردای صدور دستخط، کارگروهی مرکب از سعدالدوله، سید حسن تقی‌زاده، مشاورالملک، حاجی امین‌الضرب، حاجی سید نصرالله و مستشارالدوله، مامور تدوین متمم قانون اساسی شدند.

متمم قانون اساسی، در خرداد ماه همان سال آماده شد و کارگروه، آن را پیش از طرح در مجلس، به دید علما نیز رسانید. سپس متمم قانون اساسی در مجلس شورای ملی به بحث گذارده شد و پس از تصویب، سرانجام روز ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ (۱۴ مهرماه ۱۲۸۶ / ۱۷ اکتبر ۱۹۰۷)، محمدعلی شاه، آن را دستینه کرد.

متمم قانون اساسی ایران که فرجامین مرحله از فراگشت شکل‌گیری مشروطیت ایران است، پنجمین و برجسته‌ترین سند مشروطیت ایران می‌باشد. متمم قانون اساسی، دارای یک صد و هفت اصل است که حقوق ملت، حقوق سلطنت، حقوق اعضای مجلسین، دولت، محاکم، تشکیلات دارایی، قشون و انجمن‌های ایالتی و ولایتی است. اصل حاکمیت ملی و تفکیک قوا به سه قوه‌ی مقننه، مجریه و قضاییه و... را دربرمی‌گیرد.

بخش دوم - نافرجام ماندن تلاش روس و انگلیس برای تجزیه‌ی کامل ایران

به دنبال ، سلطه روسیان بر سرتاسر سرزمین‌های خوارزم و فرارود و تهدید مرزهای کشور استعمار ساخته‌ی افغانستان ، برای نخستین بار انگلیس‌ها در سال ۱۸۸۷ م (۱۲۵۶ خ) ، رسیدن به یک توافق با روس‌ها را در آسیا ، مورد بررسی و اقدام قرار دادند .

در این سال ، « ادوارد » ولی‌عهد انگلیس ، لرد راندلف چرچیل (پدر وینستون چرچیل) را با یک ماموریت پنهانی به پترزبورگ گسیل داشت . وی نامه‌ی محرمانه‌ی ولی‌عهد را به امپراتور رسانید. در این نامه ، ولی‌عهد انگلیس ، خواهان رسیدن به یک راه حل فراگیر در آسیا شده بود . امپراتور نیز با آن موافقت کرد .^{۲۳}

اما ملکه ویکتوریا که از این کار با خبر شد ، برآشفته و چرچیل را از پتروگراد احضار کرد.^{۲۴} اما رفته رفته ، اندیشه‌ی کنار آمدن با روس‌ها در میان دولت‌مردان انگلیس ، ریشه دواند و مردان با نفوذ بیشتری ، با این اندیشه همراه شدند .

در سال ۱۸۹۶ م (۱۲۷۵ خ) ، نیکلای دوم امپراتور روس ، بر پایه‌ی یک دعوت رسمی ، از لندن بازدید کرد . در آن‌جا ، وی برای کاستن از تنش با انگلیس‌ها و رسیدن به یک راه حل دایمی در آسیا ، گفته بود :^{۲۵}

هیچ گونه خطری از سوی دولت امپراتوری روس ، متوجه کشور هندوستان نیست
و ما به خوبی می‌توانیم با هم کنار بیاییم .

در این‌جا ، امپراتور روس به گلوگاه داردافل اشاره می‌کند و به گونه‌ای ، حل این مساله را که از نظر وی :^{۲۶}

برای عبور کشتی‌های دولت روس ، بدون مانع باشد

شرط اصلی رسیدن به توافق ، قرار می‌دهد .
به دنبال این نزدیکی‌هاست که دولت‌مردان انگلیس ، جنگ‌های کریمه (قریم) و کنگره‌ی برلن را به باد انتقاد می‌گیرند و از آن‌ها ، به گونه‌ی اشتباه‌های سیاسی ، نام می‌برند .^{۲۷}
انگلیسیان که تنها نگرانی خاطرشان در این منطقه ، ایمن‌تر کردن مستعمره‌ی هندوستان بود، در پی آن بودند که با بخش کردن ایران میان خود و دولت روس ، بخش جنوبی ایران را که هم مرز هندوستان بود ، در اختیار گیرند .^{۲۸}

اما دوباره بر اثر رخدادهایی، رقابت‌های میان دو کشور، به دشمنی بدل شد. به گونه‌ای که امپراتور روس، خواهان بیرون شدن انگلیسیان از مصر گردید. از این رو، اندیشه‌ی بخش کردن ایران میان دو استعمارگر، چند هنگامی به دست فراموشی سپرده شد. به دنبال اختلاف نظر انگلستان با روس‌ها در مسایل گوناگون، آنان^{۲۹}.

از تقسیم ایران منصرف نشدند و این در باغ سبز را در سال ۱۸۹۸ م (۱۲۷۷ خ) به آلمان‌ها نشان می‌دادند و آن دولت را دعوت می‌کردند که در تقسیم ایران با انگلیس‌ها، شرکت کنند.

در حالی که انگلیس‌ها حاضر بودند، حتا پای آلمان‌ها را به تقسیم ایران برای ایمن‌سازی مرزهای هندوستان بکشاند، هم‌چنان در پی رسیدن به یک هم‌آهنگی در این مورد با روس‌ها بودند. از این رو، وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا به سفیر این کشور در پترزبورگ، آگاهی می‌دهد:^{۳۰}

نظرات ما این است که دو کشور چین و عثمانی بسیار ناتوان هستند و همه‌ی امور مهم آن‌ها با رای‌زنی و راهنمایی دولت‌های بیگانه به سرانجام می‌رسد. هر هنگام که این رای‌زنی‌ها و راهنمایی‌ها از سوی دولت‌ها روس و انگلیس، پیشنهاد می‌شود، همیشه مخالف یک دیگراند. از این رو، این گام‌های مخالف، منافع هر دو دولت را در این دو کشور، بی‌اثر می‌کند و به نتیجه نمی‌رسد. به راستی، زیان این کارها، بیش‌تر از زیان دشمنی آشکار است.

اما سرانجام دو دولت روس و انگلیس بر سر مسایل راه آهن چین، با یک دیگر هم‌آهنگ شدند و روز ۲۸ آوریل ۱۸۹۹ (۸ اردی‌بهشت ماه ۱۲۷۸)، قراردادی در این زمینه میان دو کشور در پترزبورگ بسته شد. انگلیس‌ها می‌خواستند، مساله‌ی ایران را نیز در این قرارداد مطرح کنند؛ اما روس‌ها، تن به این کار ندادند.

در این هنگام، انگلیس‌ها سخت درگیر نبرد با «بوئر» (Boer) ها در آفریقای جنوبی بودند و روس‌ها با بهره‌گیری از این درگیری حریف، کوشیدند تا دولت‌های آلمان، فرانسه و اسپانیا را به یک اتحاد علیه انگلستان بکشاند؛ اما موفق نشدند.

در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۰ م (۱۲۸۰-۱۲۷۹ خ)، روس‌ها با وجود مخالفت‌های انگلیس‌ها، ژاپونی‌ها و حتا آلمان‌ها، بخش‌هایی از چین را از آن خود کردند و حتا به «شبه جزیره‌ی کره» نیز نفوذ کردند.

انگلیس‌ها، برای مهار روسیه، دست دوستی به سوی چینی‌ها دراز کردند، در حالی که با دولت‌های ژاپن و آلمان نیز گفت‌وگوهای اتحاد را پی می‌گرفتند.

این کوشش‌ها به بار نشست و سرانجام در روزهای پایانی ماه ژوئیه ۱۹۰۲ (روزهای آغازین امرداد ماه ۱۲۸۱) ژاپنی‌ها در برابر سلطه بر بخش‌های بزرگی از چین، با انگلیس‌ها پیمان اتحاد امضا کردند.

سرانجام، در هشتم فوریه سال ۱۹۰۴ (۱۸ بهمن ماه ۱۲۸۲) ژاپنی‌ها بر علیه روس‌ها، پای به میدان نبرد نهادند. ژاپنی‌ها، نیروی دریایی روسیه را در خلیج پورت آرتور، مورد آفند قرار دادند و آن را از پای درآوردند.

روز چهاردهم آوریل همان سال (۱۵ فروردین ماه ۱۲۸۳)، در حالی که تنها یک ماه و چهار روز از آغاز نبرد ژاپن علیه روسیه می‌گذشت، وزیر مختار روس در پای‌تخت دانمارک از سوی امپراتور انگلیس که به این کشور مسافرت کرده بود، به حضور پذیرفته شد. روس‌ها می‌دانستند که ژاپنی‌ها با پشت‌گرمی انگلیس‌ها وارد جنگ شده‌اند، از این‌رو، در پی اتحاد با انگلستان بودند.

در این دیدار، امپراتور انگلیس، هرگونه دخالت پنهان این کشور را در نبرد ژاپن علیه روسیه منکر شد و خواستار نزدیکی بیش‌تر دو کشور گردید.^{۳۱}

در این میان، انگلیس‌ها از گرفتاری روس‌ها در نبرد با ژاپن بهره گرفتند، با نیروی نظامی «لهاسا» پای‌تخت تبت را اشغال کردند و هم‌چنین، دوباره نقش خود را در افغانستان، پررنگ‌تر کردند. در ژانویه سال ۱۹۰۵ (دی ماه ۱۲۸۳)، بندر «آرتور» به دست ژاپنی‌ها افتاد و همین امر، باعث ناآرامی‌هایی در درون روسیه شد. در جاهایی، کار ناآرامی‌ها، به خیزش‌های مردمی و کشت و کشتار کشید.

روس‌ها، برای کاستن از فشار ژاپن و یا حتا شکست آن کشور، ناوگان جنگی خود را از دریای بالتیک به خاور دور گسیل داشتند. اما آخرین ته مانده‌ی ناوگان جنگی امپراتوری روسیه نیز در نبرد روز ۲۸ ماه مه ۱۹۰۵ (۷ خردادماه ۱۲۸۴)، یا نابود شد و یا تسلیم ژاپنی‌ها گردید. سرانجام روس‌ها با پذیرش شکست، روز ۱۴ اکتبر ۱۹۰۵ (۲۲ مهرماه ۱۲۸۴)، قرارداد صلح با ژاپن را دستینه کردند.

دولت انگلیس، پس از شکست ناباورانه‌ی امپراتوری روس از امپراتوری ژاپن در سال ۱۹۰۵، از ناتوانی دولت روسیه بهره جست و گفت‌وگوهایی را برای به سرانجام رسانیدن اختلاف‌ها و کشمکش‌ها در آسیا، آغاز کرد.

چنان که گفته شد، انگلیس‌ها از چند سال پیش در این فکر بودند. از این‌رو، آرتور نیکلسون که در بستن قرارداد ۱۹۰۷ با روس‌ها، نقش حساسی داشت، می‌گوید:^{۳۲}

عقیده‌ی بستن قرارداد با دولت روسیه، مدت‌ها بود در عالم خیال دور می‌زد. در پاییز ۱۹۰۳ یک [۱۲۸۲ خ] یک گفت‌وگوهای آزمایشی انجام شد.

وی در آغازین ماه‌های سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۵ خورشیدی) به سفارت انگلستان در پترزبورگ برگزیده شد تا با روس بر سر تقسیم آسیا به توافق برسد. هم‌زمان در روسیه نیز «ایزولسکی» که از هواخواهان کنار آمدن با انگلیس‌ها در آسیا بود، به مقام وزارت امور خارجه رسیده بود و «بنکیندورف» نیز که از همین سیاست پیروی می‌کرد، سفیر روسیه در انگلستان بود.

انگلیس‌ها، همیشه از این بیم‌ناک بودند که روس‌ها خود را به منطقه‌ی راهبردی سیستان رسانیده و از آن‌جا، هندوستان را تهدید کنند و همچنین از رسیدن پای روس‌ها به خلیج فارس، سخت می‌ترسیدند:^{۳۳}

پیش از ۳۰ سال است که حکومت هندوستان از دو تهدید، سخت نگران است: یکم از استقرار دولت روسیه در خلیج فارس و دوم، دست‌اندازی به ایالت سیستان. ترس از این است که مبادا روس‌ها، در کنار مرزهای هندوستان پیدا شوند.

هشت سال پیش نیز «کرزن» در گزارش خود در ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۹ (۳۰ شهریور ماه ۱۳۷۸) به این مساله، اشاره کرده بود:^{۳۴}

حکومت هندوستان، نمی‌تواند بدون ترس و وحشت، دورنمای [حضور] روس‌ها را در نواحی شرقی و جنوبی ایران، مشاهده کند.

وی در این گزارش به تقسیم ایران اشاره می‌کند و با وجودی که آن را سخت پرمخاطره می‌نامد، توصیه می‌کند که این مساله، ارزش آزمایش را دارد.^{۳۵}

از سوی دیگر، نیرو گرفتن امپراتوری آلمان، نه تنها نفوذ امپراتوری انگلیس را در اروپا و دیگر قاره‌های جهان، بلکه قدرت دریایی این کشور را نیز به چالش کشیده بود. از این‌رو، انگلیس‌ها برای مبارزه با آلمان‌ها، نیازمند سرنیزه‌های روسیان بودند. در این راستا، انگلیس‌ها که در آغاز گفت‌وگو با روسیان، تنها مساله‌ی ایمن‌سازی مرزهای هندوستان را در نظر داشتند، ناچار برابر مخالفت روس‌ها، پهنه‌ی جغرافیای توافق را گسترده‌تر کردند. آن‌ها برای برانگیختن

اشتهای روسیان برای رسیدن به یک توافق همه جانبه در آسیا، مسالهی گلوگاه داردانل را که همیشه روس‌ها در پی دستیابی به آن بودند، به میان کشیدند.

روس‌ها، تنها نیروی بازدارنده برای دسترسی آن‌ها به گلوگاه راهبردی داردانل را، امپراتوری انگلیس می‌دانستند و تنها هنگامی که انگلیس‌ها با زیرکی این مساله را نیز به پهنه‌ی گفت‌وگوها افزودند، روسیان آمادگی خود را برای رسیدن به یک توافق کلی با آنان در آسیا، آشکار کردند.

روز بیست و هشتم نوامبر ۱۹۰۶ (۶ آذرماه ۱۲۸۵) «هاردینگ» معاون وزیر امور خارجه‌ی انگلیس به kardar سفارت روسیه در لندن گفته بود:^{۳۶}

خیلی خوش‌وقت خواهیم شد تا هرگونه پیشنهادی را که دولت روسیه بدهد، ما آن‌ها را مورد توجه قرار دهیم، حتی درباره‌ی داردانل.

بدین‌سان، روس‌ها به امید دستیابی به گلوگاه داردانل، بر آن شدند که به اختلاف‌های خود با انگلیس‌ها در آسیا، پایان بخشند و در این راستا، ایران میان دو کشور، بخش شد:^{۳۷}

در دوم آوریل ۱۹۰۷ [۱۲ فروردین ۱۲۸۶]، مذاکرات طرفین به این جا رسید که حدود منطقه‌ی دولتین در ایران معین گردد. روس‌ها راضی شدند از ایالت سیستان صرف‌نظر کنند و در واقع همه‌ی نواحی سرحدات ایران و افغانستان... جزو منطقه‌ی نفوذ دولت انگلیس قرار گرفت.

در این راستا، دولت انگلیس:^{۳۸}

مجبور شده بود، همه‌ی منطقه‌ی شمالی [ایران] و همچنین شهر تهران و راه تجارته‌ی مهم خانقین به قزوین، به علاوه شهرهای اصفهان و یزد را به روس‌ها واگذار کند.

در این میان، قرار شد که گفت‌وگوهای مربوط به گلوگاه داردانل، به هنگام بهتری واگذار شود.

در ماه مه ۱۹۰۶ (اردی‌بهشت ۱۲۸۵)، روزنامه‌ی «استاندارد» لندن در مقاله‌ای از پیمان روس و انگلیس، سخن به میان آورد.^{۳۹} نماینده‌ی سیاسی ایران در پترزبورگ پای‌تخت روسیه، خواستار روشن‌گری از سوی وزارت امور خارجه‌ی روسیه شد. آن‌ها در پاسخ گفتند که این امر، حقیقت ندارد.^{۴۰} البته انگلیس‌ها نیز، همین پاسخ را دادند.

روز ۲۱ ژوئن ۱۹۰۷، ناظم‌الدوله وزیر مختار ایران در لندن، با «گری» وزیر امور خارجه انگلیس دیدار کرد. وزیر مختار ایران، خواستار روشن‌گری پیرامون گفت‌وگوهای روسیان و انگلیسیان می‌شود. ناظم‌الدوله به «گری» می‌گوید که بر پایه‌ی آگاهی‌هایی که به دست آورده است، دو دولت، ایران را به منطقه‌های [زیر] نفوذ [خود] بخش کرده‌اند و این امر، باعث ناآرامی ایرانیان شده است.^{۴۱} در پاسخ ناظم‌الدوله، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، می‌گوید:^{۴۲}

آنچه وزیر مختار ایران استنباط کرده، درست نیست. بهتر آن است که بگوئیم، قراردادی را که ما آروزی بستن آن را داریم، این است که ما میل نداریم در بخش‌هایی از ایران که در کنار مرزهای روسیه است و دیوار به دیوار با امپراتوری انگلستان است، نفوذ خود را گسترش دهیم.

هم‌چنین حسین پیرنیا (مشیرالدوله) نیز که از سوی دولت ایران به پترزبورگ و لندن گسیل شده بود تا آگاهی‌هایی پیرامون قرارداد روس و انگلیس به دست آورد، با پاسخ‌های بی‌سروته، از سوی دولت‌مردان روس و انگلیس روبرو شده بود. وزیر مختار ایران در لندن، با توجه به آگاهی‌هایی که به دست آورده بود، با وجود انکار وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، در تلگرافی به وزارت امور خارجه آگاهی داد:^{۴۳}

خیلی محرمانه دانسته و فهمیده و مجبورا عرض می‌کنم به جهت اصلاح روابط انگلیس و روس در میان دول بزرگ، این مذاکره مخفی هست که دولت انگلیس در این مدت سعی کرد که میان خود و روس، بعضی ممالک نیم‌بار را مستقلاً نگاه بدارد و این تدبیر باطل شد و تا آن اداره‌های غیرکافی در میان هستند، منازعات و مشکلات در میان آن دو دولت روز به روز بیش‌تر و صلح دنیا، متزلزل خواهد بود. از برای استحکام اساس صلح دنیا واجب است که روس و انگلیس آن اداره‌های ضعیف و غیر کافی را از میان بردارند و هم در میان آن دو دولت بزرگ، یک سرحد مضبوط و شایسته برپا شود. این حرف محققا در نظر هست و بلاشک بزرگ خواهد شد. به این جهت مجبورا عرض کردم ولیکن جناب‌عالی را قسم می‌دهم که اگر خیلی لازم و مفید ندانید، هیچ بروز ندهید. ملکم نمره‌ی ۴۴.

بدین‌سان دولت ایران از این گفت‌وگوها آگاه شد و در نتیجه، این آگاهی‌ها، رفته رفته به جامعه منتقل گردید و یک هیجان همگانی، مردم را فراگرفت. در این راستا، وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه‌ی کشورش گزارش داد که:^{۴۴}

ملت ایران از این مذاکرات اطلاع حاصل کرده‌اند و سخت در خشم و غضب

هستند. ممکن است هیجانی ایجاد شود. می‌گویند مقصود از این قرارداد، تقسیم ایران است.

وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، از نماینده‌ی خود در تهران خواست تا به دولت‌مردان ایران آگاهی دهد که این قرارداد با شرط تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران بسته می‌شود و ...^{۴۵}

سرانجام روز سی و یکم اوت ۱۹۰۷ (نهم شهریور ۱۲۸۶)، سه قرارداد میان نمایندگان انگلستان و روسیه در سن پترزبورگ، دستینه شد (پیوست شماره‌ی یک و دو). بر پایه‌ی قرارداد نخست، سرزمین افغانستان که در سال ۱۸۵۷ م (۱۲۳۶ خ) از ایران جدا کرده شده بود، در حوزه‌ی نفوذ انگلستان قرار گرفت. برپایه‌ی قرارداد دوم، سرزمین تبت با وجودی که در اشغال نیروهای بریتانیا بود، جزو حوزه‌ی نفوذ روسیه شناخته شد و بر پایه‌ی قرارداد سوم، ایران به سه پاره، بخش گردید:^{۴۶}

- ۱- بخش شمالی، یعنی از خط فرضی میان قصرشیرین، اصفهان، یزد، خواف و مرز افغانستان (نقطه‌ی برخورد مرز میان روس و افغانستان)، منطقه‌ی نفوذ روسیه شناخته شد.
- ۲- بخش جنوبی، یعنی از خط فرضی که از مرز افغانستان و بیرجند و کرمان و بندرعباس می‌پیوست و برای دفاع هندوستان، دارای اهمیت حیاتی بود، در منطقه‌ی نفوذ انگلستان قرار گرفت.
- ۳- بخش مرکزی که در حقیقت، حدفاصل میان مناطق دولت‌های روسیه و انگلستان بود، در حیطه‌ی نفوذ دولت مرکزی قرار گرفت.

پخش شدن خبر بسته شدن قرارداد، هیجان گسترده‌ای در ایران ایجاد کرد. مردم سخت به فروش آمده بودند و روزنامه‌ها، پر بود از بحث‌های گسترده و داغ پیرامون موضوع قرارداد. انگلیس‌ها و روس‌ها، برای منحرف کردن توجه مردم، دولت و مجلس شورای ملی از این «فاجعه»، عثمانی‌ها را تحریک کردند که به خاک ایران تجاوز کند. هم‌زمان، در روز بسته شدن قرارداد، نخست‌وزیر میرزا علی‌اصغر خان اتابک (امین‌السلطان) هنگام بیرون آمدن از مجلس شورای ملی، ترور شد.

مردم، به حق او را نماد استبداد می‌دانستند و از این‌رو، با وجودی که با استقرار مشروطیت، وی از ایران فراری شده بود، به خواست محمدعلی شاه به ایران بازگشت و از سوی شاه به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی شد. هنگام پیاده شدن وی در بندر انزلی، مردم از حرکت

او به سوی تهران جلوگیری کردند. او قرآن مهر کرد که به مشروطیت وفادار خواهد بود و مردم اجازه دادند که به تهران آمد. اما او پای‌بند پیمان نبود.

روز چهارم سپتامبر ۱۹۰۷ (۱۳ شهریور ۱۲۸۶) یعنی چهار روز پس از بسته شدن قرارداد ۱۹۰۷، وزیر مختار انگلیس در تهران، در یک یادداشت رسمی به وزارت امور خارجه، اعلام کرد:^{۴۷}

به دوستدار اطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد فیما بین انگلیس و روس قراردادی منعقد شده که نتیجه آن دخالت دولتی در ایران و تقسیم این مملکت فیما بین آن‌ها خواهد بود. خاطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیما بین دولتی روس و انگلیس به کلی طور دیگر است چرا که جناب مشیرالملک [حسین پیرنیا مشیرالدوله] که در این‌واخر به پترزبورگ و لندن رفته مذاکراتی که با وزیر خارجه روس و انگلیس نموده و مشارالیه از طرف دولتی خود مقصود دولتی را در ایران صریحا توضیح کرده‌اند، باید راپورت داده باشند. جناب سر ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلیس مفاد مذاکراتی که با جناب مشیرالملک داشته‌اند و هم‌چنین مفاد مذاکرات مسیو ایزولسکی در دو نکته اصلی به هم کاملاً متفقند:

یکی این که هیچ یک از دولتی در امور ایران مداخله نخواهند کرد مگر این که صدمه به مال و جان رعایای آن‌ها وارد آید.

دیگر این که مذاکرات در باب قرارداد فیما بین روس و انگلیس نایستی برخلاف تمامیت و استقلال ایران بوده باشد. جناب سر ادوارد گری نیز اظهار داشته بودند که تا به حال فیما بین روس و انگلیس ضدیت بود و هر یک می‌خواستند که توفیق دیگری را در ایران مانع شوند و هرگاه این ضدیت در این حال نامعلوم ایران امتداد پیدا می‌کرد برای طرفین یا برای یک طرف وسوسه پیدا می‌شد که در امور داخله ایران مداخله کند و نگذارد دیگری از این وضع حالیه فایده‌ای ببرد و یا به ضرر دیگری برای خود تحصیل فایده بنماید مقصود از مذاکرات حالیه فیما بین روس و انگلیس این است که چنین اشکالی فیما بین بروز نکند و این مذاکرات به هیچ‌وجه بر ضد ایران نبوده. در حقیقت چنان که مسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده و گفته‌اند «هیچ یک از دو دولت مطالبه‌ای از ایران ننموده و به این جهت دولت ایران می‌توانسته تمام هم خود را برای انجام مسائل داخله صرف نماید» هر دو وزیر کاملاً در خصوص مداخله نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگذارده‌اند، کلمات مسیو ایزولسکی که نیز حاوی قصد انگلیس است از قرار ذیل است:

قانون‌نامه دولت روس این خواهد بود که مادامی که به مصالح آن‌ها خللی وارد نیامده از هرگونه مداخله در امور داخله ممالک دیگر احتراز جویند و به کلی انحراف از این قانون در این مسئله حالیه غیرممکن است.

در باب شهرت تقسیم ایران فیما بین روس و انگلیس که می‌گویند دولتی مزبور

می‌خواهند حوزه اقتدار برای خود تعیین کنند جنابان سر ادوارد گری و مسیو ایزولسکی این فقره را صریحاً توضیح کرده‌اند که به‌هیچ وجه این شهرت‌ها مآخذی ندارد و چیزی که دولتین می‌خواهند این است که قراردادی برای منع اشکالات و اختلافات آتیه بسته شود که به موجب آن قرارداد هیچ یک از دولتین در آن نقاط ایران که متصل به سرحد دیگری است نفوذ خود را بیش‌تر نمایند. این قرارداد به مصالح خود ایران یا ملت خارجه دیگری خللی وارد نمی‌آورد و فقط دولتین روس و انگلیس را متعهد می‌سازد که در ایران در صدد اقدامی که مضر به حال یکدیگر باشد برنمایند و در آتیه از مطالباتی که در گذشته تا آن درجه مخل به پیشرفت خیالات سیاسی ایران بوده است ایران را مستخلص سازد و اظهارات جناب مسیو ایزولسکی این است (قرارداد فیما بین دو دولت اروپایی که نهایت مصالح را در ایران دارند و آن قرارداد مبتنی است بر ضمانت استقلال و تمامیت ارضی ایران، اسباب ترقی مصالح ایران خواهد بود و ایران به همراهی و کمک دو دولت مقتدر همجوار خود می‌تواند بعد از این تمام قوای خود را صرف ترقی داخله خود بنماید) از مطالب فوق ملاحظه خواهند فرمود که این شهرت‌هایی که در این اواخر در خصوص خیالات سیاسی انگلیس و روس در ایران داده‌اند تا چه اندازه بی‌مآخذ است به‌هیچ وجه نیت حمله به استقلال ایران نداشته قصد دولتین از بستن این قرارداد این است که استقلال ایران را ابدالدهر تامین نمایند نه فقط می‌خواهند عذری به جهت مداخله کردن در دست نداشته باشند بلکه قصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران به عذر حفظ مصالح خود دخالت کنند و دولتین مزبور امیدوارند که در آتیه دولت ایران ابدالدهر از طرز مداخله خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود به وضع خودشان کاملاً آزاد بوده باشند که فوائد آن عاید خودشان و تمام دنیا گردد.

سرانجام، موضوع قرارداد محرنامه‌ی روس و انگلیس درباره‌ی ایران به مجلس شورای ملی کشیده شد.

در جلسه‌ی علنی روز ۲۹ رجب ۱۳۲۵ (۱۶ شهریور ۱۲۸۶ / ۸ سپتامبر ۱۹۰۷)، نمایندگان به بحث پیرامون قرارداد پرداختند:^{۴۸}

حاج معین‌التجار (محمد دهدشتی): گویا چند روز است که قرارداد روس و انگلیس تمام شده و یک اندازه اسباب وحشت مردم گردیده صورت آن قرارداد را هم گویا به وزارت خارجه فرستاده‌اند اگرچه ظاهراً می‌گویند این معاهده در استقلال ایران است ولی نمی‌شود اطمینان حاصل کرد باید آن قرارنامه را چون در باب ایران است رسماً ما بدانیم و آن قرارنامه را بدهند و نوشته هم بدهند که غیر از این صورت ظاهری قرارداد دیگری در خفا ندارند.

اسداله میرزا (شهاب‌الدوله ملک آراء): از قراری که گفتند عهدنامه بین روس و

انگلیس در خصوص آسیا تمام شده و همان طور که گفتند صورت آن عهدنامه را باید به مجلس بفرستند یکی از مواد آن این است که در نفوذ پلتیکی و تجارتی هر کدام طرفی را اختیار نمایند و یک چیز دیگری هم در بین هست که استقلال دولت ایران را این دو دولت ضمانت کرده‌اند آن ماده اول را در روزنامجات نوشته‌اند پس باید این را خواست و دید.

حاج امین‌الضرب (حاج حسین آقا مهدوی) : در یک سوادى دیدم که این ماده آخری را به یک طوری نوشته بودند اگر در حقیقت این طور باشد خوبست ضرری ندارد ولی در هر صورت باید آن عهدنامه را دید.

امیرزا ابوالحسن خان : لایحه‌ی از سفارت به وزیر امور خارجه نوشته شده صریحا نوشته‌اند نفوذ این دو دولت در مملکتی که همسایه هستند به تساوی باشد یعنی انگلیس در طرف جنوب و روس در طرف شمال و هیچ یک از این دو دولت در طرف دیگری دخالت نکند و من معنی آن کلامی را که امین‌الضرب گفتند نفهمیدم و یک کلمه دیگر هم هست که اموری که از برای دولت ایران رخ می‌دهد به کمک این دو دولت فیصل بگیرد این مطلب را هم نفهمیدم پس باید نوشت که صورت عهدنامه را بفرستند به وزارت امور خارجه و استدعا می‌کنم که صورت آن را داده و بنویسند که غیر از این قرارداد دیگری نداریم ما بیش از این سوال و خواستن حق دیگری نداریم.

حاج معین‌التجار : سفرای ما باید بدانند که ترتیب این مملکت حالیه برخلاف سابق است سابق شاید راهپرتی می‌فرستادند و خوانده نمی‌شد ولی حالا باید این گونه راهپرت‌ها را به وزارت خارجه بفرستند و از وزارت خارجه هم به مجلس بفرستند خوانده شده معلوم شود.

مستشارالدوله (صادق) : باید وزیر امور خارجه را در یک مجلس خواست و از کلیه معاهداتی که شده مفصلا توضیح خواست و به ما اطمینان بدهند که از این معاهدات ضرری به استقلال ایران برنخواهد خورد.

در این میان ، با وجود نبود دولت و نیز تجاوز عثمانیان ، نمایندگان مجلس شورای ملی مساله را پی گرفتند .
روز اول مهرماه ۱۲۸۶ (۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷) ، سفارت انگلیس در تهران ، در یک یادداشت رسمی ، دولت ایران را از دستینه شدن قرارداد « تقسیم ایران » ، آگاه کرد .^{۲۹}

بر اثر این خبر، مردم ایران یک پارچه بپاخواستند و نمایندگان دوره‌ی یکم مشروطیت، به شدت با این قرارداد مخالفت کردند و روزنامه‌ها، بر حجم مقالات خود در این باره افزودند و خواستار رد آن شدند.

پس از چند روز، مشیرالدوله پیرنیا وزیر امور خارجه، اطلاعیه سفارت انگلیس را به آگاهی رئیس مجلس شورای ملی رسانید.^{۵۰}

رئیس مجلس شورای ملی، موضوع یادداشت سفارت انگلیس را در جلسه‌ی علنی روز ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ (۱۱ مهرماه ۱۲۸۶) به آگاهی نمایندگان رسانید:^{۵۱}

رئیس: این قراردادنامه و مراسله‌ایست که از سفارت انگلیس برای وزارت امور خارجه رسیده و ایشان آن قراردادنامه را با مراسله فرستادند به مجلس قرائت شود و در این قراردادنامه بین دولتین روس و انگلیس آنچه راجع به ایران است نوشته‌اند. سواد مراسله سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵:

جناب مستطاب اجل اکرم افخم را با کمال احترام تصدیق افزا می‌گردد بر حسب دستورالعملی که از دولت متبوعه دوستدار رسیده شرف دارم که صورت ترتیب منعقد فیما بین دولتین انگلیس و روس مورخه ۳۱ اوت ۱۹۰۷ را تا اندازه‌ی که راجع به دولت علیه ایران است لفا ایفا دارم. محض تسهیل قرائت نوشته مزبور، ترجمه غیر مستند آن را به نسخه فرانسه الحاق داشت محض احتراز از هرگونه اشتباه نیز باید اظهار دارم که مسلم است نسخه فرانسه سندیت خواهد داشت، صورت این قرارداد رسماً بدول معظم ایفا خواهد شد و به زودی نیز انتشار خواهد یافت در این موقع احترامات فائقه را تجدید می‌نماید. (پیوست شماره‌ی یک)

قرارداد در مجلس شورای ملی خوانده شد نمایندگان به سختی با آن مخالفت کردند و آن را مردود دانستند:^{۵۲}

مستشارالدوله: برهه معلوم است که مدت‌ها دولت روس و انگلیس در ایران نفوذ پلتیکی و تجارتی داشته‌اند و در بعضی نواحی مال بعضی زیادتر بود در حقیقت ایران میدان کاملی بود به جهت آن دو دولت اگر دولت ایران واقف به نکات کار خود بود می‌توانست در آن حال مبنایت فوائد و منافع بیشمار حاصل نماید ولی متأسفانه موقع را از دست داد و آن مبنایت از بین مرتفع شد. خیلی جای تعجب است که دو دولت، در داخله دولت مستقلی قرارداد می‌گذارند. معلوم است که دول حقوق تجارتی خود را به هر وسیله باشد برقرار می‌دارند بدون این که صاحب خانه مطلع باشد، با این قرارداد و معاهده‌ای که بین دولتین شده است دولت ایران می‌تواند به هر کس

امتیاز بدهد ولی در نواحی و جاهایی که امتیاز داده نشده باشد اعم از این که طرف دولت انگلیس و روس باشد یا غیر از آن‌ها در هر نقطه و ناحیه‌ای که نفع خود را در او به بیند. پس این قرارداد آن اختیار داخلی ما را سلب نخواهد کرد، بر فرض این دو دولت برای خود و رعایای خود قرار داده‌اند ربطی به عمل ما ندارد ما نمی‌توانیم ترتیب مملکت خود را تغییر بدهیم اما این که نوشته شده که گمرکات جنوبی مرهون استقراض است اگر تاخیر افتاد کنترل بگذارند، اگرچه این مسئله با وزیر مالیه است ولی چون در اینجا مطرح شد بنده عرض می‌نمایم که در آن قرارداد استقراضی چنین شرطی نباشد و در صورت عدم آن حق ندارند و در کنترلی که از برای وصول عایدی گمرکات شمالی در صورت تاخیر قسط آن می‌گذارید، آن هم باید موافق با قرارنامه استقراضی باشد.

وکیل‌التجار: این دو دولت محترم چون در سابق میان خودشان در تجارت زد و خورده‌ی داشتند می‌خواستند یک قراردادی میان خودشان بگذارند که به تجارت یکدیگر خسارت وارد نیاورند و مزاحم نشوند.

اما در باب کنترل اینجا نوشته شده که برای این که اطمینان حاصل بشود حق دارند نه آن که در صورت نرسیدن قسط. دیگر این که باید از وزارت امور خارجه پرسید آیا مطالب محرمانه و قرارداد مخفی هست یا خیر؟

رییس: آن چه به وزارت امور خارجه نوشته‌اند همین است دیگر نمی‌شود آن‌ها را قسم داد که آیا غیر از این هست یا نیست؟

وثوق‌الدوله (حسن وثوق): گویا چیزی در این خصوص از آن بیانی که جناب مستشارالدوله گفتند اولی تر نباشد، ماحصل مدلول این قرارداد این است که دولت انگلیس در شمال امتیاز نگیرد و دولت روس در جنوب و به این ترتیب حال ایران را با سابق تغییر نخواهند داد و در هر موقع دولت ایران می‌تواند به هر یک از دول امتیاز بدهد. اما در باب کنترل باید این ترتیب از روی معاهده و قرارداد استقراض باشد.

آقا میرزا ابوالحسن خان: این معاهده ظاهراً چون گور کافر پر حلال - باطنش قهر خدا عزوجل - حفظ حقوق تجارتی و حدود سیاسی مسالهای جداگانه‌ای است، رجوع به تواریخ گذشته باید نمود که مقصود از تجارت چه بوده است. من چیزی عرض نمی‌کنم همین قدر چیزی را که بعضی از روزنامه‌جات دولت انگلیس گفته‌اند عرض می‌کنم که می‌نویسند در این موقع که دولت ایران پا به جاده ترقی و مشروطیت گذارد ما از دولت دوستی مثل دولت معظم انگلیس متوقع نبودیم که با یک دولت دوست همسایه‌ی دیگر ما چنین قراردادی بگذارند.

آقا سید حسن تقی‌زاده: هر چه بگوییم تایید مطالب سابق است البته همه کس می‌داند از برای دولتی که دو دولت دیگر در خاک او قرارداد بگذارند جای تاسف است ولی این را هم می‌گوییم که دولت ایران می‌تواند حقوق خود را حفظ کند و هیچ خللی بر او وارد نیاید و بعد از تمام مذاکرات می‌گوییم زنده باد استقلال ایران.

حاج شیخ‌علی: آیا این قرارداد را نمی‌شود تغییر داد؟

رییس: خیر ما کاری به آن‌ها نداریم و هر دولتی که امتیاز می‌خواهد ما با کمال استقلال می‌دهیم.

وکیل‌الرعايا: آرزومندیم که دولت ایران تمام منافع خود را حفظ کند البته این دو دولت مادامی که دوستی ما بین خودشان را طالبند ما هم تا آن جایی که لازم است حاضر خواهیم بود و این قرارداد هم بدیهی است ما بین خود آن‌ها است و ما می‌توانیم با کمال استقلال هر امتیازی که مقرون به صواب بدانیم به سایر دول بدهیم.

رییس: فقط مقصود از این قرائت اطلاع بود البته وزارت امور خارجه جوابی که لازم است خواهد نوشت.

اسداله میرزا: آن چه که روزنامه‌جات انگلیس انتشار می‌دهند این است که غرض از معاهده این بوده است که بعدها روس به طرق تجارتي افغانستان و راه‌های دیگر، راه به هندوستان پیدا نکند و هندوستان تحت حمایت انگلیس بماند گذشته از این هیئت حالیه وزرای انگلستان در کمال صداقت طرفدار آزادی هستند چنانچه در این مدت اخیر ترانسوال را آزادی دادند و به ایرلند که مدت‌ها است در تحت حمایت انگلیس است می‌خواهند که پارلمان آزادی بدهند با وجود این دولت انگلیس هرگز راضی نخواهد شد که به استقلال ایران صدمه وارد آید.

آقا شیخ حسین: مطلب همین بود که گفته شد چیزی که هست همین طور که امروزه اجانب اتحاد می‌کنند که ثروت خودشان را زیاد کنند ما هم کوشش می‌کنیم که مالیه خودمان را زیاد کنیم و خودمان را حفظ نماییم.

آقا میرزا فضل‌علی آقا: دیگران هر چه بکنند از برای خود می‌کنند چیزی که هست بر ما لازم است همین است که دقت کرده خود را حفظ کنیم.

بدین‌سان، مجلس شورای ملی یک صدا قرارداد را محکوم می‌کند و از وزارت خارجه می‌خواهد که پاسخ لازم را در این راستا، به سفارت انگلیس گسیل دارد.

روز بیستم مهرماه ۱۲۸۶ (۵ رمضان ۱۳۲۵ / ۱۳ اکتبر ۱۹۰۷) ، نمایندگان در صحن علنی مجلس ، موضوع پاسخ وزارت امور خارجه را پی گرفتند . در این روز ، میرزا ابوالحسن خان از دولت سوال کرد که در باب معاهده به سفارت انگلیس چه نوشته‌اند و اگر نوشته‌اند ، برای چه نوشته‌اند ؟

روز سوم آبان‌ماه ۱۲۸۶ (۲۶ اکتبر ۱۹۰۷) ، ناصرالملک به دنبال دولت کوتاه مدت مشیرالسلطنه ، به نخست وزیری برگزیده می‌شود . در این دولت نیز ، آقای مشیرالدوله به عنوان وزیر امور خارجه ، به مجلس معرفی می‌گردد . هنگام معرفی مشیرالدوله به مجلس ، میرزا ابوالحسن خان ، موضوع قرارداد روس و انگلیس را پیش می‌کشد و می‌گوید :^{۵۳}

اگر چه قبل از وقت اخطار نشده ولی از وزیر امور خارجه استدعا می‌شود اگر جواب سفارت از بابت معاهده حاضر شده است ارائه بشود و اگر حاضر نشده حاضر کرده به مجلس ارائه دهند که بدانیم چه جواب می‌دهند ، همه می‌دانند که مجلس هیچ یک از این فصول را قبول نکرده است و ایراد دارد .

مشیرالدوله در پاسخ به میرزا ابوالحسن خان می‌گوید:^{۵۴}

البته می‌دانید قبل از آن که وزیر معرفی بشود به کار شروع نمی‌کند البته بعد از معرفی ، اول کاری که شروع شود همین است .

در جلسه‌ی روز دهم آبان‌ماه ۱۲۸۶ (۲ نوامبر ۱۹۰۷) مجلس شورای ملی ، آقا میرزا ابوالحسن خان ، درباره‌ی پاسخ وزارت امور خارجه به قرارداد دو دولت روس و انگلیس ، از دولت سؤال کرد . در پاسخ ، وزیر امور خارجه در همان جلسه گفت :^{۵۵}

جوابی که در باب مراسله سفارت دولت فخریه انگلیس داده شده است از این قرار است . سواد مراسله متحد المضمونی است که به تاریخ ۲۵ رمضان المعظم ۱۳۲۵ مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ که سواد یک قسمت قرارداد منعقد فیما بین دولتین قوی شوکتین روس و انگلیس راجع به ایران و دارای یک مقدمه و پنج فصل بود واصل گردید .

اینک در جواب زحمت افزا می‌شود که چنان که خاطر نصفت مظاهر آن جناب تصدیق خواهد کرد ، قرارداد مزبور فیما بین دولتین قوی شوکتین روس و انگلیس منعقد شده و بنابر این مفاد آن هم راجع به دولتین مرقومتین که قرارداد مزبور را امضا

کرده‌اند خواهد بود و دولت علیه ایران نظر به استقلال که به فضل خداوند متعال به خودی خود دارا است، کلیه حقوق و اختیاری را که در استقلال تمام این دولت علیه حاصل است از اثر نفوذ هر قسم قراردادی که ما بین دو یا چند دولت خارجه درباب ایران منعقد شده یا می‌شود اصولاً و حقاً مصون و محفوظ می‌داند و در روابط خود با دول متحابه و تشیید مبنای و داد و یک جهتی موافق اصول عهود مقدسه و قاعده‌ی دره‌های باز برای تجارت بین‌المللی سعی بلیغ خواهد داشت. در باب وجوه استقراضی هم بدیهی است که دولت علیه فصول قراردادهایی را که در این باب منعقد شده است بلامتخلف رعایت خواهد نمود.

برای اظهار و اعلام اصولی که در این مراسله مقید و مصرح است سوادى از آن برای نمایندگان دولت متحابه مقیمین دربار دولت علیه ارسال شد. در این موقع احترامات فائقه را نسبت به آن جناب جلالت مآب تجدید می‌نماید.

با توجه به خطیر بودن مساله:^{۵۶}

وزارت امور خارجه‌ی ایران مراقب بود که حتا در جواب مراسلاتی که از طرف آن‌ها [روس و انگلیس] رسیده و اسمی از قرارداد برده‌اند، جمله‌ی ناپسندی که دلالت بر شناسایی آن باشد، ننویسند و مدرک ندهند.

اما نکته‌ی شایان توجه در این جا، آن است که:^{۵۷}

هرگاه «مشروطیت» نبود، دو دولت نیرومند روس و انگلیس، به مانند روزگاران پیشین، به آسانی می‌توانستند، قرارداد ۱۹۰۷ را به امضای محمدعلی شاه برسانند. همان گونه که توانسته بودند، تجزیه‌ی افغانستان، جدایی مکران و بلوچستان و نیز تجزیه‌ی سیستان و قرارنامه‌ی آخال را که باعث از دست رفتن سرتاسر خوارزم و فرارود شد، به امضای ناصرالدین شاه که دارای نفوذ و قدرت بیش‌تری نسبت به محمدعلی شاه بود، برسانند.

به دنبال دستینه شدن قرارداد ۱۹۰۷، گرچه در آغاز آن، سخن از استقلال ایران به میان آمده است؛ اما هر دو کشور در پی تصاحب سهم خود بودند. روس‌ها و انگلیس‌ها، منطقه‌ی نفوذ خود را بر پایه‌ی قرارداد ۱۹۰۷، به صورت مستعمره نگاه می‌کردند. هر دو، روشی را در پیش گرفتند که می‌توانست به الحاق منطقه‌ی شمال به روسیه و جنوب به مستعمره‌ی هند، بیانجامد. البته دو طرف قرارداد، هر کدام دیگری را متهم به داشتن مقاصد فراتر از قرارداد می‌کرد. در این زمینه، وزیر مختار دولت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه‌ی کشور متبوعش نوشت:^{۵۸}

من هرگز آن حرف عاقلانه‌ی شما را از یاد نبرده‌ام که می‌گفتید، ارزش هر قرارداد بستگی کامل به غرض و نیت باطنی اجراکنندگان آن دارد. در مورد قرارداد اخیر [۱۹۰۷] هم که با روس‌ها بسته‌اید، ممکن است عین آن شیوه‌ای را که در اجرای قرارداد سابقشان با ژاپن (درباره‌ی کشور کره) به کار بردند، در این جا تکرار کنند و تمام مقاصد دیرین خود را زیر پوشش پیمان ۱۹۰۷، عملی سازند.

بدون هرگونه دودلی، وزیر مختار روس در تهران نیز درباره‌ی انگلیس‌ها، بر همین باور بود. در سال ۱۹۱۵ (۱۲۹۴ خ)، در گرماگرم نبرد جهانی نخست، روس‌ها و انگلیس چند قرارداد محرمانه بستند.

بر پایه‌ی این قراردادها، بخش بی‌طرف قرارداد ۱۹۰۷، به جز یک بخش کوچک که به انگلیس‌ها واگذار شد، به روس‌ها تعلق گرفت.

هم‌چنین، به دولت روسیه اجازه داده شده بود که در منطقه‌ی مربوط به خود، نیروی قزاق را به وجود آورد و فرماندهی آن را به دست گرفته و هزینه‌های آن را، جزو بدهی‌های گذشته و آینده‌ی دولت ایران محسوب نموده و به نام قیم دولت ایران، به هر نحوی که مقتضی بداند، از قوای مزبور بهره گیرد. افزون بر آن، دولت روسیه اجازه یافت در شمال منطقه‌ی بی‌طرف، از کرمانشاه تا بروجرد، کاشان، تربت حیدریه، تبس و بخشی از قاین تا جام (با خزر)، خوف و سرخس، نیروهای خود را پیش آورد.

از سوی دیگر، دولت انگلیس نیز اجازه یافت که در منطقه‌ی نفوذ خود، نیرویی به نام پلیس جنوب تشکیل دهد و فرماندهی آن را به دست گرفته و هزینه‌های آن را، جزو بدهی‌های گذشته و آینده‌ی دولت ایران محسوب کند و به نام قیم دولت ایران از این نیروها هرگونه که بخواهد، بهره‌گیری کند.

هم‌چنین در همان سال، قرارداد محرمانه‌ی دیگری میان کشورهای روس، انگلیس و فرانسه بسته شد. برپایه‌ی این قرارداد، پیش‌بینی شده بود که امپراتوری عثمانی میان روس، انگلیس و فرانسه، تقسیم شود. البته پیش از کشیده شدن ایتالیا به جنگ، برپایه‌ی یک قرارداد محرمانه در لندن (۱۶ آوریل ۱۹۱۵ / ۲۶ فروردین ۱۲۹۴)، بخش‌هایی از امپراتوری عثمانی و نیز امپراتوری اتریش - هنگری، به ایتالیا، داده شده بود.

بر پایه‌ی قرارداد محرمانه میان روس، انگلیس و فرانسه، قرار شده بود که به آرزوی دیرینه‌ی روس‌ها که دستیابی به تنگه‌ی داردانل بود، جامعه‌ی عمل پوشانیده شود. در این قرارداد، مصر و عراق تحت الحمایه‌ی انگلیس قرار می‌گرفت و جزیره‌ی قبرس به مستعمرات انگلیس افزوده می‌شد. سوریه بزرگ (سوریه + لبنان)، تحت الحمایه‌ی فرانسه قرار می‌گرفت و اداره‌ی فلسطین، زیر نظر سه دولت قرار داده می‌شد. این قرارداد، پس از فروپاشی نظام

تزاری ، از سوی حکومت بلشویکی ، فاش شد .^{۵۹} افزون بر آن :^{۶۰}

در آغاز سال ۱۹۱۷ م (۱۲۹۵ خ) در اثر تقسیم افغانستان ، دست کم برای روسیه یک منطقه‌ی بازرگانی در شمال در نظر گرفته شد .

اما کودتای بلشویکی روسیه ، فرصت عملی شدن این قرارداد را نداد .

پی‌نوشت‌های گفتار یکم

- ۱ - تا سال ۱۳۰۰ خورشیدی، جشن مشروطیت در روز ۱۴ جمادی‌الثانی برگزار می‌شد. روز ۱۱ حوت (اسفند) ۱۳۰۰ به پیشنهاد ۴۸ تن از نمایندگان، روز جشن مشروطیت از ۱۴ جمادی‌الثانی، به ۱۴ اسد (امرداد)، تبدیل شد (روزنامه رسمی - مذاکرات دوره‌ی چهارم - رویه ۵۴)
- ۲ - از مشروطه تا جمهوری - ج ۱ - رر ۳۳-۳۴
- ۳ - همان - ر ۳۴
- ۴ - پارلمان - رر ۸۹-۹۰
- ۵ - از مشروطه تا جمهوری - رر ۶۴-۶۶
- ۶ - نظام‌نامه انتخابات (۱۹ رجب ۱۳۲۴ / ۱۷ شهریور ۱۲۸۵)
- ۷ - از مشروطه تا جمهوری - ر ۵۹
- ۸ - پارلمان - رر ۹۲-۹۳
- ۹ - همان - ر ۹۳
- ۱۰ - از مشروطه تا جمهوری - ر ۷۰
- ۱۱ - پارلمان - رر ۹۳-۹۴
- ۱۲ - اعضای هیات ریسه عبارت بودند از:
نواب رئیس: میرزا حسن خان وثوق‌الدوله
حاج حسین امین‌الضرب (مهدوی)
منشی‌ها: سید محمدتقی هراتی (نماینده‌ی صنف تفنگ‌ساز، قفل‌ساز، نعل‌بند و مسگر)
حاج سید نصرالله تقوی (نماینده‌ی طلاب)
دبیرالسلطان (نماینده‌ی اعیان)
میرزا اسماعیل خان عون‌الدوله (نماینده‌ی اعیان)
مباشر (کارپرداز): میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا
ارباب جمشید (نماینده‌ی زرتشتیان)
محقق‌الدوله
- ۱۳ - از روز ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ (۴ مهر ۱۲۸۵) که ساختمان بهارستان در اختیار مجلس شورای ملی قرار گرفت، جلسه‌های آن تا پایان، در همان جا تشکیل گردید.
- ۱۴ - گفته شده است این لایحه از سوی فرزندان صدراعظم، مشیرالملک و مؤتمن‌الملک، تدوین شده بود.
- ۱۵ - عدل مظفر به حساب ابجد، برابر است با ۱۳۲۴ قمری، سال صدور فرمان مشروطیت
- ۱۶ - صورت مذاکره مجلس شورای ملی - ۴ ذی‌حجه ۱۳۲۴ (۲۸ دی ماه ۱۲۸۵)
- ۱۷ - همان
- ۱۸ - همان - ۵ ذی‌حجه ۱۳۲۴ (۲۹ دی ماه ۱۲۸۵)
- ۱۹ - همان
- ۲۰ - پارلمان - ر ۹۱

۲۱ - همان

انگلیس و روس، برای بازپرداخت وام‌هایی که به ایران داده بودند، گمرک‌های ایران را به گرو گرفته بودند. آن‌ها برای وصول مطمئن اقساط وام، «نوز» را که شهروند دولت بلژیک بود، به دولت ایران برای ریاست گمرکات ایران، تحمیل کردند. رفته رفته، وی عنوان وزیر گمرکات به خود داد. رفتار توهین‌آمیز وی، با حال و هوای مشروطیت سازگار نبود و مردم یک صدا در پی عزل او برآمدند و محمدعلی شاه زیر فشار خردکننده‌ی افکار عمومی، ناچار از برکناری او شد. «نوز» هنگام بیرون رفتن از ایران، از سوی ملیون دستگیر و چندی هم زندانی شد.

۲۲ - همان - ۹۸

23 - Churchill, op.cit., p.11

با وجود گذشت بیش از یک صدسال از بستن قرارداد ۱۹۰۷، می‌توان گفت که این کتاب، تنها کتابی است که جزئیات گفت‌وگوهای روسیان و انگلیسیان و فراگشت بسته شدن قرارداد به گونه گسترده و فراگیر، در اختیار خواننده قرار می‌دهد (ه. ط.).

24 - Ibid

۲۵ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۷ - ر ۲۰۴۴

۲۶ - همان

27 - Churchill, op.cit., p.17

۲۸ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۷ - ر ۲۰۴۵

۲۹ - همان

30 - Churchill, op.cit., p.19

31 - Ibid, pp. 64-65

۳۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۷ - ر ۲۰۰۳

۳۳ - همان - ر ۲۰۰۵، برگرفته از: گزارش نیکلسون در سال ۱۹۰۷

۳۴ و ۳۵ - همان

۳۶ - همان - ر ۲۰۰۶

37 - Nicolson, op. cit., p. 252 / ۲۰۰۸ ر ۷ - ج ... - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

38 - Ibid / ۲۰۰۸-۲۰۰۹ ر همان

39 - Churchill, op.cit., p.122

40 - Ibid

۴۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۸ - ر ۲۲۳۲

42 - Churchill, op.cit., p.265

۴۳ - اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی - سند شماره‌ی ۶۵ - ر ۲۸۳

۴۴ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۷ - ر ۲۰۰۹

۴۵ - همان

۴۶ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ایران - ویرایش دوم - رر ۱۰۷-۱۰۶

۴۷ - قرارداد ۱۹۰۷ - رر ۲۴-۲۳

۴۸ - روزنامه‌ی مجلس - شماره ۱۷۴ - ۳۰ رجب ۱۳۲۵ [۱۷ شهریور ۱۲۸۶]

- ۴۹ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۰۷
 ۵۰ - همان
 ۵۱ - روزنامه‌ی مجلس شماره‌ی ۱۸۹
 ۵۲ - همان
 ۵۳ - روزنامه‌ی مجلس - ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ [۳ آبان ۱۲۸۶]
 ۵۴ - همان
 ۵۵ - همان - ۲۶ رمضان ۱۳۲۵ [۱۱ آبان ۱۲۸۶]
 ۵۶ - رقابت روسیه و انگلیس در ایران - رر ۴۱ - ۴۰
 ۵۷ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۰۸
 ۵۸ - اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا درباره‌ی قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس - ج ۱ - ر ۸
 ۵۹ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۳۸
 رونوشت قرارداد ، روس ، انگلیس ، فرانسه و ایتالیا ، به دو زبان فرانسه و انگلیسی در کتاب زیر وجود دارد :
 Mediterranean and its Problem.
 By : Major E. W. Polson, Newman, London 1922, P. 317
 روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۸ - ر ۲۲۰۰ / 60-Churchil, op.cit;

پیوست شماره‌ی یک

قرارداد ۱۹۰۷

[۳۱ اوت میلادی برابر با ۹ شهریور ۱۲۸۶ خورشیدی]

اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و کلیه ممالک بریتانیا واقعه در ماوراء دریاها و امپراطور هندوستان از طرفی و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه از طرف دیگر نظر به میل صمیمی که در حل مسایل مختلف راجع به منافع قاره آسیا دارند مصمم به عقد قراردادهایی شده‌اند که به وسیله آن از هر علتی که موجب سوء تفاهم مابین انگلیس و روس راجع به مسایل مذکوره باشد جلوگیری نمایند و برای انجام این مقصود، نمایندگان خود را به طریق ذیل معین می‌کنند :

از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلیس و ایرلند: "سرآرتور نیکلسن" سفیر فوق‌العاده و مختار در دربار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه.
از طرف اعلیحضرت تزار: آقای الکساندر ایزولسکی وزیر امور خارجه.
نمایندگان فوق‌الذکر پس از رد و بدل اعتبار نامه‌های خود، رسیدگی و تصدیق صحت آن‌ها، قرارهای ذیل را گذاشتند :

درباره‌ی ایران

از آن جایی که دولترین بریتانیای کبیر و روسیه در برابر یکدیگر متعهد شده‌اند که تمامیت و استقلال ایران را محترم شمرده و صمیمانه مایل به حفظ نظم در تمام قلمرو این مملکت و نمو صلح‌جویانه آن و همچنین طالب استقرار دائمی منافع تجارتي و صنعتی سایر ملل می‌باشند و نظر به این‌که هر یک از دو دولت از لحاظ ترتیبات جغرافیایی و اقتصادی ذینفع در استقرار صلح و امنیت در بعضی از ایالات متصله و یا همسایه‌ی سرحد روسیه از طرفی و مجاور سرحدات افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر می‌باشند و نظر به این‌که می‌خواهند از هرگونه موجبات اختلال و کشمکش که ممکن است در منافع طرفین در ایالات مذکوره ایران بروز نماید اجتناب کنند، به مقررات ذیل موافقت نمودند :

ماده اول - دولت بریتانیای کبیر تعهد می‌کند که در ماوراء خطی که از قصر شیرین به اصفهان و یزد و خواف ممتد شده به یک قطعه در سرحد ایران که در محل تقاطع دو خط سرحدی روس و افغان منتهی می‌شود تقاضای هیچ‌گونه امتیاز سیاسی و تجارتی از قبیل امتیاز راه‌آهن - بانک - تلگراف - طرق - حمل و نقل - بیمه و غیره برای خود و یا تبعه دولت ثالثی ننماید و با درخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقه فوق‌الذکر مستقیماً یا غیرمستقیماً مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکان فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ای است که دولت بریتانیای کبیر خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

ماده دوم - دولت روسیه به نوبه خود تعهد می‌کند که در منطقه واقعه در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از قاذیک (مشرق بیرجند) و بیرجند و کرمان ممتد شده و به بندرعباس منتهی می‌شود تقاضای هیچ‌گونه امتیاز سیاسی و تجارتی از قبیل امتیاز راه‌آهن - بانک - تلگراف - راه شوسه - حمل و نقل - بیمه و غیره برای خود و اتباع خود و یا تبعه دولت ثالثی ننماید و با درخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقه فوق‌الذکر مستقیماً مخالفتی ابراز ننماید بدیهی است که امکان فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ای است که دولت روسیه خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

ماده سوم - دولت روسیه از طرف خود متعهد می‌شود که پیش از موافقت نظر با دولت انگلیس، هیچ‌گونه مخالفتی با تفویض هرگونه امتیازات به یکی از تبعه بریتانیا در نواحی ایران واقعه در بین دو خط مذکور در ماده ۱ و ۲ ننماید. دولت انگلیس نیز نظیر تعهد فوق را در خصوص تفویض هرگونه امتیازی در نواحی مذکوره ایران به اتباع روسیه بر عهده می‌گیرد. کلیه امتیازاتی که در موقع انعقاد این عهدنامه در مناطق مذکوره در ماده ۱ و ۲ وجود دارد به حال خود باقی خواهد ماند.

ماده چهارم - توضیح آن که کلیه عواید گمرکی ایران به استثنای عواید گمرکی فارس و خلیج فارس که وثیقه برای تأدیه منافع و استهلاك قروض شاه ایران به بانک استقراضی روس که تا تاریخ امضای این معاهده به عمل آمده است می‌باشد برای اجرای منظور فوق اختصاص خواهد داشت همچنین عواید گمرکی فارس و خلیج فارس به انضمام عواید صید ماهی آن قسمت بحر خزر که متعلق به ایران است و عواید حاصله از پست و تلگراف کمافی‌السابق برای تأدیه و

استهلاک قروض شاه ایران در مقابل بانک شاهنشاهی انگلیس که تا تاریخ امضای این معاهده به عمل آمده است اختصاص خواهد داشت.

ماده پنجم - در مواردی که مرتباً تأدیه منافع و یا قسط استهلاک قروض که دولت ایران در مقابل بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی انگلیس تا تاریخ امضای این معاهده بر عهده دارد صورت نگیرد و هرگاه برای دولت روسیه لازم شود که نظارتی در موضوع منافع عایداتی که وظیفه‌ی تأدیه منافع قرض دولت ایران در مقابل بانک استقراضی است و در جزو منطقه مذکور در ماده ۲ می‌باشد برقرار نماید و یا دولت بریتانیای کبیر خواسته باشد که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقہ‌ی تأدیه منافع قروض ایران در مقابل بانک شاهنشاهی است و در منطقه مذکوره در ماده ۱ معاهده واقع باشد بنماید، دولتمین انگلیس و روس تعهد می‌کنند که قبلاً به طور دوستانه تبادل نظری به عمل آورده و متفقاً وسایلی را که برای انجام نظارت مذکوره لازم است اتخاذ نمایند و از هرگونه مداخله‌ای که موافق با اصول مندرجه در این معاهده نباشد اجتناب ورزند...

برگرفته از: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان - دکتر پیرکارلو ترنزیو - برگردان: عباس آذرین /
چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - رر ۱۱۵ - ۱۱۲

پیوست شماره‌ی دو

قرارداد ۱۹۰۷

(بخش مربوط به افغانستان)

ماده اول - دولت پادشاهی بریتانیا اعلام می‌دارد که قصد تغییر وضع سیاسی افغانستان را ندارد.

دولت پادشاهی بریتانیا متعهد می‌شود علاوه بر آن که نفوذ خود را در افغانستان فقط در جهت صلح‌جویانه به کار برد، شخصا نیز در افغانستان از دست زدن به اقدامات تهدیدآمیز نسبت به روسیه خودداری نموده و افغانستان را نیز به این امر تشویق نکند.

دولت امپراتوری روسیه نیز از جانب خود اعلام می‌دارد که افغانستان را به عنوان منطقه‌ی خارج از قلمرو نفوذ خود شناخته و متعهد می‌شود که روابط سیاسی خود را از طریق دولت پادشاهی بریتانیا با افغانستان برقرار کند.

او هم‌چنین متعهد می‌گردد که هیچ‌گونه نمایندگان و مأمورانی به افغانستان اعزام ننماید.

ماده دوم - دولت پادشاهی بریتانیا که با امضاء معاهده‌ی کابل مورخ ۲۱ مارس ۱۹۰۵ [اول فروردین ۱۲۸۴ خورشیدی] با امیر عبدالرحمن فقید به توافق رسیده بود اعلام می‌دارد که کلیه موافقت‌نامه‌ها و تعهدات مربوط به این معاهده را محترم شمرده و هیچ‌گونه قصد مداخله در امور داخلی افغانستان را ندارد.

دولت بریتانیا تعهد می‌کند که برخلاف قرارداد مذکور قسمتی از خاک افغانستان را ضمیمه یا اشغال نکند و هم‌چنین دخالت در اداره امور داخلی این کشور ننماید به شرط اجرای تعهداتی که امیر افغان در برابر دولت پادشاهی بریتانیا در قرارداد مذکور فوق انجام آن‌ها را به عهده گرفته است.

ماده سوم - مقامات روس و افغان که در مرز ایالات مرزی به خصوص به این منظور تعیین شده‌اند می‌توانند روابط مستقیم متقابل برای تنظیم مسایل محلی از نظر غیرسیاسی برقرار کنند.

ماده چهارم - دولتین بریتانیا و روسیه اعلام می‌کنند که نسبت به افغانستان اصل تساوی ملاحظات مربوط به امور تجاری را رعایت نمایند و موافقت دارند که کلیه تسهیلات مربوط به امور تجارت و تجار انگلیسی و انگلیسی - هندی، طبق همان ملاحظاتی که در مورد تجار روسی به عمل خواهد آمد اعمال شود و چنانچه گسترش تجارت لزوم مأمورین تجاری را ایجاب نماید دو دولت درباره‌ی اقدامات لازم با توجه به حقوق خود مختاری امیر افغانستان توافق خواهند نمود.

ماده پنجم - این موافقت‌نامه فقط از تاریخی قابل اجرا خواهد بود که دولت بریتانیا موافقت امیر افغانستان را در مورد مقرره‌ی فوق رسماً به دولت روس اعلام نماید.

برگرفته از: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان - دکتر پیرکارلوترنزیو - برگردان: عباس آذرین /
چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - زر ۱۱۸-۱۱۹

گفتار دوم

تلاش سازمان یافته در راه وحدت

بخش یکم - جنگ جهانی نخست

سرانجام روز سوم اوت ۱۹۱۴ میلادی (۱۱ مردادماه ۱۲۹۳ خورشیدی)، نبردی که سال‌ها اروپاییان دست‌اندرکار تدارک آن بودند، آغاز شد.

در یک سو، دولت‌های بریتانیا، فرانسه و روسیه (اتحاد مثلث) و در سوی دیگر، آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان، رو در روی هم صف کشیده بودند. رفته رفته دولت‌های صربستان، رومانی، ایتالیا، ایالت متحده، یونان، بلژیک، پرتغال و چند کشور دیگر، به «اتحاد مثلث» پیوستند و عثمانی و بلغارستان نیز به صف «اتحادمرکز» ملحق شدند.

ایران در این جنگ اعلان بی‌طرفی کرد. اما از آن‌جا که دولت ایران دارای قدرتی نبود که بتواند بی‌طرفی را حفظ کند، خاک کشور بدل به صحنه‌ی نبردهای سنگین میان نیروهای عثمانی با قوای روس و انگلیس شد.

شهرها و روستاهای کشور، زیر سم ستوران و چکمه‌ی سربازان بیگانه لگدمال شده و دست به دست می‌گشت. دولت مرکزی که یارای جلوگیری از دخالت بیگانگان را نداشت، ناچار به اعتراض بسنده می‌کرد.

سرانجام، آلمان‌ها نیز به وسیله‌ی جاسوسان خود، وارد صحنه‌ی نبردهای ایران شدند و پیروزی‌هایی نیز به کف آوردند. دخالت آلمان در صحنه‌های پیکار بر سر ایران، بهانه‌ی تازه‌ای به دست روس‌ها برای گسترش عملیات داد. روسیان، نیروهای تازه نفسی از راه بندر انزلی در خاک ایران پیاده کرده و تهران را هدف گرفتند.

در این راستا، گروهی از نمایندگان مجلس و رجال کشور، به قم مهاجرت کرده و در آن‌جا «کمیته‌ی دفاع ملی» را بنا نهادند. بخش بزرگی از نیروهای ژاندارم نیز که از نظر سطح سواد،

تعلیمات و تجهیزات، زبده‌ترین نیروهای نظامی ایران به شمار می‌رفت و افسران میهن‌پرست زیادی را در خود جای داده بود، بدین کمیته پیوست. گروهی که در قم اجتماع کرده بودند، برای رهایی کشور از سلطه‌ی روس و انگلیس، هم‌کاری با آلمان را برگزیده بودند. در آذرماه ۱۲۹۴ (دسامبر ۱۹۱۵) نیروهای کمیته‌ی ملی در قم و همدان از روس‌ها شکست خورد.

نبرد ایران، با دخالت اندک و گه‌گاه ایرانیان از سوی حکومت موقت در کرمانشاه با همراهی نیروهای ژاندارم ادامه داشت. در همین اوان، دولت مرکزی زیر فشار خردکننده‌ی روس و انگلیس، نیروهای ژاندارم را منحل کرد. بدین‌سان، در شمال کشور نیروی قزاق به فرماندهی افسران روسی و در جنوب کشور، پلیس جنوب که زیر نظر افسران انگلیس قرار داشت، به نام دولت ایران و به هزینه‌ی ملت ایران، عمل می‌کردند.

روز سیزدهم فروردین ماه ۱۲۹۶ (۲ آوریل ۱۹۱۷)، نیروهای اشغالگر روس و انگلیس، آخرین هسته‌های مقاومت ایرانیان را درهم شکستند و در کرمانشاه به یکدیگر پیوستند. آنان، نیروهای عثمانی را از بخش‌های بزرگی از ایران راندند و کشور را به اشغال خود درآوردند. در این میان، پهنه‌ی نفوذ دولت مرکزی، به درون دروازه‌های تهران محدود شده بود.

روز پانزدهم مارس ۱۹۱۷ میلادی (۲۴ اسفندماه ۱۲۹۵ خورشیدی)، با استعفای تزار نیکلای دوم و خودداری برادرش «گراندوک میشل»، از پذیرفتن تاج و تخت، امپراتوری روسیه فرو پاشید. ایرانیان از فروپاشی نظام جبار روسیه، غرق در سرور و شادمانی شدند. با انتشار خبر فروپاشی امپراتوری تزاری، ارتش اشغالگر روسیه در ایران، از هم پاشید و به صورت فرار، دست به عقب‌نشینی زد. اما در آن لحظه‌های زودگذر، کسی نمی‌توانست تصور کند که حکومت جانشین آن، با خشونت و ستم‌گری بیش‌تری، هدف‌ها و سیاست تجاوز و توسعه‌ی ارضی تزارها را دنبال خواهد کرد.

در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ (تیرماه ۱۲۹۶). حکومت پرنس لووف، جای خود را به حکومت موقت کرنسکی داد. حکومت کرنسکی با دست زدن به اصلاحات اقتصادی، به جنگ با آلمان ادامه داد. اما ارتش روسیه در نبرد گالیسی (Galicie) شکست سختی را متحمل شد. در این فرآیند، ارتش آلمان به داخل خاک روسیه نفوذ کرد.

لنین که سال‌ها در تبعید به سر می‌برد، با آلمان‌ها به توافق رسید. وی متعهد شد که در برابر کمک آلمان‌ها، در صورت دست یافتن به حکومت، به طور یک‌جانبه ترک مخاصمه کند و

مطامع ارضی آنان را برآورده سازد.

از این رو، دولت آلمان، نلین را با یک قطار ویژه از مناطق اشغالی عبور داده و وارد خاک روسیه کرد. نلین در اندک مدت، با بهره‌گیری از حمایت‌های همه جانبه‌ی آلمان‌ها، نارضایی مردم از جنگ و شکست فاحش حکومت موقت در نبرد «گالیسی» برابر ارتش آلمان، قدرت را در روسیه قبضه کرد.

روز هفتم نوامبر ۱۹۱۷ (۱۶ آبان ۱۲۹۶)، بلشویک‌ها با کودتا، حکومت کرنسکی را سرنگون کردند.^۱ در این روز، نیروهای کودتاگر، مرکب از ملوانان و سربازان، مراکز حساس پتروگراد، پایتخت روسیه را، اشغال کردند و سران حکومت را بازداشت نمودند.

حکومت بلشویکی در پاییز سال ۱۹۱۷ م (۱۲۹۶ خ)، با پذیرش و دستینه کردن پیمان «برست‌لیت اوفسک» (Brest Litofsk)، تسلیم خواسته‌های آلمان‌ها شدند.

روز ۱۵ دسامبر ۱۹۱۷ (۲۴ آذرماه ۱۲۹۶) و سپس در سوم مارس ۱۹۱۸ (۱۲ اسفندماه ۱۲۹۶)، قراردادهایی در شهر برست‌لیت‌اوفسک میان اتحاد شوروی و قدرت‌های مرکزی بسته شد. برپایه‌ی این قراردادها، روسیه‌ی شوروی، از لهستان، اوکراین و کشورهای کرانه‌ی دریای بالتیک، چشم‌پوشی کرد.

گرچه به صورت ظاهر، دگرگونی‌های بنیادین در روسیه انجام گرفت؛ اما نفس دیکتاتوری در درون و سیاست تجاوز و گسترش ارضی نسبت به بیرون، تغییری نیافت. بدین سان، «دیکتاتوری شاهزادگان و اشراف» به عنوان پر طمطراق «دیکتاتوری پرولتاریا» تبدیل گشت و اتحاد شوروی تا آخرین روز فروپاشی، از سیاست امپراتوری روسیه که بر پایه‌ی منشور تجاوز و گسترش ارضی «پتر» بنا شده بود، پیروی می‌کرد.^۲

مردم اران و قفقاز، از متلاشی شدن امپراتوری تزارها، بهره‌جسته و از روسیه اعلام جدایی کردند. اما ازبخت بد، در ایران حکومتی وجود نداشت که بتواند تکیه‌گاه مبارزات رهایی‌بخش مردم مزبور قرار گیرد. دخالت عثمانی‌ها و سپس انگلیس‌ها در قفقاز، فرصت تاریخی مردم اران و قفقاز را برای رهایی از قید و بندهای استعمار و پیوند دوباره با «سرزمین مادر»، عقیم گذارد و سرانجام با قدرت گرفتن بلشویک‌ها، مبارزه‌ی مزبور، به مسلخ کشانیده شد.

با وجودی که نیروهای آلمان در جبهه‌های جنگ سرپا بودند، امپراتوری آلمان از درون فرو پاشید. امپراتور به کشور هلند پناهنده شد. حکومت جدید آلمان که به «جمهوری وایمار»^۳

معروف گشت ، روز یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ (۱۹ آبان ماه ۱۲۹۷) تقاضای متارکه‌ی جنگ را کرد . در پی آن ، متحدان آلمان نیز تسلیم شدند و بدین سان ، آتش جنگ جهانی نخست فرو نشست . به دنبال تسلیم نیروهای « اتحاد مرکز » ، پیروزمندان برای تعیین سرنوشت شکست‌خوردگان و تقسیم مرده ریگ آنان ، در قصر ورسای (حومه‌ی پاریس) ، گرد هم آمدند.^۴

بخش دوم: تلاش دولت ایران برای وحدت

دولت ایران، با تکیه بر افکار عمومی مردم و با توجه به فروپاشی امپراتوری خون خوار و ستم گر روس و عثمانی، نمایندگانی به عنوان دادخواهی و اعاده‌ی وضع درباره‌ی سرزمین‌های غارت شده وسیله‌ی امپراتوری روس و عثمانی، به کنفرانس صلح ورسای فرستاد. هم‌زمان، گروه‌هایی از مردم سرزمین‌های تجزیه شده‌ی خوارزم و فرارود، نخجوان و...، تومارهایی به کنفرانس مزبور فرستادند و خواستار الحاق به سرزمین مادری، یعنی ایران شدند. حتا مردم بخارا و برخی مناطق دیگر، هیأت‌هایی برای پی‌گیری امر وحدت به « ورسای »، گسیل داشتند.^۵

با فرو افتادن کابینه‌ی مستوفی الممالک، روز هشتم اردی بهشت ماه ۱۲۹۷، نجف قلی‌خان صمصام السلطنه (بختیاری)، به نخست‌وزیری رسید. در نخستین گام، وی:^۶

فسخ و الغای کلیه‌ی معاهدات و امتیازات و مقاولات غیرمشروعیه‌ی یک صد ساله‌ی دولت استبدادی روس [را اعلام کرد].

وی همچنین به وزارت داخله [کشور] دستور داد که:^۷

به حکام و ماموران سرحدی، خاصه به روسا و سرکردگان و خوانین ایلات و عشایر، به طریق غیرمستقیم و سری، دستور و تعلیم بدهید که با تمام قوای خود در طول سرحدات جلو رفته، کلیه‌ی اراضی و قرای سرحدی ملک طلق دولت علیه را که در تصرف غاصبانه‌ی مامورین و عمال دولت استبدادی سابق روس قرار گرفته بود، حقا تصرف نمایند.

گرچه آن روز، ایران به دلیل ناتوانی ناشی از تجزیه‌های پیاپی و به ویژه اشغال کشور در دوران جنگ جهانی نخست و...، نتوانست کاری از پیش ببرد؛ اما اندیشه‌ی این کار، پی گرفته شد و در دادخواست ایران به انجمن آشتی ورسای و نیز تلاش‌های نصرت‌الدوله فیروز برای باز پس‌گیری بخش‌هایی از سرزمین‌های تجزیه شده از سوی امپراتوری روسیه و عثمانی، بلورینه شد.

چنان که گفته شد، با مهاجرت بیش‌ترین شمار نمایندگان مجلس شورای ملی در دوره‌ی سوم، مجلس از اکثریت افتاد و خود به خود، منحل شد. در دوران فترت مجلس شورای ملی،

هرازگاه برای رای‌زنی در مسایل مهم کشور، همایشی از رجال و بزرگان کشور برپا می‌شد. به دنبال پایان گرفتن نبرد نخست جهانی، این همایش از دولت خواست تا نمایندگانی برای اعلام و پی‌گیری خواسته‌های ایران، به انجمن آشتی در ورسای (حومه‌ی پاریس)، گسیل دارد. پس از گفت‌وگوها، قرار شد که علی‌قلی‌خان مشاورالملک وزیر امور خارجه، ریاست هیات ایرانی را در انجمن آشتی ورسای، عهده‌دار شود و میرزا محمدعلی خان ذکاالملک (فروغی) میرزا حسین خان علایی (علا)، نصرالله خان انتظام (انتظام) و آدولف پرنی مشاور حقوقی دولت ایران، به عضویت این هیات برگزیده شدند. هم‌زمان در وزرات امور خارجه، کارگروهی مرکب از پنج تن از «رجال دانشمند مملکت» را برای تنظیم «مقاصد و آمال و تقاضای حق‌های دولت»، تشکیل گردید.^۸

انگلیس‌ها، از آغاز با گسیل نمایندگان ایران به انجمن آشتی در ورسای، مخالف بودند. آن‌ها از آن می‌ترسیدند که با اندک همراهی از سوی پیروزمندان جنگ با ایران، با توجه به بانگ وحدت‌خواهی و یگانگی‌جویی که «جهان ایرانی» را فرا گرفته بود، دوباره ایران به وحدت دست یابد و کوشش‌های شیطانی بریتانیا برای تجزیه‌ی سرزمین‌های ایرانی، به باد رود. زیرا چنان که گفته شد:^۹

هم‌زمان، گروه‌هایی از مردم سرزمین‌های تجزیه شده‌ی خوارزم و فرارود، نخجوان و ...، تومارهایی به کنفرانس مزبور [آشتی ورسای] فرستاده و خواستار الحاق به سرزمین مادری، یعنی ایران شدند. حتا مردم بخارا و برخی مناطق دیگر، هیات‌هایی برای پی‌گیری امر وحدت، به «ورسای» گسیل داشتند.

صمدخان ممتاز السلطنه وزیر مختار ایران در فرانسه، ضمن تأکید بر ارائه‌ی آگاهی‌های کافی «از حیث تاریخ، نژاد، زبان، جغرافیایی، مذهب و ...»^{۱۰} در دادخواست دولت ایران به انجمن آشتی ورسای، دولت ایران را آگاه کرد که هنوز هیچ گامی از سوی دولت انگلیس برداشته نشده است و روشن نیست که این دولت:^{۱۱}

حضور نماینده‌ی ایران را، به چه شکلی تکلیف خواهند کرد.

کاکس وزیر مختار انگلیس در تهران، آشکارا با حضور نمایندگان ایران در انجمن آشتی ورسای مخالف بود و در این راستا، گفته بود که در این مجمع، تنها «نمایندگان دول متحارب» می‌توانند شرکت کنند و ایران در زمره‌ی کشورهای بی‌طرف بود.^{۱۲}

وی برای دادن وعده‌های دروغین به روش همیشگی استعمارمردان بریتانیایی، افزوده بود که شاید پس از پایان کار گفت‌وگوها، هرگاه در پاره‌ای از مسایل همگانی و در رابطه با کشورهای بی‌طرف نیز مذاکراتی به عمل آمد، نمایندگان کشورهای بی‌طرف هم می‌توانند در آن شرکت کنند.

هیات بررسی مسایل «اعزام میسیون به اروپا» که چارچوب خواسته‌های مرزی ایران را برای طرح در انجمن آشتی ورسای، تنظیم کرده بود، توصیه نموده بود که در حدود شمال غرب کشور^{۱۳}:

حداکثر تقاضاهای دولت، سرحدات قبل از عهدنامه‌ی گلستان می‌باشد و حد متوسط، سرحدات قبل از عهدنامه‌ی ترکمان‌چای و حداقل، در صورتی که هیچ یک از دو تقاضای فوق پذیرفته نشود، این است که سرحدات ایران در متابعت رود ارس تا محل التقای رود کر و از آن جا تا مصب رود مزبور به بحر خزر [دریای مازندران]، ممتد شود.

انگلیس‌ها، با این کار همراه نبودند. از این رو، دولت ایران را به اتحاد نافرجام با این کشور کشانیدند. دولت وثوق‌الدوله که در یازدهم امرداد ماه ۱۲۹۷ تشکیل گردید، با این باور که شاید در صورت اتحاد با انگلستان، ایران خواهد توانست به خواسته‌های مرزی خود برسد، تن به امضای قرارداد معروف به ۱۹۱۹، داد.

اما انگلیس‌ها از آغاز، در پی آن نبودند که به هیچ کدام از خواسته‌های مرزی ایران روی خوش نشان دهند. بلکه آماج آنان این بود که در نبود امپراتوری روس، ایران را به تنهایی ببلعند.

بخش سوم - بیانیه‌ی دولت ایران به انجمن آشتی ورسای

هیات نمایندگی ایران، از همان آغاز به این نکته پی برد که هیچ یک از پیروزمندان اصلی جنگ (انگلیس، فرانسه، آمریکا و ...)، از حضور کشور ایران در انجمن آشتی ورسای، پشتیبانی نمی‌کنند. در اثر نقض بی‌طرفی کشور از سوی ارتش‌های روس، انگلیس، عثمانی و نیز ستون پنجم آلمان، ایران زیان‌های بسیار انسانی و مادی دیده بود. از این‌رو، هیات نمایندگی ایران با انتشار بیانیه‌ای خطاب به همه‌ی هیات‌های نمایندگی حاضر در انجمن آشتی ورسای، کوشید تا شاید درخواست‌های به حق مردم ایران، مورد توجه قرار گیرد:^{۱۴}

آقای رییس، آقایان نمایندگان کنفرانس صلح پاریس؛

برای تشخیص و مذاقه‌ی صحیح در وضعیات ایران لازم است که به طور اختصار وقایعی را که در آن مملکت قبل از حدوث جنگ عالم‌گیر جریان یافته مجملاً بیان گردد. در آخر قرن هیجدهم، روسیه متعاقب توسعه اراضی و بسط متصرفات خویش، از طرف قفقازیه، همسایه‌ی مملکت ایران گشت و مطابق همان سیاست امپریالیست عملیات وی معطوف به غصب و استیلای اراضی ایران بود.

در ابتدای قرن ۱۹، روسیه بهانه‌ای برای اعلان جنگ با ایران به دست آورد و مملکت ایران دلیرانه از خود دفاع کرد، لیکن به واسطه‌ی تفوق و کثرت قوه‌ی روسیه، ایران مغلوب شد و قسمتی از اراضی وی را روسیه منتزع ساخت. دولت روس به این موفقیت قناعت نکرد و پس از چند سال دیگر، مجدداً به ایران حمله نمود و باز هم یک قسمت عمده از اراضی ملکی ایران را ربوده و این دفعه غرامت سنگینی هم مطالبه کرد.

متعاقب این فتح ثانوی روس و معاهده ترکمان‌چای که توسط قوه‌ی قهریه در سنه ۱۸۲۸ به ایران تحمیل شده بود، سیاست روسیه در مدت یک قرن تمام، پیوسته این بود که ایران را ضعیف و مضمحل سازد و کوشش می‌کرد که یک ملت بی‌قوه را تحت رقیت و استیلای خود درآورد و برای اجرای این منظور، روسیه ممانعت می‌نمود که ایران ثروت اراضی خود را استخراج و به کار اندازد و از همین نظر در روابط خود نسبت به ایران و ایرانیان، همواره یک رویه‌ی سخت و تشددآمیزی را انتخاب و اتخاذ کرده بود.

منافی که بریتانیای کبیر در ایران داشت مستلزم این بود که در مقابل فشار پیش آمدن روسیه، مقاومتی ابراز شود، ولی همین تصادم منافی که یک قرن تمام بین انگلیس و روس وجود داشت، منجر به قرارداد ۱۹۰۷ دولتین گشت که ایران در نتیجه‌ی آن، به دو منطقه‌ی نفوذ یکی متعلق به انگلیس و دیگری متعلق به روسیه،

بایک منطقه‌ی بی‌طرف در وسط، تقسیم گردید و به موجب همان قرارداد بود که شمال ایران مختص به روسیه شد.

با وجود تأمین و ضمانت استقلال و تمامیت ایران که در مقدمه‌ی همان قرارداد از طرف دولتین قید شده بود، روسیه خویش را مجاز و مختار پنداشت که در منطقه‌ی نفوذ خویش نقشه‌ی حرص و طمع ورزی خود را آزادانه طرح‌ریزی نماید و پیوسته در صدد به دست آوردن بهانه‌هایی بود که در نواحی شمالی ایران داخل شده و آن نقاط را به توسط قشون خود اشغال نماید.

مختصر، مدتی قبل از قرارداد ۱۹۰۷ دولتین، «رولوسیون» و نهضت مشروطیت ایران صورت یافته و رژیم آزادی و ترقی را ایرانیان برقرار کرده بودند. متعاقب رولوسیون مزبور، دولت روس اندیشناک شد که نهضت آزادی ایران مبادا در روسیه تأثیر نماید و بیم داشت که در نتیجه آزادی، ایران قدم در جاده‌ی ترقی نهاده و یک چنین طعمه‌ای که سنوات متمادی ربودن آن را در نظر داشت، مبادا از دست طمع‌ورزی او گرفته شود، خصوصاً که دولت و ملت انگلیس هم نهضت آزادی‌طلبی ایران را تشویق نموده بودند.

به همین واسطه دولت مزبور از همان قدم اول با مقاصد و عملیات آزادی‌طلبان ایران بنای ضدیت و مخالفت نهاد و پادشاه وقت را وادار کرد که با کمک و مساعده صاحب‌منصبان روسی که در استخدام مملکت ایران بودند، متشبث به کودتا شده و پارلمان را بمباران و ملیون را محبوس و به دار آویخته یا طرد و تبعید نمود. این اقدامات تعدی کارانه، نتوانستند از نهضت‌های طرفداران آزادی جلوگیری نمایند و عناصر آزادی طلب خصوصاً در آذربایجان از منظور و مقصود خویش مدافعه می‌کردند.

دولت روس به بهانه‌ی اغتشاشاتی که خود محرک و فراهم کننده آن‌ها بود و به عنوان آن که لازم است اتباع روس مقیم تبریز را محافظت کرده و به آنان آذوقه رساند، قشون به آذربایجان فرستاد. در صورتی که جان و مال اتباع خارجه حتا در دوره‌ی سه ساله انقلاب، پیوسته در ایران محفوظ و محترم بود.

دولت روسیه به همین اندازه هم قناعت نکرد، در همان موقعی که آزادی‌خواهان بر قوای مرتجعین فائق آمده و موفق شدند که در سنه ۱۹۰۹ [۱۲۸۸ خورشیدی] مجدداً پارلمان را افتتاح نمایند، روس‌ها مساعی خود را برای مرعوب کردن و اضرار آنان، دو مقابل نمودند و به بهانه‌ی تأمین انتظامات و رفاهیت عامه متدرجا شهرهای عمده‌ی ایالات شمالی ایران را اشغال نظامی کرد و اراده و میل خود را به پایتخت تحمیل و از موفقیت و نفوذ خویش در شمال استفاده می‌کردند و بالاخره به انجام مقاصد سیاسی و اقتصادی خود موفق شدند.

روس‌ها به تمام وسایل متصوره با وعده و وعید و دسیسه و تحریک و تخویف و

تهدید و غیره و غیره، پیوسته موانع و مشکلات برای ترقی ملت ایران و اصلاحاتی که دولت در نظر می‌گرفت ایجاد می‌نمودند. روس‌ها کینه و عداوت مخصوصی نسبت به رژیم آزادی و بغض بین و لجوجانه‌ای نسبت به وطن‌پرستان ایران ابراز می‌داشتند و در این راه برای وصول به مقصود خود از هیچ‌گونه ظلم و لطمه به حق حاکمیت مملکت و هیچ نوع عملیات وحشیانه، پروا نداشتند.

[روسیان] میلیون ایرانی، حتا اشخاص خیلی محترم را دستگیر می‌کرده و به دار می‌آویختند و از مرتجعین حتا ارتجاعیونی که از اشرار خیلی پست بودند، به حکومت و حکمرانی برقرار می‌ساختند، بقعه‌ی مقدس شهر مشهد را بمباران کردند و در روز محترم عاشورا، رئیس مذهبی بزرگ تبریز را مصلوب نمودند. خلاصه آن‌که مظلوم آنان حدی نداشت.

نمایندگان روسیه در تهران همواره یک نوع فشار سختی به هیأت دولت ایران وارد می‌نمودند و پیوسته، تعهداتی که مخالف استقلال و تمامیت مملکت بود از دولت طلب می‌کردند.

برای ذکر یکی از این قسم مظلوم، این مطلب کافی است که در موقعی که در سنه ۱۹۱۱ [میلادی برابر با ۱۲۹۰ خورشیدی] دولت ایران هیأت مستشاران آمریکایی را برای اصلاحات مالیه استخدام نموده بود دولت روسیه که همواره مخالف هرگونه تجدد و تعالی ایران بود، یک عده قوای نظامی به ایران فرستاده و اولتیماتومی به کابینه‌ی تهران داد و به این تهدید که اگر قبول ننماید پایتخت را اشغال خواهد نمود، تقاضا کرد که مستخدمین آمریکایی را اخراج نموده و ملتزم شود که پس از این بدون آن‌که قبلا به روسیه مراجعه نکرده و آن دولت تصویب ننماید، حق استخدام مستشاران خارجی را نخواهد داشت و چون که سیاست روسیه پیوسته معطوف به ضعف و اضمحلال ایران بود دولت روس همواره از ایجاد یک قشون کافی برای تأمین انتظامات و حفظ سرحدات ممانعت نموده و دخالت مأموران روس را در قضایای داخلی مملکت تقویت می‌کرد.

در نتیجه‌ی همین رویه بود که ارتجاعیون و عناصر متمرّد ایران را عموماً سفارت و قنصل‌گری‌های روس، حمایت می‌کردند و حتا آن‌که قنصل‌های روس حق دریافت مالیات را در ایالات ایران به آنان اختصاص داده و در نتیجه دوایر مالیه را متلاشی و از وارد شدن پول به خزانه‌ی مملکت جلوگیری می‌نمودند.

تمامیت این عملیات و بسیاری از انواع آن‌ها که ذکرش موجب تطویل است، طبعاً احساسات ملت ایران را جریحه‌دار نموده و خصوصاً آنان را نسبت به ظلم‌کننده‌ی خود تهییج می‌کرد و وضعیات ایران در ماه اوت ۱۹۱۴ (برابر با ۱۲۹۳) که جنگ اروپا طالع شد، به ترتیبی بود که شرح داده شد.

در آن موقع دولت عثمانی شروع به تجهیزیات نظامی نموده بود و وزرای مختار

دولتین روس و انگلیس ، تمایل خود را که دولت ایران اعلان بی طرفی خود را بدهد به دولت ایران خاطر نشان کردند . نظر به هیجان افکار بر علیه سیاست روسیه و بدون آن که با یک نوع جنبه‌ی مخالفت کارانه قوی از ملت خود مواجه شود طبعاً نمی توانست مسأله‌ی دخالت ایران را در جنگ به همراهی روسیه مورد دقت قرار دهد و به این سبب با تمایل مزبور وزرای مختار ، یعنی اعلان بی طرفی ایران موافقت نمود . لیکن همین که اعلان بی طرفی ایران به دولت عثمانی ابلاغ شد ، صریحاً اعلام نمود تا زمانی که ایالات ایران در تحت اشغال نظامی روس‌ها است ، دولت عثمانی نمی تواند این بی طرفی را جدی و مؤثر بشناسد .

دولت ایران برای برطرف کردن این پهنای عثمانی چندین مرتبه در مسأله‌ی مزبور با وزرای مختار روس و انگلیس داخل مذاکرات گردید لیکن با مساعدت و همراهی که وزیر مختار انگلیس در ایران در این موضوع و در این مبحث از دولت ایران می کرد ، مع‌هذا به علت نیت سوء دربار پطروگراد که پیوسته در نظر داشت استقلال ایران را محو نموده و لااقل نصفی از ایالات شمالی را تصرف نماید دولت ایران موفق به قبولاندن تقاضای خود نگردید ، به این ترتیب که پیوسته مطلب را به طفره و تعلل گذرانیده و عثمانی نیز مانند روسیه ، خود را حاضر برای احترام بی طرفی ایران نشان نمی داد .

بالاخره عثمانی‌ها به روس‌ها تأسی نموده و قوای خود را به حدود ایران سوق داده و بالنتیجه مملکت میدان عملیات طرفین متخاصمین شد . تمامت ایالات شمالی و غربی نوبه به نوبه در تحت استیلا و تاخت و تاز قشون‌های روس و عثمانی افتاده و فجایع و مظلومی که هر دو طرف در آن جا مرتکب شده‌اند از شرح و بیان خارج است . مظلوم و شقاوت‌کاری‌هایی که روس‌ها و عثمانی‌ها در ایالات فوق‌الذکر نموده‌اند، از حد هرگونه تصویری خارج است .

در همه جا غارت و چپاول و خرابی ، سوزاندن قراء و قصبات را مرتکب شده اموال را قهراً دریافت نموده و مردم را مجبور می نمودند که پول‌های کاغذی آنان را به نرخ معمول سابق دریافت و در عوض پول نقد می گرفتند. قشون‌های خارجی مزبور مأمورین دولت و محترمین محل را به دار آویخته ، عده کثیری از آنان رادستگیر و تبعید نمودند .

مع‌هذا دولت ایران برای حفظ بی طرفی اصرار و کوشش داشت و این بی طرفی ، برای دول متفقہ بیشتر نافع بود . زیرا این مسأله را نمی توان انکار کرد که اغلبی از ممالک متفقہ هر یک میلیون‌ها اتباع مسلمان داشته و مسلمانان مزبور با کمال صمیمت برای پیشرفت مقصود آن‌ها جنگ می کردند و بدون کراهت نمی توانستند مشاهده نمایند که یک مملکت بزرگ مسلمان در یک جنگ که دولت عثمانی آن را جهاد و جنگ

مقدس نامیده است، بی طرف باقی مانده است.

حفظ این بی طرفی، فوق العاده شایان تقدیر بود، چه عثمانی در ایران جدا مشغول تبلیغات و پروپاگاند و برای این مقصود وسایل مؤثری در دست داشت و حضور رؤسای روحانیون شیعه در بین النهرین که در آن وقت در تصرف عثمانی ها بود، یکی از این وسایل بود.

این مطلب را نیز نباید فراموش کرد که عمال دول اروپای مرکزی نیز در کمال مهارت از نفرت و عداوتی که روسیه در میان اهالی ایران بر علیه خود تولید نموده بود استفاده کرده و از همان رو، ایرانیان را به مسلح شدن و بیش از پیش حاضر گشتن برای همراهی با عثمانی مهیا می کردند. همان عمال، عناصر غوغا طلب ایران را به کار گرفته و به آنان اسلحه داده و موجبات ازدیاد انقلاب مملکت را فراهم می ساختند.

ایران تمامی نتایج مشنومه ی جنگی را که می خواست از آن احتراز نماید، از قبیل مظالم وارده به اهالی، خونریزی، هتک نوامیس، خرابی بلدان، قحط و غلاء و امراض مسریه را تحمل نموده اما با تمام این وقایع، دولت ایران به قولی که داده بود صادق ماند و با وجود آن که احساسات خصومت کارانه ی ایرانی ها نسبت به روس ها در کار بود، با وجود این که پیوسته روسیه بی طرفی ایران را بیشتر نقض می کرد و با وجود مواعید فریبنده که دول اروپای مرکزی می دادند و در همان حال تمام وسایل تهییج و تحریک در دست آنان می بود و می توانستند از آن ها استفاده نمایند، مع هذا دولت ایران تمام مساعی و ممکنات خود را به کار برد و از توسعه ی جنبش ترک ها و از این که بتوانند ایران را مرکز و محور عملیات جنگی بر علیه ممالک مجاوره بنمایند، ممانعت به عمل آورد.

نتیجه

به علل و موجباتی که در فوق ذکر شد، ایران حقوقی را تحصیل نمود که نمی توان انکار و تردید کرد و ناپیستی ایران را در همان ردیفی که سایر ممالک بی طرف را قرار داده اند، قرار داد.

به علاوه ایران می باید امیدوار باشد که از پاره ی ممالکی که در ردیف محاربین محسوب شده اند در صورتی که صدمه و لطمه از جنگ به آن ها وارد نگشته و هیچ نوع تلفاتی نداده، هیچ قسم شدائدی تحمل نکرده اند، هیچ شکل فداکاری ننموده و مع هذا بیش تر طرف مراعات و عنوان از طرف دول متحارب هستند، فقط به همین فقره که اعلان جنگ به طرف مقابل داده یا آن که به طور ساده روابط دیپلماسی خویش را با متحدین اروپای مرکزی قطع نموده اند، بیش تر مساعدت و معاضدت نمایند.

به علاوه، بعضی از دول معظمه قبلا این مطلب به سمع دولت ایران رسانیده اند که

با تقاضای دولت ایران که کرسی و مقامی در کنفرانس صلح در کنار دول متفقہ داشته باشد، همراهی و مساعدت خواهند کرد .
بنابراین ایران انتظار دارد ، به این وعده عمل شود و امیدوار است که دورہی جدیدی از عدالت برای وی شروع شدہ و به وی اجازت دہد بہ طور ی کہ مشتاق است، در طریق اصلاحات و ترقی قدم نہادہ و چون غیر از عدل و انصاف چیزی نمی خواهد ، تقاضای او پذیرفتہ شود .

بخش چهارم - حقوق از دست رفته ، حق استرداد اراضی

از آن جا که کشورهای پیروزمند بزرگ ، هیچ کدام از حضور ایران در انجمن آشتی ورسای پشتیبانی نکردند ، هیات نمایندگی ایران ادعای تاریخی را در قالب بیانیه‌ای در روزهای پایانی اسفند ماه ۱۲۹۸ (مارس ۱۹۱۹) ، به چاپ رسانید و در اختیار شرکت کنندگان گذارد . در بخش‌هایی از این ادعای آمده بود :^{۱۵}

ایران از ممالکی است که سرحدات طبیعی دارد و چون به دوره‌ی تاریخ این مملکت که هرگاه مبدأ آن را فقط از سیروس [کوروش] بگیریم بیست و پنج قرن می‌شود، رجوع نماییم ، می‌بینیم غالب اوقات دول مختلفه که در ایران تشکیل شده ، به سرحدات طبیعی خود رسیده و شامل ممالک واقعه بین نهر جیحون و جبال قفقاز و رودهای دجله و فرات و خلیج فارس بوده است .

همیشه اوقات ، سکنه‌ی این ناحیه به‌طور اکثر ، ایرانی‌نژاد بوده‌اند و دولت‌هایی که در این ممالک وجود داشته ، دولت ایرانی محسوب شده‌اند و هر زمان که بعضی از ممالک مزبوره از تصرف ایرانی‌ها خارج شده ، موقتی بوده و باز بالاخره ایرانی‌ها اراضی خود را متصرف شده‌اند .

چنان که از دول معظمه قدیمه ایرانی صرف‌نظر کنیم و اگر به عصر جدید نیز رجوع کنیم ، می‌بینیم در دولت صفویه و نادری و حتی در ابتدای دولت قاجاریه ، یعنی در مائه شانزدهم و هفدهم و هیجدهم [میلادی] ، دولت ایران حدود طبیعی خود را دارا بوده و اراضی خود را در مقابل تعدیان و تجاوز کاران حفظ و مدافعه نموده است .

در اوایل مائه نوزدهم [میلادی] ، دولت ایران به واسطه‌ی طول مدت انقلابات داخلی و کشمکش‌های خارجی ، بالنسبه ضعف پیدا کرده و اتفاقاً در همین وقت همسایه‌های او برحسب پیشامدهای تاریخ ، عظمت و قدرت یافتند و به این واسطه به اراضی اصلی ایران دست تعدی دراز کردند و دولت ایران نتوانست مثل سابق حقوق خود را مدافعه نماید . بنابراین مقداری از ممالک ایرانی‌ها از دست ایشان خارج شده ، به تصرف همسایگان درآمد .

تعدیات مهم ارضی که به خاک ایران شده ، در طرف شمال و شمال شرقی ، از جانب دولت روس و در سمت مغرب از ناحیه‌ی دولت عثمانی بوده است .

تجاوزات روسیه ابتدا از طرف قفقاز شروع شده و بعد از دو جنگ که با دولت ایران کرده ، در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ [میلادی / ۱۱۹۲ و ۱۲۰۶ خورشیدی] ، قسمت مهمی از خاک ایران را از آن دولت منتزع ساخته است و بعد از آن از ضعفی که به واسطه‌ی این جنگ‌ها و محاربات عثمانی عارض دولت ایران شده بود ، استفاده کرده و از طرف

ساوازه بحر خزر نیز بنای تجاوزات را گذاشته ، تدریجا به طرف جنوب پیش آمده و بالاخره دولت ایران برای اینکه حدی به تجاوزات دولت متجاوز قرار دهد ، در ۱۸۸۱ (میلادی / ۱۲۶۰ خورشیدی) ، راضی شد که با آن دولت در آن ناحیه تعیین حدود بنماید و در نتیجه این عمل ، مقدار زیادی از اراضی ، یعنی ناحیه بین رود جیحون و رود اترک ، از تصرف ایران خارج گردید .

گذشته از این که انتزاع اراضی مذکوره از تصرف دولت ایران ، فی نفسه تعدی و ظلم بود ، در ضمن تعیین حدود و انعقاد قرارهای سرحدی و بعد از آن نیز از طرف دولت روسیه ، جفاکاری های بسیار نسبت به ایران واقع شده است .

چنان که در سمت قفقاز ، بعد از آن که سرحد ایران و روس را رود ارس قرار دادند ، در قسمت شرقی آن ناحیه ، از این حد طبیعی تجاوز کرده ، قسمتی از اراضی جنوب رود ارس را به موجب یک خط سرحدی موهوم بی مأخذی ، تصرف نمودند و به این وسیله مقدار کلی از ناحیهی مغان و طالش را که قسمت مهم آن در تحت تملک ایران بود بی جهت به خود اختصاص دادند و سکنه ای را که ناچار با یکدیگر روابط خاص و رفت و آمد دائمی داشتند ، به واسطه ای یک تقسیم مصنوعی ، از یکدیگر جدا کردند و برای خود و همچنین دولت ایران اسباب دردسر دائمی فراهم آوردند . و نیز به واسطه ای اینکه در آن ناحیه سرحد طبیعی موجود نبود ، همواره وسیله برای تجاوز به دست می آوردند و تعدیات خود را خاتمه نمی دادند .

در سواحل بحر خزر و سرحدات خراسان نیز همین شیوه را مرعی می داشتند و در آن ناحیه ، علاوه بر تجاوزات سرحدی ، قراردادهای غریب و عجیب به دولت ایران تحمیل کرده اند که ظلم بودن آن ظاهر و آشکار است . چنان که رعایای ایران را در بعضی از نواحی مجاور سرحدی از شرب آب نهلهایی که سرچشمه آن ها در خاک ایران است و بعدها وارد خاک روس می شود ، ممنوع داشته و برای این که آب آن نهلهها تماما به خاک روس برود ، ایرانی ها را ملزم ساخته اند که زراعت و آبادی خود را توسعه ندهند و به همین جهت بسیاری از آبادی های آن نواحی خراب و بایر شده است .

تعدیات دولت عثمانی ، از طرف مغرب ، به خاک ایران نیز کمتر از روس نبوده و قسمت بزرگی از ولایاتی را که حقا جزء خاک ایران محسوب می شود ، آن دولت تملک نموده و در قرون اخیره همواره در مسایل سرحدی با دولت ایران تنازع کرده و هر قدر دولت ایران در این موضوع بردباری و مرافقت به خرج داده ، دست از تعدی برنداشته ، حتی این که بعد از عهدنامه ای آخری ارض روم در سنه ۱۸۴۷ میلادی (۱۲۲۶ خورشیدی) که دولت ایران در مقابل مزاحمتی که عثمانی به محرمه [خرمشهر] می کرد ، ناحیه ای سلیمانیه را به آن دولت واگذار کرد ، باز در تعیین خط سرحدی ناسازگاری نموده ، روابط خود را با ایران کدر می ساخت ، چنان که در ۱۹۰۷ به بهانه دعاوی سرحدی به خاک ایران تجاوز کرده ، قسمتی از اراضی متنازع فیها را اشغال

نمود و فقط در سنه ۱۹۱۴ میلادی [۱۲۹۳ خورشیدی] آن‌ها را تخلیه کرد. در آن موقع هم قسمتی از اراضی مزبوره را که برای عشایر ایرانی محل بیلاق بود، به تصرف خود نگاه داشت.

از بیان اجمالی فوق ظاهر می‌شود که دولت ایران، از حیث مسایل ارضی، نسبت به دولتن روس و عثمانی مظلوم واقع شده و در این موقع که مقرر شده است تعدیات وارده به دول و محل مرتفع شود و جبران گردد و ممالکی که در تحت دولتن مزبورتن واقع شده بودند، مجزی شده، برحسب مناسبات عادلانه، مقررات جدید اختیار نمایند، دولت ایران، به نام حقانیت و عدالت، تقاضا دارد که ممالک مغضوبه‌ی او اعاده شود و سرحداتی برای او تعیین گردد که موافق قوانین حق و طبیعت بوده و طوری باشد که ایران به سهولت معرض تعرض و تجاوز همسایگان مقتدر واقع نشود.

به‌طور خلاصه دعوای ارضی دولت ایران از این قرار است:

۱- در سمت شمال شرقی، ولایت ماوراء بحر خزر که همیشه جزء ممالک ایران بوده، بلکه یکی از مراکز ایرانیت محسوب می‌شود و بسیاری از رجال بزرگ ایران، از شعرا و ادبا و علما و حکما از این ناحیه برخاسته و زبان ایرانی در این محل و حتی در سمرقند و بخارا انتشار دارد و امروزه هم سکنه‌ی آن، گذشته از این که کلیتاً مسلمان و با سایر سکنه‌ی ایران هم‌مذهب و بسیاری از آن‌ها ایرانی (کرد و تاجیک و مهاجرین ایرانی) می‌باشند و قسمت مهمی از ایشان ترکمن و از همان قبایلی هستند که جمع کثیری از آن‌ها امروز در استرآباد مسکن دارند و روابط سکنه‌ی ولایت ماوراء بحر خزر با ایرانی‌ها و ایران خیلی محکم است و حتی در ایام اخیر که انقلاب روسیه در متصرفات آن دولت تولید اغتشاش نمود، سکنه‌ی ماوراء بحر خزر، مخصوصاً اهالی سرخس و ترکمن‌های روس که گرفتار قتل و غارت بلشویک‌ها شدند. از دولت ایران استمداد و تقاضای معاودت به وطن اصل نمودند و دولت ایران تقاضای آن‌ها را پذیرفته، به ایشان امداد نمود و از تجاوزات بلشویک‌ها جلوگیری و از آن‌ها محافظت کرد.

۲- در طرف شمال، ولایاتی که در نتیجه جنگ‌های روسیه از دست ایران گرفته و آن عبارت از باکو و دربند و شیروان و شکی و شماخی و گنجه و قره‌باغ و نخجوان و ایروان است و این ولایات به دلایل عدیده، موضوع ادعای دولت ایران می‌باشند، به واسطه این که جزء خاک ایران بوده و سکنه‌ی آن‌جا به‌طور اکثر مسلمان و بسیاری از آن‌ها ایرانی‌نژاد و ایرانی‌الصل می‌باشند و مناسبات تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی و تجارتنی و مذهبی و تمدنی داشته، از هر حیث اقتضا دارد که به وطن اصلی معاودت نمایند. به‌علاوه از سکنه آن‌جا در همین ایام اخیر، از دولت ایران تقاضای سرپرستی و اظهار میل به معاودت به وطن اصلی را نموده‌اند.

۳- در طرف مغرب، قسمتی از کردستان، که در تصرف دولت عثمانی بوده است. کردستان مملکتی است که سکنه‌ی آن یکی از اقوام ایرانی‌نژاد و ایرانی‌زبان می‌باشند. ناحیه‌ی مزبوره، بین ایران و عثمانی منقسم شده و قسمت عثمانی عبارت است از ناحیه سلیمانیه که بنا به معاهده ارض روم مذکور در فوق از ایران منتزع شده و عدالت مقتضی است که به ایران رد شود، ثانیاً سوابق کردستان که مناسبات نژادی و لسانی و مذهبی و غیره آن را به ایران مربوط می‌سازد و طبیعی است که در تحت این دولت قرار گیرد، خاصه آن که علما و اعیان کرد هم تقاضای ملحق شدن به ایران کرده‌اند.

۴- مناسبات اماکن متبرکه بین‌النهرین با ایران، بسیار و ظاهر و آشکار است. جمع کثیری از سکنه‌ی آن اماکن که عبارت از کربلا و نجف و کاظمین و سامره می‌باشند، ایرانی یا ایرانی‌الاصل هستند و این ولایات مرکز مذهب تشیع است که مذهب رسمی و عمومی ایرانیان و محل اقامت علمای ایران و روحانیون شیعه می‌باشند و زیارتگاه شیعه است و هر سال چندین هزار نفر ایرانی و شیعه، آنجا به زیارت می‌روند و در واقع آبادی بین‌النهرین از جهت زائرین و معتکفین ایرانی و کسب تجارت آن ناحیه، اعم در دست ایرانیان است و به این واسطه دولت ایران در اداره‌ی امور آن ناحیه، کاملاً ذی‌نفع است و تقاضا دارد که در موقع تعیین مقدرات بین‌النهرین، منافع مادی و معنوی او در آن جا محفوظ شود.

کمیتة ایرانیان مقیم برلین، هنگام گفت‌وگوهای برست لیت‌اوفسک، تلاش زیادی به کار برد و موفق شد که نظر دولت آلمان را به خواسته‌های ایرانیان در این گفت‌وگوها جلب کند. وزیر امور خارجه‌ی آلمان در این گفت‌وگوها، توانست شوروی را ناچار از چشم‌پوشی از امتیازهای گرفته شده از سوی تزارها و نیز تخلیه‌ی ایران، نماید. در بند X در قرارداد نهایی که در سوم مارس ۱۹۱۸ (۱۲ اسفند ۱۳۹۶) بسته شد، آمده بود:^{۱۶}

بر پایه‌ی اصول آزادی، استقلال و غیرقابل تعرض بودن کشور بی‌طرف ایران، فرماندهان نظامی ترکیه و روسیه، آماده‌اند که نیروهای خود را از ایران بیرون ببرند. آن‌ها، فوراً با دولت ایران، وارد گفت‌وگو خواهند شد، تا جزئیات تخلیه و سایر اقدام‌های لازم را برای تحقق اصول فوق‌الذکر، بررسی نمایند.

در بند VII قرارداد، آمده بود:^{۱۷}

با علم به این که ایران و افغانستان، کشورهای آزاد و مستقل می‌باشند، طرفین متعهدین تعهد می‌نمایند که استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی این کشور را محترم بشمارند.

کوشندگان کمیته‌ی ایرانیان مقیم برلین، عبارت بودند از: کاظم‌زاده (ایران‌شهر)، سید حسن تقی‌زاده، ابراهیم پورداود، میرزا محمدخان قزوینی، پسران نظام السلطنه و ...
انجمن آشتی و رسای، قرارداد برست لیت‌اوفسک را لغو کرد؛ اما بندهای مربوط به ایران، به قوت خود باقی ماند.

به دنبال بسته شدن قرارداد برست لیت‌اوفسک، لئون تروتسکی وزیر امور خارجه دولت بلشویکی که ریاست هیات حکومت کشورش را در بستن این قرارداد داشت، یادداشتی برای کاردار سفارت ایران در پتروگراد فرستاد. وی در این نامه، امتیازهای ایران به روسیه تزاری را برخلاف حق حاکمیت ایران اعلام کرد و افزود که دولت شوروی، قرارداد ۱۹۰۷ را باطل و بی‌اثر می‌داند و ...^{۱۸}

دولت ایران، روی پشتیبانی دولت آمریکا، حساب باز کرده بود؛ اما این دولت که نمی‌خواست با دولت بریتانیا بر سر این مساله و نیز دولت فرانسه که در این انجمن، مواضع یکسانی با انگلیس‌ها داشت، درگیر شود، به نمایندگی سیاسی این کشور در تهران دستور داد که با انتشار بیانیه‌ای دوپهلوی، ضمن توجیه بی‌عملی دولت آمریکا در پشتیبانی از ایران، درهای امکان اعمال سیاست‌های استعماری در ایران را باز نگه دارد. پیرو این دستور، روز ۹ سپتامبر ۱۹۱۹ (۱۷ شهریور ۱۲۹۸)، وزیر مختار ایالات متحده‌ی آمریکا در تهران، دست به انتشار اعلامیه‌ی زیر زد. بهانه‌ی انتشار این اعلامیه، مطالبی بود که در روزنامه‌ی «رعد» به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبایی، نوشته شده بود:^{۱۹}

نظر به سوء تعبیری که در سرمقاله‌ی مورخ ۲۹ اوت [۶ شهریور ۱۲۹۸] روزنامه رعد از رویه پوزیدنت ویلسن و هیات نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس و به طور کلی از رویه کشور آمریکا نسبت به ایران، به عمل آمده است به نظر ما مناسب آمد عین اعلامیه‌ای را که از طرف وزارت خارجه آمریکا صادر و هم اکنون به دست ما رسیده است به اطلاعاتان برسانیم:

از وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن به سفارت آمریکا در تهران

۱- حکومت کشورهای متحد آمریکا به شما دستور می‌دهد که در نزد اولیای حکومت ایران یا نزد هر ایرانی دیگر که به سرنوشت و مسایل سیاسی کشورش علاقه‌مند باشد، رسماً این شایعه را تکذیب کنید که کشور آمریکا از کمک کردن به ایران مضایقه و امتناع ورزیده است. دولت آمریکا علاقه‌مندی خود را به رفاه و سعادت ایرانیان در گذشته به طرق و انحاء مختلف نشان داده است.

۲- اعضای هیات نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس به کرات و با نهایت اشتیاق و جدیت، مساعی خود را به کار بردند تا اعضای هیات نمایندگی ایران بتوانند در جلسات کنفرانس حضور یابند و حرف‌های خود را به گوش نمایندگان دولی که در آن جا گرد آمده بودند برسانند. اعضای هیات نمایندگی ما دچار تعجب شدند از این که در این زمینه کمکی از دیگران دریافت نکردند و در کوشش‌هایی که در این زمینه به کار بردند حمایتی نصیبشان نشد جز اعلام ناگهانی این خبر که انگلستان و ایران قرارداد جدیدی میان خود بسته‌اند. انعقاد این قرارداد شاید تا حدودی دلیل این معما را که چرا هیئت نمایندگی آمریکا در مساعی‌اش برای گرفتن وقت برای هیات نمایندگی ایران در کنفرانس صلح موفق نشد، تشریح و تعلیل کند.

۳- نیز به نظر می‌رسد که حکومت ایران در تهران از مساعی نمایندگان در پاریس که می‌خواستند عرضحال کشورشان را به کنفرانس صلح تقدیم دارند حمایت مؤثری به عمل نیاورده است. حکومت آمریکا از شنیدن این خبر که اخیراً قراردادی میان انگلستان و ایران بسته شده متعجب است زیرا همین مسئله نشان می‌دهد که ایران یکباره به سوی انگلستان برگشته و از این به بعد طالب حمایت و کمک دولت آمریکا نیست و این عمل [عقد پیمان جدید با بریتانیا] علی‌رغم این حقیقت آشکار صورت گرفته که اعضای هیات نمایندگی ایران در کنفرانس صلح، به طور جدی و صریح خواستار کمک و معاضدت آمریکا نسبت به کشورشان بودند.

پی‌نوشت‌های گفتار دوم

- ۱- هفتم نوامبر برابر است با ۲۵ اکتبر به گاه‌شماری یولیان روسی. از این روی، بلشویک‌ها از کودتای مزبور که در ماه نوامبر انجام شده، به عنوان «انقلاب اکتبر» نام می‌بردند.
- ۲- پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی)، دولت فدراسیون روسیه به صورت رسمی اعلام کرد که از تعقیب اجرای منشور پتر، دست برداشته است.
- ۳- جمهوری وایمار (Weimarer Republik) پس از تسلیم آلمان در جنگ جهانی نخست، مجمع قانون‌اساسی آلمان در ۱۱ اوت ۱۹۱۹ (۲۰ امرداد ۱۲۹۸ خورشیدی) در شهرک وایمار تشکیل گردید. مجمع مزبور، سامان جمهوری را برای آلمان برگزید. با پیروزی ناسیونال سوسیالیست‌ها در انتخابات سرتاسری آلمان در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ خورشیدی) و گزینش آدلف هیتلر به عنوان صدراعظم، به عمر جمهوری وایمار پایان داده شد.
- ۴- پیمان صلح با آلمان در ورسای (Versailles) روز ۲۸/۶/۱۹۱۹ (۶ تیرماه ۱۳۹۸) با اتریش در سنت ژرمن (Saint-Germain) روز ۹/۱۰/۱۹۱۹ (۱۸ شهریورماه ۱۳۹۸) با مجارستان در ترینون (Trainon) روز ۴/۶/۱۹۱۹ (تیرماه ۱۳۹۹) با بلغارستان در نویی (Neuilly) روز ۲۷/۱۱/۱۹۱۹ (۵ آذرماه ۱۳۹۸) و با عثمانی در سور (Sevres) روز ۱۰/۸/۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ماه ۱۳۹۹).
- ۵- تزارها و تزارها - ر ۱۹
- ۶ و ۷- ایران و جنگ جهانی اول - ر ۳۱۳-۳۱۲
- ۸- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی - ج ۷ - ر ۸۱۹
- ۹- تزارها و تزارها - ر ۱۹ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - ر ۱۲۴
- ۱۰- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی - ر ۸۳۴ (ممتازالسلطنه به وزارت امور خارجه - شماره‌ی ۱۶۸ - روز ۲۳ صفر ۱۳۳۷ [۵ آذر ۱۳۹۷]
- ۱۱- همان
- ۱۲- همان - ر ۸۲۸ (گفت‌وگوی منصورالملک رئیس اداره‌ی انگلستان در وزارت امورخارجه با کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران - بدون شماره - ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ [۱۹ آذر ۱۳۹۷ / ۱۱ دسامبر ۱۹۱۸]
- ۱۳- مجموعه‌ی مکاتبات، اسناد و خاطرات ... - ج ۳ - گزارش کمیسیون بررسی اعزام میسیون به اروپا - ۸ دسامبر ۱۹۱۹ [۱۶ آذر ۱۳۹۸] ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۷
- ۱۴- تزارها و تزارها - ر ۷۱-۶۵
- در همایش آشتی ورسای، ژرژ کلمانسو (George/Clemenceau) نخست‌وزیر فرانسه (معروف به بیر فرانسه) رئیس شورای عالی کنفرانس صلح بود و کرزن وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، نایب رئیس این شورا بود.
- ۱۵- مجموعه‌ی مکاتبات، اسناد، خاطرات ... سند ۱۷۰. عنوان اصلی به فرانسه عبارت است از:
Revendication de la perse devant la confrence de perliminaires de paix a paris. Droit aux restitution territoriales.
- انگلستان و روسیه در ایران ... ۲۹ / 48-50 / 16- Lenczowski, op. cit., pp.
- همان / Ibid - 17, 18
- ۱۹- اسناد محرمانه وزارت خراج بریتانیا ... - ج ۱ - سند شماره ۶۵ (اعلامیه‌ی سفارت آمریکا در تهران) - ر ۹۳-۹۱

پیوست شماره‌ی سه

بیانیه‌ی دولت ایران به کنفرانس صلح پاریس

آقای رئیس، آقایان نمایندگان کنفرانس صلح پاریس: دولت ایران برای موفقیت به این منظور که در کنفرانس دارای نماینده شده و شرکت در عملیات داشته باشد، به مراتب عالیه عدالت‌پروری زمامداران کنفرانس صلح مراجعه می‌نماید.

بیان مقدمه

برای تشخیص و مذاقه‌ی صحیح در وضعیات ایران لازم است که به طور اختصار وقایعی را که در آن مملکت قبل از حدوث جنگ عالم‌گیر جریان یافته مجملاً بیان گردد.

در آخر قرن هیجدهم، روسیه متعاقب توسعه اراضی و بسط متصرفات خویش، از طرف قفقازیه همسایه‌ی مملکت ایران گشت و مطابق همان سیاست امپریالیست (جهانگیرانه) عملیات وی معطوف به غصب و استیلای اراضی ایران بود. در ابتدای قرن ۱۹ روسیه بهانه‌ای برای اعلان جنگ با ایران به دست آورد و مملکت ایران دلیرانه از خود دفاع کرد، لیکن به واسطه‌ی تفوق و کثرت قوه‌ی روسیه، ایران مغلوب شد و قسمتی از اراضی وی را روسیه منتزع ساخت. دولت روس به این موفقیت قناعت نکرد و پس از چند سال دیگر، مجدداً به ایران حمله نمود و باز هم یک قسمت عمده از اراضی ملکی ایران را ربوده و این دفعه غرامت سنگینی هم مطالبه کرد. متعاقب این فتح ثانوی روس و معاهده ترکمان‌چای که توسط قوه‌ی قهریه در سنه ۱۸۲۸ به ایران تحمیل شده بود، سیاست روسیه در مدت یک قرن تمام پیوسته این بود که ایران را ضعیف و مضمحل سازد و کوشش می‌کرد که یک ملت بی‌قوه را تحت رقبت و استیلای خود درآورد و برای اجرای این منظور، روسیه ممانعت می‌نمود که ایران ثروت اراضی خود را استخراج و به کار اندازد و از همین نظر در روابط خود نسبت به ایران و ایرانیان، همواره یک رویه‌ی سخت و تشددآمیزی را انتخاب و اتخاذ کرده بود.

منافعی که بریتانیای کبیر در ایران داشت مستلزم این بود که در مقابل فشار پیش آمدن روسیه، مقاومتی ابراز شود، ولی همین تصادم منافعی که یک قرن تمام بین انگلیس و روس وجود داشت منجر به قرارداد ۱۹۰۷ دولتین گشت که ایران در نتیجه‌ی آن، به دو منطقه‌ی نفوذ یکی متعلق به انگلیس و دیگری متعلق به روسیه، بایک منطقه‌ی بیطرف در وسط، تقسیم گردید

و به موجب همان قرارداد بود که شمال ایران مختص به روسیه شد. با وجود تأمین و ضمانت استقلال و تمامیت ایران که در مقدمه‌ی همان قرارداد از طرف دولتين قيد شده بود، روسیه خويشتن را مجاز و مختار پنداشت که در منطقه‌ی نفوذ خويش نقشه‌ی حرص و طمع ورزی خود را آزادانه طرح‌ريزی نماید و پیوسته در صدد به دست آوردن بهانه‌هایی بود که در نواحی شمالی ایران داخل شده و آن نقاط را به توسط قشون خود اشغال نماید.

مختصر، مدتی قبل از قرارداد ۱۹۰۷ دولتين، «رولوسیون» و نهضت مشروطيت ایران صورت یافته و رژیم آزادی و ترقی را ایرانیان برقرار کرده بودند. متعاقب رولوسیون مزبور، دولت روس اندیشناک شد که نهضت آزادی ایران مبدا در روسیه تأثیر نماید و بیم داشت که در نتیجه آزادی، ایران قدم در جاده‌ی ترقی نهاده و یک چنین طمع‌های که سنوات متمادی ربودن آن را در نظر داشت، مبدا از دست طمع‌ورزی او گرفته شود، خصوصاً که دولت و ملت انگلیس هم نهضت آزادی‌طلبی ایران را تشويق نموده بودند. به همین واسطه دولت مزبور از همان قدم اول با مقاصد و عملیات آزادی‌طلبان ایران بنای ضدیت و مخالفت نهاد و پادشاه وقت را وادار کرد که با کمک و مساعده صاحب‌منصبان روسی که در استخدام مملکت ایران بودند، متشبث به کودتا شده و پارلمان را بمباران و ملیون را محبوس و به دار آویخته یا طرد و تبعید می‌نمود. این اقدامات تعددی کارانه نتوانستند از نهضت‌های طرفداران آزادی جلوگیری نمایند و عناصر آزادی طلب خصوصاً در آذربایجان از منظور و مقصود خويش مدافعه می‌کردند. دولت روس به بهانه‌ی اغتشاشاتی که خود محرک و فراهم کننده آن‌ها بود و به عنوان آن که لازم است اتباع روس مقیم تبریز را محافظت کرده و به آنان آذوقه رساند قشون به آذربایجان فرستاد در صورتی که جان و مال اتباع خارجه حتا در دو سه ساله انقلاب پیوسته در ایران محفوظ و محترم بود. دولت روسیه به همین اندازه هم قناعت نکرد، در همان موقعی که آزادیخواهان بر قوای مرتجعین فائق آمده و موفق شدند که در سنه‌ی ۱۹۰۹ [۱۲۸۸] خورشیدی [مجدداً پارلمان را افتتاح نمایند، روس‌ها مساعی خود را برای مرعوب کردن و اضرار آنان، دو مقابل نمودند و به بهانه‌ی تأمین انتظامات و رفاهیت عامه‌مستدراجا شهرهای عمده‌ی ایالات شمالی ایران را اشغال نظامی کرد و اراده و میل خود را به پایتخت تحمیل واز موقعیت و نفوذ خويش در شمال استفاده می‌کردند و بالاخره به انجام مقاصد سیاسی و اقتصادی خود موفق شدند.

روس‌ها به تمام وسایل متصوره با وعده و وعید و دسیسه و تحریک و تخويف و تهدید و غیره و غیره، پیوسته موانع و مشکلات برای ترقی ملت ایران و اصلاحاتی که دولت در نظر می‌گرفت ایجاد می‌نمودند. روس‌ها کینه و عداوت مخصوصی نسبت به رژیم آزادی و بغض بین و لجوجانه‌ای نسبت به وطن‌پرستان ایران ابراز می‌داشتند و در این راه برای وصول به مقصود

خود از هیچ گونه ظلم و لطمه به حق حاکمیت مملکت و هیچ نوع عملیات وحشیانه پروا نداشتند. ملیون ایرانی حتا اشخاصی خیلی محترم را دست--گیر می کرده و به دار می آویختند و از مرتجعین حتا ارتجاعیونی که از اشرار خیلی پست بودند، به حکومت و حکمرانی برقرار می ساختند، بقعه‌ی مقدس شهر مشهد را بمباران کردند و در روز محترم عاشورا رییس مذهبی بزرگ تبریز را مصلوب نمودند. خلاصه آن که مظالم آنان حدی نداشت.

نمایندگان روسیه در تهران همواره یک نوع فشار سختی به هیأت دولت ایران وارد می نمودند و پیوسته تعهداتی که مخالف استقلال و تمامیت مملکت بود از دولت طلب می کردند. برای ذکر یکی از این قسم مظالم، این مطلب کافی است که در موقعی که در سنه‌ی ۱۹۱۱ [میلادی برابر با ۱۲۹۰ خورشیدی] دولت ایران هیأت مستشاران آمریکایی را برای اصلاحات مالیه استخدام نموده بود دولت روسیه که همواره مخالف هرگونه تجدد و تعالی ایران بود، یک عده قوای نظامی به ایران فرستاده و اولتیماتومی به کابینه‌ی تهران داد و به این تهدید که اگر قبول ننماید پایتخت را اشغال خواهد نمود. تقاضا کرد که مستخدمین آمریکایی را اخراج نموده و ملتزم شود که پس از این بدون آن که قبلا به روسیه مراجعه نکرده و آن دولت تصویب ننماید، حق استخدام مستشاران خارجی را نخواهد داشت و چون که سیاست روسیه پیوسته معطوف به ضعف و اضمحلال ایران بود دولت روس همواره از ایجاد یک قشون کافی برای تأمین انتظامات و حفظ سرحدات ممانعت نموده و دخالت مأموران روس را در قضایای داخلی مملکت تقویت می کرد.

در نتیجه‌ی همین رویه بود که ارتجاعیون و عناصر متمرّد ایران را عموماً سفارت و قنصل گزی‌های روس حمایت می کردند و حتا آن که قنصل‌های روس حق دریافت مالیات را در ایالات ایران به آنان اختصاص داده و در نتیجه دوایر مالیه را متلاشی و از وارد شدن پول به خزانه‌ی مملکت جلوگیری می نمودند.

تمامیت این عملیات و بسیاری از انواع آن‌ها که ذکرش موجب تطویل است، طبعاً احساسات ملت ایران را جریحه دار نموده و خصوصاً آنان را نسبت به ظلم کننده‌ی خود تهییج می کرد و وضعیات ایران در ماه اوت ۱۹۱۴ [میلادی برابر با ۱۲۹۳ خورشیدی] که جنگ اروپا طالع شد، به ترتیبی بود که شرح داده شد.

در آن موقع دولت عثمانی شروع به تجهیزیات نظامی نموده بود و وزرای مختار دولتین روس و انگلیس، تمایل خود را که دولت ایران اعلان بی طرفی خود را بدهد به دولت ایران خاطر نشان کردند. نظر به هیجان افکار بر علیه سیاست روسیه و بدون آن که با یک نوع جنبه‌ی مخالفت کارانه قوی از ملت خود مواجه شود طبعاً نمی توانست مسأله‌ی دخالت ایران را در جنگ به همراهی روسیه مورد دقت قرار دهد و به این سبب با تمایل مزبور وزرای مختار یعنی اعلان

بی‌طرفی ایران موافقت نمود. لیکن همین‌که اعلان بی‌طرفی ایران به دولت عثمانی ابلاغ شد، صریحاً اعلام نمود تا زمانی که ایالات ایران در تحت اشغال نظامی روس‌ها است، دولت عثمانی نمی‌تواند این بی‌طرفی را جدی و مؤثر بشناسد، دولت ایران برای برطرف کردن این بهانه‌ی عثمانی چندین مرتبه در مسأله‌ی مزبور با وزرای مختار روس و انگلیس داخل مذاکرات گردید لیکن با مساعدت و همراهی که وزیر مختار انگلیس در ایران در این موضوع و در این مبحث از دولت ایران می‌کرد، مع‌هذا به علت‌نیت سوء دربار پتروگراد که پیوسته در نظر داشت استقلال ایران را محو نموده و لااقل نصفی از ایالات شمالی را تصرف نماید دولت ایران موفق به قبولاندن تقاضای خود نگردید، به این ترتیب که پیوسته مطلب را به طفره و تعلل گذرانیده و عثمانی نیز مانند روسیه، خود را حاضر برای احترام بی‌طرفی ایران نشان نمی‌داد. بالاخره عثمانی‌ها به روس‌ها تأسی نموده و قوای خود را به حدود ایران سوق داده و بالنتیجه مملکت میدان عملیات طرفین متخاصمین شد. تمامت ایالات شمالی و غربی نوبه به نوبه در تحت استیلا و تاخت و تاز قشون‌های روس و عثمانی افتاده و فجایع و مظلومی که هر دو طرف در آن‌جا مرتکب شده‌اند از شرح و بیان خارج است. مظلالم و شقاوت‌کاری‌هایی که روس‌ها و عثمانی‌ها در ایالات فوق‌الذکر نموده‌اند از حد هرگونه تصویری خارج است. در همه جا غارت و چپاول و خرابی، سوزاندن قراء و قصبات را مرتکب شده اموال را قهراً دریافت نموده و مردم را مجبور می‌نمودند که پول‌های کاغذی آنان را به نرخ معمول سابق دریافت و در عوض پول نقدی گرفتند. قشون‌های خارجی مزبور مأمورین دولت و محترمین محل را به دار آویخته، عده کثیری از آنان رادستگیر و تبعید نمودند.

مع‌هذا دولت ایران برای حفظ بی‌طرفی اصرار و کوشش داشت و این بی‌طرفی برای دول متفقہ بیشتر نافع‌بود، زیرا این مسأله را نمی‌توان انکار کرد که اغلبی از ممالک متفقہ هر یک میلیون‌ها اتباع مسلمان داشته و مسلمانان مزبور با کمال صمیمت برای پیشرفت مقصود آن‌ها جنگ می‌کردند و بدون کراهت نمی‌توانستند مشاهده نمایند که یک مملکت بزرگ مسلمان در یک جنگ که دولت عثمانی آن را جهاد و جنگ مقدس نامیده است، بی‌طرف باقی مانده است. حفظ این بی‌طرفی، فوق‌العاده شایان تقدیر بود، چه عثمانی در ایران جدا مشغول تبلیغات و پروپاگاندا و برای این مقصود وسایل مؤثری در دست داشت و حضور رؤسای روحانیون شیعه در بین‌النهرین که در آن وقت در تصرف عثمانی‌ها بود، یکی از این وسایل بود.

این مطلب را نیز نباید فراموش کرد که عمال دول اروپای مرکزی نیز در کمال مهارت از نفرت و عداوتی که روسیه در میان اهالی ایران بر علیه خود تولید نموده بود استفاده کرده و از همان رو ایرانیان را به مسلح شدن و بیش از پیش حاضر گشتن برای همراهی با عثمانی مهیا

می کردند. همان عمال، عناصر غوغا طلب ایران را به کار گرفته و به آنان اسلحه داده و موجبات ازدیاد انقلاب مملکت را فراهم می ساختند .

ایران تمامی نتایج مشنومه ی جنگی را که می خواست از آن احتراز نماید، از قبیل مظالم وارده به اهالی، خونریزی، هتک نوامیس، خرابی بلدان، قحط و غلاء و امراض مسریه را تحمل نموده اما با تمام این وقایع، دولت ایران به قولی که داده بود صادق ماند و با وجود آن که احساسات خصومت کارانه ی ایرانی ها نسبت به روس ها در کار بود، با وجود این که پیوسته روسیه بی طرفی ایران را بیشتر نقض می کرد و با وجود مواعید فریبنده که دول اروپای مرکزی می دادند و در همان حال تمام وسایل تهییج و تحریک در دست آنان می بود و می توانستند از آن ها استفاده نمایند، مع هذا دولت ایران تمام مساعی و ممکنات خود را به کار برد و از توسعه ی جنبش ترک ها و از این که بتوانند ایران را مرکز و محور عملیات جنگی بر علیه ممالک مجاوره بنمایند ممانعت به عمل آورد:

خلاصه

۱- دولت ایران بر طبق تمایلات دول متفقہ سیاست بی طرفی را اتخاذ نموده و تا آخرین قدم با وفا و صمیمیت به آن عمل نموده و تمام مساعی ممکنه ی خود را برای حفظ و محترم داشتن آن به کار برد و سیاست بی طرفی ایران به منفعت دول متفقہ بود، به علاوه رویه ی بی طرفی خیرخواهانه را پیوسته نسبت به آنان مجری و ملحوظ داشت و حتا آن که در اواخر سنه ی ۱۹۱۵ میلادی [اوایل زمستان ۱۲۹۴ خورشیدی] دولت ایران لایحه ی یک فقره معاهده اتحاد را نیز به متفقین پیشنهاد و تقدیم نمود .

۲- بی طرفی ایران از جانب طرفین متحاربین مراعات و محترم نگردید و همواره هر دو طرف آن را نقض کردند.

۳- بر اثر نقض بی طرفی ایران، مملکت میدان یک جنگ شدیدی گشت و در نتیجه تمام اثرات و نتایج آن، تمام مظالم و شایع آن و تمام خسارات وارده از آن را تحمل نمود.

۴- دولت ایران به توسط اظهارات صریحه با پروتست های دول متفقہ بر علیه نقض حقوق بشریت که از طرف آلمان ارتکاب به آن می گشت، خصوصا در جنگ تحت البحری موافقت و اشتراک نمود.

نتیجه

به علل و موجباتی که در فوق ذکر شد، ایران حقوقی را تحصیل نموده که نمی‌توان انکار و تردید کرد و نایبستی ایران را در همان ردیفی که سایر ممالک بی‌طرف را قرار داده‌اند قرار داد. به علاوه ایران می‌باید امیدوار باشد که از پاره‌ی ممالکی که در ردیف محاربین محسوب شده‌اند در صورتی که صدمه و لطمه از جنگ به آن‌ها وارد نگشته و هیچ نوع تلفاتی نداده، هیچ قسم شدائی تحمل نکرده‌اند، هیچ شکل فداکاری ننموده و معه‌ذا بیشتر طرف مراعات و عنوان از طرف دول متحارب هستند، فقط به همین فقره که اعلان جنگ به طرف مقابل داده یا آن که به طور ساده روابط دیپلماسی خویش را با متحدین اروپای مرکزی قطع نموده‌اند بیشتر مساعدت و مساعدت نمایند.

به علاوه بعضی از دول معظمه قبلاً این مطلب به سمع دولت ایران رسانیده‌اند که با تقاضای دولت ایران که کرسی و مقامی که در کنفرانس صلح در کنار دول متفق داشته باشد، همراهی و مساعدت خواهند کرد.

بنابراین ایران انتظار دارد به این وعده عمل شود و امیدوار است که دوره‌ی جدیدی از عدالت برای وی شروع شده و به وی اجازت دهد به طوری که مشتاق است در طریق اصلاحات و ترقی قدم نهاده و چون غیر از عدل و انصاف چیزی نمی‌خواهد تقاضای او پذیرفته شود.

پیوست شماره‌ی چهار

حقوق از دست رفته

حق استرداد اراضی

بخش‌هایی از ادعانامه‌ی تاریخی ملت ایران که در اواخر اسفند ماه ۱۲۹۸ خورشیدی (مارس ۱۹۱۹ میلادی) از سوی هیأت اعزامی ایران به انجمن آشتی ورسای، چاپ و در اختیار شرکت‌کنندگان و مطبوعات قرار داده شد:

ایران از ممالکی است که سرحدات طبیعی دارد و چون به دوره‌ی تاریخ این مملکت که هرگاه مبدأ آن را فقط از سیروس [کوروش] بگیریم بیست و پنج قرن می‌شود، رجوع نمایم می‌بینیم غالب اوقات دول مختلفه که در ایران تشکیل شده، به سرحدات طبیعی خود رسیده و شامل ممالک واقعه بین نهر جیحون و جبال قفقاز و رودهای دجله و فرات و خلیج فارس بوده است. همیشه اوقات سکنه‌ی این ناحیه، به‌طور اکثر، ایرانی‌نژاد بوده‌اند و دولت‌هایی که در این ممالک وجود داشته، دولت ایرانی محسوب شده‌اند و هر زمان که بعضی از ممالک مزبوره از تصرف ایرانی‌ها خارج شده، موقتی بوده و باز بالاخره ایرانی‌ها اراضی خود را متصرف شده‌اند. چنان‌که از دول معظمه قدیمه ایرانی صرف‌نظر کنیم و اگر به عصر جدید نیز رجوع کنیم، می‌بینیم در دولت صفویه و نادری و حتی در ابتدای دولت قاجاریه، یعنی در مائه شانزدهم و هفدهم و هیجدهم، دولت ایران حدود طبیعی خود را دارا بوده و اراضی خود را در مقابل متعدیان و تجاوزکاران حفظ و مدافعه نموده است.

در اوایل مائه نوزدهم، دولت ایران به واسطه‌ی طول مدت انقلابات داخلی و کشمکش‌های خارجی، بالنسبه ضعف پیدا کرده و اتفاقاً در همین وقت همسایه‌های او برحسب پیشامدهای تاریخ، عظمت و قدرت یافتند و به این واسطه به اراضی اصلی ایران دست تعدی دراز کردند و دولت ایران توانست مثل سابق حقوق خود را مدافعه نماید. بنابراین مقداری از ممالک ایرانی‌ها از دست ایشان خارج شده، به تصرف همسایگان درآمد.

تعدیات مهم ارضی که به خاک ایران شده، در طرف شمال و شمال شرقی، از جانب دولت روس و در سمت مغرب از ناحیه‌ی دولت عثمانی بوده است. تجاوزات روسیه ابتدا از طرف قفقاز شروع شده و بعد از دو جنگ که با دولت ایران کرده، در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ و ۱۱۹۲ و [۱۲۰۶

خورشیدی]، قسمت مهمی از خاک ایران را از آن دولت منتزع ساخته است و بعد از آن از وضعی که به واسطه‌ی این جنگ‌ها و محاربات عثمانی عارض دولت ایران شده بود، استفاده کرده و از طرف ماوراء بحر خزر نیز بنای تجاوزات را گذاشته، تدریجا به طرف جنوب پیش آمده و بالاخره دولت ایران برای اینکه حدی به تجاوزات دولت متجاوز قرار دهد، در ۱۸۸۱ میلادی، [۱۲۶۰ خورشیدی]، راضی شد که با آن دولت در آن ناحیه تعیین حدود بنماید و در نتیجه این عمل، مقدار زیادی از اراضی، یعنی ناحیه بین رود جیحون و رود اترک، از تصرف ایران خارج گردید.

گذشته از اینکه انتزاع اراضی مذکوره از تصرف دولت ایران، فی نفسه تعدی و ظلم بود، در ضمن تعیین حدود و انعقاد قرارهای سرحدی و بعد از آن نیز از طرف دولت روسیه، جفاکاری‌های بسیار نسبت به ایران واقع شده است. چنان که در سمت قفقاز، بعد از آن که سرحد ایران و روس را رود ارس قرار دادند، در قسمت شرقی آن ناحیه، از این حد طبیعی تجاوز کرده، قسمتی از اراضی جنوب رود ارس را به موجب یک خط سرحدی موهوم بی‌مأخذی تصرف نمودند و به این وسیله مقدار کلی از ناحیه‌ی مغان و طالش را که قسمت مهم آن در تحت تملک ایران بود بی‌جهت به خود اختصاص دادند و سکنه‌ای را که ناچار با یکدیگر روابط خاص و رفت و آمد دائمی داشتند، به واسطه‌ی یک تقسیم مصنوعی، از یکدیگر جدا کردند و برای خود و همچنین دولت ایران اسباب دردسر دائمی فراهم آوردند. و نیز به واسطه‌ی اینکه در آن ناحیه سرحد طبیعی موجود نبود، همواره وسیله برای تجاوز به دست می‌آوردند و تعدیات خود را خاتمه نمی‌دادند.

در سواحل بحر خزر و سرحدات خراسان نیز همین شیوه را مرعی می‌داشتند و در آن ناحیه، علاوه بر تجاوزات سرحدی، قراردادهای غریب و عجیب به دولت ایران تحمیل کرده‌اند که ظلم بودن آن ظاهر و آشکار است. چنان که رعایای ایران را در بعضی از نواحی مجاور سرحدی از شرب آب نه‌رهایسی که سرچشمه آن‌ها در خاک ایران است و بعدها وارد خاک روس می‌شود، ممنوع داشته و برای اینکه آب آن نه‌رها تماما به خاک روس برود، ایرانی‌ها را ملزم ساخته‌اند که زراعت و آبادی خود را توسعه ندهند و به همین جهت بسیاری از آبادی‌های آن نواحی خراب و بایر شده است.

تعدیات دولت عثمانی، از طرف مغرب، به خاک ایران نیز کمتر از روس نبوده و قسمت بزرگی از ولایاتی را که حقا جزء خاک ایران محسوب می‌شود، آن دولت تملک نموده و در قرون اخیره همواره در مسایل سرحدی با دولت ایران تنازع کرده و هر قدر دولت ایران در این موضوع بردباری و موافقت به خرج داده، دست از تعدی برنداشته، حتی اینکه بعد از عهدنامه‌ی آخری ارض‌روم در

سنه ۱۸۴۷ [۱۲۲۶ خورشیدی] که دولت ایران در مقابل مزاحمتی که عثمانی به محمره [خرمشهر] می کرد، ناحیه‌ی سلیمانیه را به آن دولت واگذار کرد، باز در تعیین خط سرحدی ناسازگاری نموده، روابط خود را با ایران کدر می ساخت، چنان که در ۱۹۰۷ به بهانه دعاوی سرحدی به خاک ایران تجاوز کرده، قسمتی از اراضی متنازع فیها را اشغال نمود و فقط در سنه ۱۹۱۴ م [۱۲۹۳ خورشیدی] آنها را تخلیه کرد. در آن موقع هم قسمتی از اراضی مزبوره را که برای عشایر ایرانی محل بیلاق بود، به تصرف خود نگاه داشت.

از بیان اجمالی فوق ظاهر می شود که دولت ایران، از حیث مسایل ارضی، نسبت به دولتین روس و عثمانی مظلوم واقع شده و در این موقع که مقرر شده است تعدیات وارده به دول و محل مرتفع شود و جبران گردد و ممالکی که در تحت دولتین مزبورتن واقع شده بودند، مجزی شده، برحسب مناسبات عادلانه، مقررات جدید اختیار نمایند، دولت ایران، به نام حقانیت و عدالت، تقاضا دارد که ممالک مغضوبه‌ی او اعاده شود و سرحداتی برای او تعیین گردد که موافق قوانین حق و طبیعت بوده و طوری باشد که ایران به سهولت معرض تعرض و تجاوز همسایگان مقتدر واقع نشود.

به طور خلاصه دعاوی ارضی دولت ایران از این قرار است:

۱- در سمت شمال شرقی، ولایت ماوراء بحر خزر که همیشه جزء ممالک ایران بوده، بلکه یکی از مراکز ایرانیت محسوب می شود و بسیاری از رجال بزرگ ایران، از شعرا و ادبا و علما و حکما از این ناحیه برخاسته و زبان ایرانی در این محل و حتی در سمرقند و بخارا انتشار دارد و امروزه هم سکنه‌ی آن، گذشته از اینکه کلیتاً مسلمان و با سایر سکنه‌ی ایران هم مذهب و بسیاری از آنها ایرانی (کرد و تاجیک و مهاجرین ایرانی) می باشند و قسمت مهمی از ایشان ترکمن و از همان قبایلی هستند که جمع کثیری از آنها امروز در استرآباد مسکن دارند و روابط سکنه‌ی ولایت ماوراء بحر خزر با ایرانی ها و ایران خیلی محکم است و حتی در ایام اخیر که انقلاب روسیه در متصرفات آن دولت تولید اغتشاش نمود، سکنه‌ی ماوراء بحر خزر، مخصوصاً اهالی سرخس و ترکمن های روس که گرفتار قتل و غارت بلشویک ها شدند. از دولت ایران استمداد و تقاضای معاودت به وطن اصل نمودند و دولت ایران تقاضای آنها را پذیرفته، به ایشان امداد نمود و از تجاوزات بلشویک ها جلوگیری و از آنها محافظت کرد.

۲- در طرف شمال، ولایاتی که در نتیجه جنگ های روسیه از دست ایران گرفته و آن عبارت از باکو و دربندو شیروان و شکی و شماخی و گنجه و قره باغ و نخجوان و ایروان است و این ولایات به دلایل عدیده، موضوع ادعای دولت ایران می باشند، به واسطه این که جزء خاک ایران بوده و سکنه‌ی آن جا به طور اکثر مسلمان و بسیاری از آنها ایرانی نژاد و ایرانی الاصل می باشند و

مناسبات تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی و تجارتي و مذهبی و تمدنی داشته، از هر حیث اقتضا دارد که به وطن اصلی معاودت نمایند. به علاوه از سکنه آن جا درهمین ایام اخیر، از دولت ایران تقاضای سرپرستی و اظهار میل به معاودت به وطن اصلی را نموده اند.

۳- در طرف مغرب، قسمتی از کردستان، که در تصرف دولت عثمانی بوده است. کردستان مملکتی است که سکنه‌ی آن یکی از اقوام ایرانی نژاد و ایرانی زبان می باشند. ناحیه‌ی مزبوره، بین ایران و عثمانی منقسم شده و قسمت عثمانی عبارت است از اولای از ناحیه سلیمانیه که بنا به معاهده ارض روم مذکور در فوق از ایران منتزع شده و عدالت مقتضی است که به ایران رد شود، ثانیاً سوابق کردستان که مناسبات نژادی و لسانی و مذهبی و غیره آن را به ایران مربوط می سازد و طبیعی است که در تحت این دولت قرار گیرد، خاصه آن که علما و اعیان کرد هم تقاضای ملحق شدن به ایران کرده اند.

۴- مناسبات اماکن متبرکه بین النهرین با ایران، بسیار و ظاهر و آشکار است. جمع کثیری از سکنه‌ی آن اماکن، که عبارت از کربلا و نجف و کاظمین و سامره می باشند، ایرانی یا ایرانی الاصل هستند و این ولایات مرکز مذهب تشیع است که مذهب رسمی و عمومی ایرانیان و محل اقامت علمای ایران و روحانیون شیعه می باشند و زیارتگاه شیعه است و هر سال چندین هزار نفر ایرانی و شیعه آنجا زیارت می روند و درواقع آبادی بین النهرین از جهت زائرین و معتکفین ایرانی و کسب تجارت آن ناحیه، اعم در دست ایرانیان است و به این واسطه دولت ایران در اداره‌ی امور آن ناحیه، کاملاً ذی نفع است و تقاضا دارد که در موقع تعیین مقدرات بین النهرین، منافع مادی و معنوی او در آن جا محفوظ شود.

بر گرفته از : نصرت الدوله - مجموعه‌ی مکاتبات، اسناد، خاطرات، سند ۱۷۰

عنوان اصلی به فرانسه عبارت است از:

Revendication de la perse devant la confrence de perliminaires de paix a paris. Droitaux restitution territoriales.

پیوست شماره ی پنج

درباره ی مسأله ی کردستان (از ادعانامه ی تاریخی ملت ایران به انجمن صلح و رسای)

دولت ایران از دو جهت به موضوع کردستان علاقه مند است:

۱. تقسیم نهایی آن کشور، به نحوی باشد که از منازعات و اختلافات مستمر مرزی که استقرار صلح را ، سالیان متمادی ، در این نقاط بر هم زده بود ، جلوگیری نماید . ایران به این جهات است که به موضوع مورد بحث علاقه مند است.

۲. باید بدانید کردها و ایرانیان، هر دو، از نژاد آریایی هستند و قرون متمادی تحت حاکمیت ایران بوده اند و بدین سبب ایران به سرنوشت این مردم علاقه مند است.

۳. هرچند به سبب رویدادهای تاریخی و تهاجمات ، برخی از این افراد از ایران منتزع شده اند و به ترکیه ملحق گردیده اند ، اما باید به خاطر داشت اغلب افراد - یعنی بیش از یک میلیون نفرشان - هنوز در خاک ایران ساکنند و این دلیل دیگری است که توضیح می دهد چرا ایران به موقعیت آینده ی افرادی که خارج از ایران زندگی می کنند ، علاقه مند است . وضع این افراد در آینده ، بی شک ، بر ایران و کردستان ایران تأثیر می گذارد .

برگرفته از : نصرت الدوله ، مجموعه ی مکاتبات ، اسناد ، خاطرات . بخشی از سند شماره ۱۷۰ - ر ۲۹۷ کردستان

پیوست شماره شش

خسارات وارده در جنگ به ایران توسط ارتش عثمانی (از ادعانه‌های تاریخی ملت ایران به انجمن آشتی و رسای)

پس از انعقاد آتش‌بس، قوای خارجی از خاک ایران خارج شدند. دولت ایران تحقیقاتی را در مناطق ویران آغاز نمود تا حتی‌الامکان میزان تخریب و تاراج مردم و دولت ایران را که به وسیله قوای دشمن انجام شده بود، ارزیابی نماید. در این تحقیقات، شکایات اهالی بدبخت که این خرابی‌ها و غارت‌ها را تحمل کرده بودند، جمع‌آوری گردید. نتایج این تحقیقات محلی که دقیقاً قابل رؤیت است، به وسیله‌ی شهادت مردم قابل اعتماد، تایید شد و در کمیسیونی از کارمندان وزارت خارجه، داخله و مالیه، و عده‌ای از شخصیت‌های مهم پایتخت، در تهران ثبت شد.

بدین ترتیب خرابی‌هایی را که فقط ترک‌ها به بار آورده بودند بیش از ۶۳/۰۰۰/۰۰۰ تومان ارزیابی شد. پرسشنامه‌های جمع‌آوری شده، به وسیله‌ی محققین، که به ده‌ها هزار رسیده، در دست کمیسیون مرکزی در تهران است. نمایندگی ایران در پاریس، اسناد و رسیدهایی در دست دارد که ثابت می‌کند افسران ترک در خاک ایران به زور از مردم بی‌گناه در مناطق اشغالی پول می‌گرفتند. ذیلاً صورت خسارات وارده از سوی ترک‌ها به ایالت مورد تهاجم ارائه می‌شود.

خسارات وارده به دولت ایران	خسارات وارده به مردم ایران
آذربایجان ۲۸ / ۸۵۰ تومان	۲۷ / ۰۰۰ / ۰۰۰ تومان
همدان ۱۶ / ۲۳۲ تومان	۲ / ۰۰۰ / ۰۰۰ تومان
لرستان ۱۱۳ / ۷۴۸ تومان	—
کرمانشاهان ۱ / ۷۷۷ / ۲۵۰ تومان	۲۸ / ۰۰۰ / ۰۰۰ تومان
ارومیه —	۴ / ۴۹۳ / ۰۰۰ تومان
جمع ۲ / ۰۳۶ / ۰۷۰ تومان	۶۱ / ۴۹۳ / ۰۰۰ تومان

در این صورت البته نمی‌توان بی‌حرمتی به مردم، نابودی ناشی از محرومیت زیاد و زجر و بیماری را که از نتایج عملیات نظامی بود و منجر به نابودی صدها هزارتن و اعدام بیش از پنج هزار تن به وسیله‌ی نیروهای ترک شد، محاسبه نمود.

ترک‌ها فقط به تخریب و وارد کردن خسارت به ایرانیان مقیم ایران راضی نبودند بلکه حتی ایرانیان مقیم ترکیه را اذیت کرده و صدماتی به آنان وارد ساخته‌اند که توسط کمیسیونی از ایرانیان مقیم قسطنطنیه محاسبه گردیده است. این کمیسیون به جمع‌آوری شکایات تقریباً هزار نفر که به جبر و زور به قشون ترک برده شده‌اند یا مورد تعدی و آزار قرار گرفته‌اند، پرداخته‌اند. اما [کمیسیون] همه شکایات را نپذیرفته زیرا که هدف آن، اجرای عدالت بود. تنها شکایاتی را که حقیقی بودند پذیرفتند که در مجموع به دو و نیم میلیون لیره ترک می‌رسد. این صورتی است که کمیسیون ارائه داده است :

جمع مطالبات		
خدمت اجباری نظامی	۵۸۷ / ۰۳۵	لیره ترک
مصادره	۱ / ۸۱۶ / ۰۰۲	لیره ترک
غیره	۲ / ۸۴۱ / ۱۷۹	لیره ترک
جمع	۵ / ۲۴۴ / ۲۱۶	لیره ترک

مبلغ مورد قبول کمیسیون در کلیه‌ی موارد، به لیره ترک ۲،۴۷۰،۸۵۴ می‌باشد.

گفتار سوم

قرارداد ۱۹۱۹

(تلاش نافرجام برای وحدت)

با پایان گرفتن نبرد نخست جهانی ، دولت انگلیس ، یکه‌تاز عرصه‌ی سیاست جهان شد . خاورمیانه ، به جز سوریه و لبنان که قیمومت آن‌ها به فرانسویان سپرده شده بود ، در اختیار دولت بریتانیا قرار داشت . از سوی دیگر ، با فروپاشی امپراتوری تزاری ، انگلیس‌ها از بند قراردادهایی که با آن کشور داشتند ، رها شده بودند . عثمانی فرو پاشیده بود و دولت آمریکا به عنوان قدرت بزرگ پیروز در جنگ ، به دنبال پناه بردن به سیاست انزوای سنتی (سیاست مونروئه : آمریکا برای آمریکایی‌ها) و کناره‌گیری از بند و بست‌ها و جنگ و ستیزهای دولت‌های اروپایی بود . با توجه به این رخدادها ، دولت انگلیس در پی آن برآمد که در نبود هم‌آورد در این منطقه ، با دست یازیدن به سلطه‌ی کامل بر ایران ، زنجیره‌ی مستعمرات خود را از فلسطین تا برمه (میان مار) به هم ببیوندد .

در پایان نبرد جهانی نخست ، انگلیس‌ها که دوش به دوش روسیان ، برابر ارتش عثمانی و ستون پنجم آلمان‌ها در ایران جنگیده بودند ، به دنبال انقلاب روسیه و شکست دولت‌های آلمان و عثمانی ، کمابیش همه‌ی بخش‌های حساس ایران را در اشغال خود داشتند . نیروهای نظامی انگلیس در سرزمین‌های هم‌خانمان ایران ، یعنی قفقاز و خوارزم و فرارود نیز ، مستقر بودند . از سوی دیگر ، با پایان گرفتن جنگ ، دیگر حضور گسترده‌ی نیروهای انگلیسی در ایران ، به عنوان نیروهای بازدارنده برابر یورش امپراتوری‌های عثمانی و آلمانی به هندوستان توجیه خود را از دست داده بود . از این‌رو ، افکار عمومی مردم بریتانیا ، خواهان بازپس خواندن نیروهای انگلیسی از خاورمیانه و به ویژه ایران ، شد .

اما دولت بریتانیا، نه تنها از شمار نیروهای نظامی انگلستان در ایران نکاست، بلکه نیروهای تازه نفسی نیز به سرزمین‌های هم‌خانمان ایران، یعنی قفقاز و خوارزم و فرارود گسیل داشت که مفهوم آن، تدارک برای براندازی سامان بلشویکی در روسیه می‌توانست باشد. در این میان «کرزن» وزیر امور خارجه‌ی وقت بریتانیا که از زشت‌کارترین استعمارمردان آن سرزمین است، در اندیشه‌ی:^۱

استقرار نوعی «نظام مستشاری»... و تحت الحمايه کردن غیرمستقیم کشور ما [ایران] بود، زیرا پس از تاسیس جامعه‌ی ملل و امضای منشور آن، تجاوز مستقیم به استقلال کشورها و منضم کردن خاک آن‌ها به خاک کشورهای فاتح، رسماً ممنوع شده بود و در کشوری مثل ایران که بیش از هزار کیلومتر مرز مشترک با روسیه داشت، اقدام به چنین عملی (اشغال دایم و مستقیم کشور)، انتحار سیاسی بود.

از این‌رو، انگلیس‌ها با بستن قرارداد ۱۹۱۹، کوشیدند تا غیرمستقیم به این هدف خود برسند.

در حالی که شاید وثوق‌الدوله نخست‌وزیر به عنوان عاقد قرارداد، منظور دیگری داشت و انگلیس‌ها مانند دیگر هنگامه‌های حساس، به ایرانیان دروغ گفته بودند. از نظر نخست‌وزیر:^۲

هدف عمده‌ی قرارداد این بود که ایران را به کمک انگلستان در اعاده‌ی نظم و آرامش داخلی یاری دهد، تا این کشور خسته و فرسوده، حیثیت و اعتبار سیاسی خود را دوباره به دست آورد و موقعیتی نیرومند در شرق میانه احراز کند.

وثوق‌الدوله در این زمینه به «کرزن» وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، می‌نویسد:^۳

اگر مفاد قرارداد و روح تفاهمی که در سرتاسر مذاکرات مربوط به آن حکم‌فرما بود، دلیل کافی برای اثبات حرف من نباشد، نطق خود عالی جناب لرد کرزن در ضیافت شامی که به افتخارتان ترتیب داده بودند... توام با اطمینان‌هایی که در عرض این مدت از سوی مقامات مختلف، در مواقع مختلف، داده شده است مشعر بر این که انگلستان خیال دارد، ایران را به مجد و عظمت گذشته‌اش و به آن موقعیت ممتازی که سابقاً در آسیا داشته است، باز گرداند.

قرارداد ۱۹۱۹، دارای دو بخش جدا بود که هر کدام از آن‌ها، جداگانه دستینه شدند (پیوست شماره‌ی هفت). قرارداد نخست، «قرارداد نظامی و سیاسی میان ایران و بریتانیا» دارای یک دیباچه و شش ماده است و قرارداد دوم (قرارداد وام)، دارای چهار ماده است. در ماده‌ی یک

قرارداد نخست ، آمده بود :

دولت بریتانیای کبیر به صریح ترین بیانی که ممکن است ، قولی را که در گذشته به کرات به دولت ایران داده است ، یک بار دیگر به موجب این قرارداد ، تایید می کند و بر عهده می گیرد که استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارد .

البته در مقدمه ی قرارداد ۱۹۰۷ که در آن انگلیس ها ، ایران را میان خود و روس ها بخش کرده بودند ، همین مساله به چشم می خورد . باید گفت :^۴

ظاهر قرارداد ... چندان قابل ایراد نیست ؛ اما خطر حقیقی را ، در کیفیت تفسیر قرارداد و نحوه ی تنظیم آیین نامه های اجرایی آن ، باید جستجو کرد .

از آن جا که در گفت وگوهای قرارداد ، نخست وزیر و به ویژه نصرت الدوله فیروز که در آن زمان وزیر عدلیه (دادگستری) بود ، بر اصلاح مرزها با توجه به فروپاشی امپراتوری های روس و عثمانی تاکید داشتند ، وزیر مختار بریتانیا در تهران که طرف گفت وگو از سوی دولت خود بود ، برای فریب ایرانیان ، روز نهم اوت ۱۹۱۹ (۱۷ مرداد ۱۲۹۸) در نامه ای رسمی به وثوق الدوله نخست وزیر نوشت :^۵

... به عنوان یک مدرک اضافی از حسن نیت کابینه ی انگلستان نسبت به ایران ، اینک از طرف حکومت متبوعم رسماً اجازه یافته ام به اطلاعاتان برسانم در صورتی که قرارداد مربوط به طرح ها و اقدامات اصلاحی که حکومت جناب اشرف در نظر دارد در ایران به معرض اجرا بگذارد امضا شد ، حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان آماده است در تحقق بخشیدن به خواسته های زیر با حکومت ایران هم کاری نماید :

۱- تجدید نظر در عهدنامه هایی که در گذشته میان ایران و انگلستان بسته شده و در حال حاضر نیز به قوت و اعتبار خود باقی است .

۲- دعاوی ایران از دولت های متخاصم به علت صدمات مادی که در زمان جنگ متحمل شده است .

۳- اصلاح خطوط مرزی در نقاطی که طبق توافق قبلی میان طرفین ، دادن تغییراتی در آن ها [به نفع ایران] ، موجه و عادلانه خواهد بود ...

بدین سان ، افزون بر آن که دولت انگلستان ، نوشته ی رسمی به دولت ایران داد که از خواسته های ایران برای اصلاح خطوط مرزی با دو امپراتوری فروپاشیده ی روسیه و عثمانی ، پشتیبانی خواهد کرد ، پا را از این فراتر گذارد و با گنجاندن بندی درباره ی « تجدید نظر در عهدنامه هایی که در گذشته میان ایران و انگلستان بسته شده و در حال حاضر نیز به قوت و

اعتبار خود باقی است»، در گفت‌وگو و اصلاح خطوط مرزی میان دو مخلوق بریتانیا در سرزمین‌های خاوری ایران، یعنی افغانستان و بلوچستان و مکران را گشوده نشان داد. با توجه به این گفت‌وگوها و پی‌گیر بودن نصرت‌الدوله فیروز درباره‌ی اصلاح مرزها، یک روز پیش از دستینه شدن قرارداد، وثوق‌الدوله، وی را به عنوان وزیر امور خارجه به حضور احمدشاه معرفی کرد. تا آن زمان، مرتضی‌علی‌قلی‌خان انصاری (مشارالممالک) وزیر امور خارجه بود. وی که هم‌زمان، ریاست هیات نمایندگی ایران برای طرح دادخواست در انجمن آشتی ورسای را داشت، در پاریس بسر می‌برد.

بر پایه‌ی این نوشته‌ی روشن و گفته‌ی آشکار دولت بریتانیا درباره‌ی اصلاح مرزها و...، نصرت‌الدوله‌ی فیروز، تلاش گسترده‌ای را در این زمینه آغاز کرد؛ اما انگلیس‌ها در هیچ مورد برخلاف گفته‌هایشان، از اقدام‌های او حمایت به عمل نیاوردند و سرانجام «گری» وزیر امور خارجه بریتانیا، تنها با پیوستن ترکمان‌های یموت، آن هم با هزار «اما و اگر» و نیز جزیره‌ی «آشوراده»، موافقت کرد. روز پنجم ژانویه ۱۹۲۰ (۱۴ دی ۱۲۹۸) کرزن وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا به نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه‌ی ایران نوشت:^۶

دو مورد دیگر از دعاوی ارضی ایران هست که با کمال خوشوقتی می‌توانم به والا حضرت اطلاع دهم، از پشتیبانی ما بهره‌مند است.

مورد اول مربوط می‌شود به ترکمن‌های یموت... اگر ایلات مورد نظر، تمایل خود را به پیوستن به ایران به نحوی آشکار و قطعی ایراد کنند و اگر، دولت ایران در وضعی باشد که امنیت مرزهای جدید خود را [پس از پیوستن آن‌ها به ایران] تضمین کند، در آن صورت دلایل محکمی هست که این سرزمین‌های ایل‌نشین باید به خاک ایران ملحق گردد و دولت بریتانیا از دعاوی حکومت شما در این باره، پشتیبانی خواهد کرد.

مورد دوم، جزیره «آشوراده» است که به عقیده‌ی ما، دولت ایران حق مسلم نسبت به مالکیت آن دارد.

در حالی که با بررسی اقدام‌های وزارت امور خارجه‌ی ایران و نیز دادخواست ایران به انجمن آشتی ورسای، دولت ایران انتظار بسیار بیش‌تری داشت و بر این باور بود که با بستن قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان و در نتیجه، با بهره‌مند شدن از پشتیبانی کامل آن دولت، ایران خواهد توانست بخش بزرگی از سرزمین‌هایی را که از سوی روسیه تزاری و عثمانی از ایران جدا کرده شده بودند، دوباره به کشور باز گرداند.

اما دولت انگلیس، برخلاف نوشته‌ی آشکار خود درباره‌ی پشتیبانی از خواسته‌های ایران درباره‌ی اصلاح مرزها، تا بدان جا پیش رفت و به این استدلال نادرست دست یازید که:^۷

چون ایالات ترکستان و نخجوان جزو مستملکات دول مغلوب نیستند، کنفرانس صلح پاریس، صلاحیت تصمیم‌گیری آتی‌ه‌ی آن‌ها و جدا کردنشان از خاک روسیه ندارد.

و ثوق‌الدوله، در این باره، به حق به وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا یادآور شده بود که:^۸

همه می‌دانیم که فنلاند و لهستان، توأم با برخی ایالات دیگر شمالی، به تصمیم همین دولت‌هایی که اکنون در کنفرانس صلح پاریس [ورسای] دور هم جمع شده‌اند، از پیکر امپراتوری قدیم روسیه جدا شدند و به شکل کشورهای مستقل درآمدند. همین موضوع که کنفرانس صلح پاریس، در جدا کردن این کشورها از روسیه و دخالت در سرنوشت آتی آن‌ها دست داشته است، نشان می‌دهد که گفته‌ی جناب لرد کرزن، عمومیت ندارد و استثنایی درش هست.

به دنبال دستینه شدن قرارداد ۱۹۱۹، نصرت‌الدوله فیروز که به مقام وزارت امور خارجه رسیده بود، با شور فراوان، دست اندرکار باز گرداندن پاره‌ای از سرزمین‌های از دست رفته شد. نصرت‌الدوله که برای شرکت در انجمن صلح ورسای به پاریس رفته بود، روز سیزدهم نوامبر ۱۹۱۹ (۲۱ آبان ماه ۱۲۹۸)، با لرد کرزن وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا در لندن پیرامون خواسته‌های ایران درباره‌ی «اصلاحات خطوط مرزی» به گفت‌وگو می‌نشیند. «گری» وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، وزیر مختار انگلیس را در تهران، در جریان گفت و گوهای انجام شده، می‌گذارد:^۹

جناب وزیر مختار

وزیر خارجه ایران (شاهزاده فیروز میرزا) ملاقات‌های خود را با من که به علت مسافرتش به پاریس (برای دیدن احمدشاه) موقتاً قطع شده بود، امروز دوباره از سر گرفت. رنوس مطالبی که در ملاقات اخیرمان مطرح شد، ضمن این نامه مختصراً به اطلاعاتان می‌رسد:

۱- مساله اصلاح خطوط مرزی ایران

حضرت والا، در آغاز مذاکرات، مرا تقریباً ترساند زیرا بی‌مقدمه نقشه‌ای از کیفش درآورد و آن را، همراه با یادداشت مفصلی که به زبان فرانسه تنظیم شده بود، به دستم داد. روی این نقشه قسمت‌هایی از نقاط مرزی که حکومت ایران مایل به

دادن تغییراتی در آن‌ها به نفع ایران است با خطوط روشن ترسیم شده بود. نصرت‌الدوله می‌خواست قول قبلی از من بگیرد که هنگام طرح دعاوی ایران در کنفرانس صلح پاریس، از خواسته‌های دولت متبوعش پشتیبانی کنم. آن حالت ترس خفیف که با دیدن این نقشه عارضم شد، بی‌جهت نبود زیرا در همان نگاه اول پی بردم که لااقل دو فقره از تغییرات مورد نظر، متضمن توسعه قلمرو ارضی ایران به ضرر دو همسایه شمالی و غربی‌اش (روسیه و عثمانی) است. تردیدی ندارم که این قسمت از توقعات حکومت ایران در عمل به اشکالاتی مهم برخورد خواهد کرد زیرا بعید به نظر می‌رسد که دولت‌های ذینفع با چنین تغییراتی موافقت کنند و اصلاح خطوط مرزی (به نحوی که ایرانیان طالبند) روی هم رفته انجام نشدنی است.

پیشنهاد اول نصرت‌الدوله مربوط می‌شد به اصلاح خطوط مرزی ایران در ناحیه غرب کشور که لازمه‌اش بریدن بخشی کلان از خاک کردستان عثمانی و الحاق آن به کردستان ایران است. نقطه شروع این تغییرات، غرب دریاچه ارومیه است که دامنه‌اش درست به قلب و مرکز کردستان عثمانی کشیده می‌شود.

نسبت به این بخش از خواسته‌های ایرانیان، به حضرت والا گفتم: تا جایی که به خاطر من هست منطقه‌ای که ایشان خواستار الحاقش به ایران هستند، در طول چندین قرن متوالی، همیشه در اختیار و تصرف ترک‌ها بوده است و مشکل بتوان آن را به ایران باز گرداند. به حقیقت، بخش عمده‌ای از همین منطقه که روی نقشه حضرت والا به عنوان «منطقه مورد نظر ایران» مشخص شده، هرگز در تاریخ معاصر جهان بخشی از خاک ایران را تشکیل نمی‌داده تا بشود مدعی استردادش شد. این خط مرزی که حضرت والا اکنون پیشنهاد می‌کند، خیلی فراتر از آن مرزی است که اندکی پیش از آغاز جنگ جهانی، میان دولتین ایران و عثمانی تثبیت شده بود.

وزیر امور خارجه ایران در تایید ادعای حکومتش اظهار داشت که در منطقه مورد نظر قبایلی از اکراد ایرانی زندگی می‌کنند که به حسب عادت محل سکونت ثابتی ندارند یعنی چادر نشینند و تابستان‌ها و زمستان‌ها گاهی این طرف و گاهی آن طرف مرز به سر می‌برند.

جواب دادم در این باره فکر خواهیم کرد ولی بهتر است ایشان از همین حالا بدانند که شخصا هیچ گونه امیدی به تحقق این قسمت از خواسته‌های ایرانیان ندارم.

بخش دوم از پیشنهاد نصرت‌الدوله (برای اصلاح خطوط مرزی ایران) به اراضی مهمی از شمال رودخانه ارس چشم دارد که همگی در حال حاضر جزء خاک روسیه است. این قسمت از خواسته‌های ایرانیان، اگر تحقیق یابد، قسمت‌های وسیعی از خاک قفقاز را که حد غربی آن در حوالی خاک ایروان، و حد شرقی‌اش در جنوب بادکوبه (مشرف به دریای خزر) است، ضمیمه خاک ایران خواهد کرد. فیروز میرزا برای توجیه این قسمت از خواسته‌های حکومتش دلیل آورد که مناطق مورد نظر شامل خاک‌هایی است که بستر رود ارس از میانش می‌گذرد.

در این مورد هم ، مثل مورد قبلی ، گوشه زدم که همسایگان شمالی و غربی ایران بعید است این اصلاحات مرزی را با نظر مساعد تلقی کنند .

بخش سوم از تغییرات مرزی که حضرت والا درباره اش توضیحات اضافی نداد ولی با یک نگاه به نقشه‌ای که تسلیم کرده بود می‌شد دید همان اندازه غیرقابل دفاع است که دو پیشنهاد قبلی ، مربوط می‌شد به تغییر مرز کنونی ایران در شرق خراسان به نحوی که قسمت مهمی از خاک‌های ترکستان روس (ماوراءالنهر) در امتداد مرو و رودخانه مرغاب جزء خاک ایران گردد .

اگر این پیشنهادها نمونه‌ای از توقعات و خواسته‌های هیئت نمایندگی ایران باشد که می‌خواهند تسلیم کنفرانس صلح پاریس بکنند و اگر از ما انتظار دارند که از چنین خواسته‌هایی پشتیبانی کنیم ، بدبختانه می‌توان پیش‌بینی کرد که دچار یاس و ناکامی شدید خواهند شد .

در این دیدار ، نصرت‌الدوله فیروز ، یک یادداشت رسمی درباره‌ی دعاوی ارضی ایران به لرد کرزن تسلیم کرد . در این یادداشت آمده بود :^{۱۰}

کلیه‌ی این اراضی و اصلاحات مرزی درخواست شده ، مبنی بر دلایل زیر است :

۱- کلیه‌ی این اراضی در گذشته متعلق به ایران بوده و بعداً به وسیله‌ی دیگران اشغال شده است .

۲- ملاحظات نظامی و جغرافیایی ، الحاق مجدد این زمین‌ها را به خاک ایران ایجاب می‌کند .

۳- وضع ایالات و عشایری که در صفحات مرزی سکونت دارند در نظر گرفته شده است .

۴- خود مردمان این مناطق بر اثر علایق نژادی و تاریخی و نیز ، به علت اشتراک مذهب و زبان و اخلاق و روحیات ، قلباً آرزو دارند دوباره به خاک ایران بپیوندند .

اغلب مناطقی که در مجاورت مرزهای کنونی ایران قرار دارند ، در گذشته‌ای دور یا نزدیک بخشی از سرزمین ایران را تشکیل می‌داده‌اند و جدا شدن آن‌ها از خاک کشور اصلی ، تنها به علت سوء استفاده از قدرت امکان‌پذیر شده است . جنگ ، تجاوزات مرزی ، و وقایعی از این قبیل ، به دول همسایه فرصت داده است تا این مناطق را از ایران جدا کنند .

مع‌الوصف ، با مسلم بودن این نکته که دولت شاهنشاهی ایران ابداً قصد توسعه ارضی ندارد و تنها هدفش اصلاح خطوط مرزی و جبران تجاوزات گذشته است ، نیز با توجه به این حقیقت که اولیای ایران ابداً در این خیال نیستند خواسته‌ها یا ادعاهایی

پیش بکشند که منجر به تولید اشکال برای دولت‌های دیگر یا خودشان گردد، تصمیم بر این شده است که دعای ارضی ایران به ساده‌ترین و محدودترین شکل آن تقلیل یابد و از این جهت است که حکومت شاهنشاهی ایران تحلیل خلاصه‌ای از نظرات خود را به شرح زیر مقتضی می‌داند:

۱- در غرب کشور، دولت ایران آن قسمت از باریکه مرزی را که اغلب چراگاه گوسفندان و احشام ایلات چادرنشین ایرانی است برای خود مطالبه می‌کند. این چادرنشینان در فصول مختلف سال گاهی به این طرف و گاهی آن طرف مرز به سر می‌برند. ملحق شدن این نوار ارضی به خاک ایران، مرزهای غربی کشور را تا حدودی به وضع طبیعی آن‌ها، به همان نحو که در زمان‌های سابق بوده، می‌رساند. از آن طرف، تذکر این نکته نیز لازم است که نوار مرزی مزبور از آب‌های جبال ایران مشروب می‌شود و ماهیت زمین و آداب و روحیات ساکنان آن نشان می‌دهد که این منطقه همواره جزئی لاینفک از خاک ایران بوده است. الحاق این باریکه ارضی به ایران، ضمناً متضمن فایده دیگری هم هست و آن خاتمه دادن به مناقشاتی است که ممکن است اشکالاتی در روابط ایران و همسایگانش ایجاد کند. نیز به مشاجراتی که معمولاً در نتیجه تجاوزات مرزی ایلات چادرنشین پیش می‌آید و به عواقب ناشی از این گونه تجاوزات، برای همیشه پایان داده خواهد شد.

۲- در منطقه شمال کشور، دولت ایران به مطالبه بخش کوچکی از ایروان و ناحیه نخجوان و زمین‌های مجاور آن تا محل به هم پیوستن رودخانه‌های کر و ارس، به نحوی که سرتاسر منطقه مغان در داخل مرزهای ایران قرار گیرد، قانع است. اهالی این منطقه تقریباً همگی مسلمان هستند و اشتیاق خود را برای پیوستن مجدد به ایران، بارها ابراز کرده‌اند.

علاوه بر این، تا موقعی که این منطقه حساس مرزی به خاک ایران ملحق نشده، مرزهای آذربایجان ایران هیچ‌گونه امنیتی نخواهد داشت و چه بسا که در نتیجه بروز حوادث احتمالی که اغلب، از کانون‌های واقع در ماوراء ارس سرچشمه می‌گیرد، به خطرات گوناگون دچار گردد.

۳- از سمت ترکستان [خوارزم و فرارود]، مرزهای ایران به همین وضع کنونی یعنی از مصب رودخانه اترک آغاز خواهد شد و در امتداد همین رود ادامه خواهد یافت. به این ترتیب، قسمت‌هایی از خاک ترکمنستان که در گذشته به تدریج از خاک ایران جدا و به قلمرو ارضی روسیه تزاری ملحق شده است، دوباره به ایالات استرآباد (گرگان) و خراسان منضم خواهد شد. این خط مرزی پس از پیمودن مسیری که در امتداد بخشی از رودخانه اترک قرار دارد تقریباً به طور مستقیم به سمت مرو پیش خواهد رفت و چنان از حومه این شهر رد خواهد شد که خود شهر در درون سرزمین

ایران قرار گیرد. سپس در امتداد مسیری که موازی رودخانه مرغاب است تا مرز شمالی افغانستان ادامه خواهد یافت. ملحق شدن این ناحیه به خاک ایران، مشکلاتی را که ایالت خراسان به علت نداشتن آب کافی همیشه با آن روبرو بوده یکباره حل خواهد کرد و در همان حال این ایالت بزرگ ایران را از تاخت و تاز دائمی ترکمانان مصون خواهد داشت. اهالی این منطقه که قرن‌های متمادی جزء سکنه ایران بوده‌اند آرزوی باطنی خود را که پیوستن مجدد به خاک مادر وطن باشد هرگز مخفی نکرده‌اند.

۴- در بخش شرقی خراسان تغییرات عمده در مرزهای خاوری ایران صورت نگرفته است جز این که خطوط سرحدی میان ایران و افغانستان تاکنون با دقت کامل تعیین نشده و میله‌ها و سایر علائم مرزی هنوز نصب نگردیده است. اما همین غفلت جزئی به افغان‌ها اجازه داده است نسبت به خاک ایران مرتکب تجاوزات کوچک مرزی گردند. از این‌رو، دولت ایران مصلحت طرفین را در این تشخیص می‌دهد که کمیسیونی برای تعیین خطوط مرزی میان ایران و افغانستان تشکیل گردد. اعضای این کمیسیون به طبع باید از مناطق سرحدی میان دو کشور دیدن کنند و پس از نصب میله‌ها و سنگ‌چین‌های لازم، با حضور خود افغان‌ها، خطوط دقیق مرزی میان دو کشور را تعیین کنند و به تجاوزات نامشروعی که در گذشته نسبت به خاک ایران صورت گرفته است پایان بخشند.

۵- نسبت به ایالت سیستان، خط مرزی کنونی که در سال ۱۹۰۴ کشیده شده، مبنی بر هیچ‌گونه دلیل یا اساسی منطقی نیست. به حقیقت زمین‌های واقع در آن سوی رودخانه هیرمند، تا پیش از این تاریخ (۱۹۰۴) تحت تملک رسمی ایران بوده است ولی از آن تاریخ به بعد، از ایران مجزا و به افغانستان واگذار شده است. از این جهت، اقتضای حق و عدالت همین است که رودخانه هیرمند تا بند کمال‌خان، مرز رسمی میان ایران و افغانستان شناخته شود و از بند کمال‌خان به آن طرف، مرز دو کشور به خط مستقیم تا کوه ملک سیاه ادامه یابد.

با توجه به نکات بالا و نیز با در نظر گرفتن این موضوع که نسبت به تقسیم آب‌های هیرمند هنوز هیچ‌گونه توافق قطعی میان ایران و افغانستان صورت نگرفته، همین کمبود آب در فصل تابستان قسمت اعظم ایالت سیستان را به دشت‌ها و زمین‌های لم‌یزرع تبدیل می‌کند در حالی که لازمه حق و انصاف همین است که آب‌های رودخانه هیرمند به‌سویه میان ایران و افغانستان تقسیم شود به این معنی که نیمی از این آب‌ها خاک سیستان و نیمی دیگر اراضی افغانستان را مشروب کند.

حکومت ایران برای رساندن مرزهای ایالت سیستان به حدود طبیعی آن و استرداد زمین‌هایی که در جریان آخرین مرزگذاری میان دو کشور (ایران و افغانستان) از دست رفته است و بطور کلی، برای پایان بخشیدن به مشکلاتی که همیشه در مورد تقسیم آب‌های هیرمند میان دو کشور پیش آمده است، این راه حل را ضرور و اجتناب‌ناپذیر

می‌داند که مرز ایران و افغانستان در این ایالت در فاصله بند سیستان و بند کمال خان ، همان رودخانه هیرمند باشد و از بند کمال خان به بعد ، در امتداد خطی مستقیم ، به کوه ملک سیاه ختم گردد .

تذکر این نکته لازم است که حتی در این صورت هم ، باز قسمتی وسیع از خاک ایران که قبل از آخرین مرزگذاری میان دو کشور جزء ایالت سیستان و بنابراین در تملک ایران بوده است ، کماکان در دست افغان‌ها باقی خواهد ماند .

با توجه به نکات و مطالب مذکور در فوق ، خطوط مرزی جدید ایران باید به نحو زیر ترسیم گردد :

۱- مرز جدید ایران در غرب

خط مرزی جدید در امتداد قلل کهنه ریگ تا دره رودخانه نفت کشیده شود و پس از قطع رودخانه مزبور در طول ارتفاعاتی که نزدیکترین فاصله را با کوهستان‌های باغچه (واقع در دشت دارخرما) دارد ادامه یابد و سپس در امتداد خط الرأس همین جبال از غرب کوه‌های باغچه بگذرد و پس از عبور از ضلع غربی تنگ شفیع خان به رودخانه الوند برسد . خط مرزی مزبور سپس در ناحیه شرقی حاتم میل (گردنه حاتم) و در امتداد خطی مستقیم از سمت راست رودخانه الوند تا نقطه مله مرد آتما (گردنه مردآتما) و قلل کوه‌های قطور و آق داغ و تپه‌های قشقاسیرانی و تنگ قوناقون ادامه خواهد یافت . آن‌گاه مسیر خود را عوض کرده و به سوی رودخانه سیروان فرود خواهد آمد . از آن‌جا مسیر همین رودخانه را تعقیب خواهد کرد تا این که به اواسط آن (که نقطه‌ای است میان قصبه میدان و قالای تیزان) برسد . در اینجا رودخانه سیروان را قطع کرده و به مرز کردستان خواهد رسید . سپس از غرب قصبات شمیران ، طویله ، بیاره ، حلبچه خواهد گذشت و همه این مناطق (واقع در درون مرزهای جدید) به ایران واگذار خواهد شد .

به این ترتیب ، خط مرزی جدید از قالای تیزان متوجه کوه سگرمه داغ خواهد شد و پس از گذشتن از قله آن ، خط تقسیم آب‌های این کوه را دنبال خواهد کرد به نحوی که شهرهای سلیمانیه ، گوی سنجق ، نوچاه ، برادوست ، و بالاخره قصبه اباقه ، مجدداً به خاک ایران ملحق گردد . سپس در امتداد مسیری که از خط الرأس کوه مزبور (سگرمه داغ) می‌گذرد ، به کوه شوان خواهد رسید و پس از گذشتن از آن به نحوی که گوی سنجق در سمت شرق و اربیل در سمت غربش قرار گیرد به کوه سفنداغ خواهد رسید و از آنجا به بعد مسیر رودخانه داراب را تا محلی که این رودخانه به زاب علیا می‌پیوندد تعقیب خواهد کرد . خط مرزی جدید چند فرسخ دورتر ، در راستای شمال ، به خط الرأس کوه برات داغ می‌رسد و پس از طی درازای آن در امتداد کوه‌های سورداغ (کوه سرخ) و پریس داغ ، به سمت مسیری که در شمال غرب این کوه‌هاست منحرف می‌شود و پس از عبور از کوه کوکی به قله کوکو بلند می‌رسد . از اینجا به بعد در راستایی که از کوه چوخ داغ می‌گذرد و سلخانه را درون خاک‌های ایران قرار

می‌دهد ، به قله کوه قالاای دیزه (قلعه سیاه) خواهد رسید و پس از عبور از دشت‌های محمودیه و سارا (سرا) که هر دو جزء خاک ایران می‌شوند در جوار منطقه اوانجیق به علامت مرزی شماره ۱۲۳ (واقع در راستای مرکز کنونی) وصل خواهد شد . از این نقطه به بعد ، تا کوه آرات ، هیچ‌گونه تغییری در خط مرزی داده نخواهد شد .

۲- خط مرزی جدید میان ایران و قفقاز

این خط از آرات بزرگ شروع شده و از خط الرأس کوهستان‌های مرزی چنان رد خواهد شد که ناحیه شارور در آن سوی مرز ایران قرار گیرد . سپس در امتداد قله کوه‌های دارالاکوز (الاکوز تنگ) و قراباغ پیش خواهد رفت به نحوی که سرتاسر حوضه رود ارس منضم به خاک ایران گردد .

خط مرزی جدید سپس از دهکده آفتالو که آغاز دشت مقابل است به خط مستقیم متوجه دهکده قراقویون (میش سیاه) خواهد شد که در ملتقای رودخانه‌های کر و ارس قرار دارد و امتداد این رودخانه را تا مصب آن در دریای خزر دنبال خواهد کرد .

۳- مرز جدید میان ایران و ترکستان

خط مرزی جدید چیزی جز همان بستر واقعی رودخانه اترک نیست که از سرچشمه این رود آغاز می‌شود و در امتداد مرز کنونی تا کوه دوشاخ پیش می‌رود . سپس دهکده فیروز را دور زده به خط مستقیم به ناحیه بایرام علی می‌رسد به نحوی که شهر مرو در داخل خاک ایران قرار می‌گیرد و از آنجا در امتداد رودخانه مرغاب به مرز افغانستان می‌رسد .

قطع نظر از لزوم اصلاحات مرزی در این قسمت از سرحدات خراسان و ترکستان ، حکومت ایران جلب توجه مقامات بریتانیا را به این موضوع لازم می‌داند که روس‌ها در گذشته ، مقاوله‌نامه‌هایی برای تقسیم آب‌های مرزی به ایران تحمیل کرده‌اند که منشأ اشکالات عمده برای اهالی مرز نشین این منطقه شده است . از این جهت دولت ایران امیدوار است مقاوله‌نامه‌های مزبور مورد تجدید نظر قرار گیرد و ترتیبی داده شود که مسائل ناشی از آن‌ها به نحوی عادلانه حل گردد .

پیوست یادداشت شماره‌ی ۸۴۶

۱- آذربایجان قفقاز در محدوده‌ای که هیات نمایندگی آن کشور در عرض حال رسمی خود به کنفرانس صلح پاریس (و در نقشه‌های ضمیمه این یادداشت) نشان داده ، برای همیشه از قلمرو ارضی روسیه جدا می‌شود .

۲- جمهوری آذربایجان که از ۲۸ مه ۱۹۱۸ بوجود آمده است به عنوان دولتی آزاد ، مستقل و دموکراتیک که پایتختش بادکوبه است ، به رسمیت شناخته خواهد شد . جمهوری جدید ، رئیس‌جمهوری که منتخب مردم است و پارلمانی که طبق قانون اساسی کشور (مصوب مجلس مؤسسان) بوجود آمده است ، خواهد داشت . اعضای

پارلمان آذربایجان را خود مردم آذربایجان در انتخابات عمومی تعیین خواهند کرد و حکومت کنونی آن کشور در صدد است به محض خاتمه انتخابات، مجلس را افتتاح کند.

۳- جمهوری دموکراتیک آذربایجان با همسایه بلافاصل خود کشور شاهنشاهی ایران پیوندهای نزدیک سیاسی و اقتصادی برقرار خواهد کرد و این پیوندها در چهارچوب کنفدراسیونی خواهد بود که شکل و شالوده آن و نیز، وسایل تحقق یافتنش، پس از بحث و تبادل نظر میان حکومت‌های ایران و آذربایجان تعیین خواهد شد. توافقنامه حاصل میان طرفین (در این زمینه) باید به تصویب پارلمان هر دو کشور برسد. ولی جمهوری دموکراتیک آذربایجان از هم اکنون اعلام می‌دارد که روابط خارجی دولتی یکی خواهد شد و وزارت خارجه واحدی سیاست خارجی هر دو کشور را اداره خواهد کرد.

۴- جمهوری آذربایجان برای تحقق بخشیدن به اهدافی که در بندهای ۱ و ۲ این بیانیه تشریح شده است - اعلام رسمیت کشور جدید، حفظ استقلال این کشور و تضمین تمامیت ارضی‌اش در مقابل هر نوع تجاوزی که ممکن است صورت گیرد - و نیز برای توسعه نیروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و نظامی کشور نوبنیان - کمک و همکاری بریتانیای کبیر را، به همان نحو که در دسترس ایران قرار گرفته، صمیمانه خواستار است.

توضیح متمم - نکات چهارگانه فوق ارتباط نزدیک به هم دارند و لازم است که از طرف هیئت نمایندگی آذربایجان به اطلاع مقامات صلاحیت‌دار برسند.

روز هفدهم نوامبر (۲۵ آبان ماه ۱۳۹۸)، وزیر امور خارجه‌ی ایران در نامه‌ای به وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، یادداشت مفصل زیر را در رابطه با یادداشت محرمانه‌ی چهار روز پیش خود (۱۳ نوامبر / ۲۱ آبان ماه)، به وی تسلیم کرد: ^{۱۱}

جناب آقای وزیر

پیرو مذاکراتی که در سیزدهم ماه جاری (نوامبر) با عالی‌جناب داشتم و در ضمن آن خواسته‌های دولت متبوعم را درباره اصلاحات مرزی مورد نظر به اطلاع‌تان رساندم، تصور می‌کنم در خصوص یادداشتی که همان روز، محرمانه خدمتان تقدیم کردم، باید کمی مفصل‌تر صحبت کنم و جزئیات آن را برایتان توضیح دهم.

در پرتو این توضیحات، عالی‌جناب بهتر می‌توانید نسبت به خواسته‌های ایران که کاملاً معتدل و عادلانه است، قضاوت کنید و پس از وقوف بر اصل موضوع، نقطه نظرهای دولت بریتانیا را راجع به آن خواسته‌ها (که در دور بعدی مذاکراتمان مطرح

خواهد شد) با دقت و احاطه بیشتری تنظیم فرمایید .
این تبادل نظر دوستانه ضمناً به دوستدار اجازه می‌دهد تا به حمایت بسیار
پرارزش نماینده شما در کنفرانس صلح ، موقعی که عرض حال هیات نمایندگی ایران
در آنجا مورد بررسی قرار گرفت ، متکی باشم .
از این جهت اجازه می‌خواهم در مقدمه این یادداشت نظر عطف و خیرخواهانه
عالی‌جناب را به دلایل دولت متبوعم که در عرض حال مربوط به استرداد اراضی در
غرب و شمال کشور و در سمت ایالت ترکستان [خوارزم و فرارود] ذکر شده است
جلب کنم و توضیحاتی که اکنون به عرضتان می‌رسانم خیلی مفصلتر و جامع‌تر از آن
نکاتی هستند که در توجیه همین درخواست‌ها چندی قبل خدمتان تقدیم شد و از
مضمونش لابد استحضار کامل دارید .
عالی‌جناب به حقیقت از این نکته بی‌اطلاع نیستید که حقوق و دعاوی ایران بر این
سرزمین‌ها به طور کلی مبنی بر دلایل زیر است :

۱- تملک قبلی

اغلب این سرزمین‌ها تا همین اواخر جزء قلمرو ارضی ایران بوده است و فقط در
نتیجه جنگ‌های خونین ، یا تهدیداتی که بدبختانه مؤثر واقع شده ، از چنگ کشور ما
بدر رفته است .

۲- یگانگی نژاد و مذهب و زبان و آداب و سنن

اکثریتی بزرگ از مردمان این مناطق به زبان فارسی صحبت می‌کنند و مذهبشان
دین اسلام است .

۳- ملاحظات جغرافیایی و سوق الجیشی

هر بار که ایران توانسته است به ایجاد وحدت ارضی نایل گردد و مرزهای خود را
به حدود طبیعی آن‌ها برساند ، این سرزمین‌ها در داخل خاک ایران بوده و بخشی از
قلمرو ارضی کشور ما را تشکیل می‌داده است .

۴- لزوم توجه به وضع عشایر مرزی و کوچیدن‌های دائمی آن‌ها

به حقیقت بیشتر در همین نواحی مرزی است که عشایر به تولید فتنه و آشوب و
تاخت و تاز و یغماگری اشتغال دارند . کار دائم آن‌ها همین است که از نقطه‌ای به نقطه
دیگر بکوچند و از اجرای مقررات و تعهداتی که اقامت داریم در محلی ثابت بر ایشان
ایجاد می‌کند شانه خالی کنند . اما اگر این مناطق یکباره به ایران واگذار شود ، این
وضع نامطلوب پایان خواهد یافت و نهیب‌ها و غارت‌های مداوم که زندگی آرام
شهرنشینان این مناطق را عملاً مختل ساخته است از بین خواهد رفت .

۵- عجز و ناتوانی قبایل مورد بحث از تشکیل دولت‌های مستقل

وقتی که هیچ دولت بزرگ حاضر نیست سرپرستی این مناطق را قبول کند یا این که نیروهای نظامی مکفی برای حفظ آرامش در آن جاها مستقر سازد، سکنه شهرهای این مناطق قهرا به کشوری روی می‌آورند که با وی پیوندهای بسیار محکم قومی، و مخصوصا علایق محکم تاریخی، دارند.

۶- اشتیاق و علاقه خود مردمان این نواحی برای پیوستن به ایران این اشتیاق برای بازگشت به دامن مادر وطن، در مواردی متعدد ابراز شده است. منجمه خواست‌های مکرر سکنه نخجوان (در قفقاز) و مردمان سرخس (در ترکستان). نیز عرضحال صریح بعضی از رؤسای مذهبی و معاریف کردستان. پس از ذکر ملاحظات و دلایل کلی در تایید حقانیت دعای دولت متبوع که خواستار الحاق مجدد این سرزمین‌های ربوده شده به خاک ایران هستند، اکنون اجازه می‌خواهم خصوصیات هر یک از نواحی مورد بحث را به طور خلاصه بیان کنم. اول از کردها شروع می‌کنم:

(الف) - کردها

[کردها] به تعداد کثیری ایلات و عشایر بومی تقسیم شده‌اند که همگی نسبت به هم حسادت و هم‌چشمی دارند. این اقوام کرد هرگز در گذشته تشکیل ملت نداده‌اند و بعید است که در آتیه بتوانند از این امکان برخوردار گردند یا این که در داخل یک واحد سیاسی تشکل یابند.

بازگشت این مناطق کردنشین به ایران، یعنی به کشوری که نفوذش میان عشایر کرد با تاثیر و قوتی محسوس اعمال شده و آثار و نتایج مفید خود را در تلطیف روحیات آن عده از کردها که در مناطق مکرری، گروس، و صحنه، تخت قاپو شده‌اند به نحوی آشکار نشان داده، خود می‌تواند راه حلی برای این مسئله دشوار باشد. مخصوصا از این لحاظ که بسیاری از اقوام و عشایر کرد هم اکنون در سراسر ایران زمین پراکنده‌اند. کردها هرگز زیر سلطه ارمنیان نخواهند رفت. به عکس، یگانگی نژاد و مذهب و زبان و علایقی که از این سه رهگذر با ایرانیان دارند، آن‌ها را به طبع به ایران نزدیک خواهد کرد.

(ب) - وضع ایالات و ولایات قفقاز واقع در آن طرف رود ارس

کلیه این ایالات و شهرها، پس از جنگ‌های طولانی و مقاومت‌های دردناک (که خود انگلستان حامی و پشتیبان آن‌ها بوده) سرانجام از چنگ ایران بدر آمده و به دست روسیه تزاری افتاده است. تاریخ نشان می‌دهد که این سرزمین‌ها مهد ظهور دین زرتشت بوده و همیشه جزء لاینفک ایران به شمار می‌رفته است. ساکنان این نواحی هنوز هم پس از یک قرن جدایی از ایران، صفات و خصایل ایرانی و ویژگی‌های تبار دیرین خود را حفظ کرده‌اند و به استثنای اقلیتی ناچیز همگی مسلمان هستند.

احساسات و عواطف ایرانی خود را هرگز از دست نداده‌اند و همگی با شور و ایمان آتشین به مذهب شیعه که دین رسمی ایرانیان است اعتقاد دارند. در این زمینه ارقامی را که منابع روسی منتشر کرده‌اند و محتوای آن‌ها چندان به نفع ما هم نیست، برای اثبات حرف خود گواه می‌آورم. از کل جمعیت قفقاز که تعدادشان در این آمار ۳/۲۷۱/۰۰۰ تن ذکر شده است، ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر آن‌ها از تیره «تات» ها هستند که به نژاد پاک ایرانی تعلق دارند. ۱/۱۴۰/۰۰۰ تن از اقوام و قبایل تاتار هستند که مانند تات‌ها، مسلمان و غالباً شیعی مذهبنند. بقیه از تیره‌ها و نژادهای ناهمگون ارامنه، گرجی‌ها، و چرکس‌ها - ترکیب شده است.

از این‌ها گذشته، اهالی این مناطق، مخصوصاً سکنه نخجوان، قبلاً هم تمایل خود را برای بازگشت به ایران اعلام کرده‌اند. لذا طبق همان اصولی که در کنفرانس صلح پاریس اعلام و در عقد کلیه معاهدات صلح تاکنون رعایت شده است، حق و عدالت هر دو چنین حکم می‌کند که کلیه این ایالات و ولایات واقع در قفقاز که سابقاً مال ایران بوده، دوباره به ایران مسترد گردد و بر مبنای همان اصولی مسترد گردد که آژانس و لرن را به فرانسه و ایالات یوگسلاوی را به صربستان باز گردانده است.

(ج) - ایالات و ولایات ماوراء قفقاز

[سرزمین قفقاز] از دیرباز متعلق به ایران بوده و از کانون‌های مهم ملیت ایرانی به شمار می‌رفته است. عده زیادی از شعراء، سخن‌سرایان، ارباب قلم، دانشمندان، و فیلسوفان ایرانی از این ایالات برخاسته‌اند. زبان پارسی زبان رایج این نواحی بوده است (و هست) و جمع کثیری از اهالی آن، به حسب نژاد و تبار، ایرانی هستند (کردها، تاجیک‌ها، ایرانیان مهاجر، و غیره). مابقی از ترکمانان هستند یعنی به همان منشا و تبار قبیله‌ای تعلق دارند که عشایر و ترکمن‌های منطقه استرآباد (گرگان). این اقوام عشایر ترکمنی صمیمانه‌ترین و پایدارترین روابط قومی را با خویشان و هم‌کیشان خود در آن طرف مرزهای ایران همیشه داشته‌اند.

وزیر امور خارجه‌ی ایران، به دنبال این پیش درآمد گسترده و ارائه‌ی دلایل تباری، تاریخی و...، خواسته‌های دولت ایران را که قرار بود از سوی هیأت نمایندگی کشور در انجمن آشتی ورسای مطرح گردد و لازم بود که دولت بریتانیا از آن‌ها در همایش مزبور حمایت کند، به آگاهی «گری» وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا می‌رساند:^{۱۲}

حقایقی که کوشیده‌ام نکات مهمش را در این‌جا به طور اختصار بیان کنم برای روشن کردن خواسته‌های بسیار معتدل و معقول ایران که عن‌قرب از طرف هیئت نمایندگی کشورم به کنفرانس صلح پاریس عرضه خواهد شد، لازم بود. به همین دلیل خود را موظف می‌دانم مقدمه آن مطالب را یک بار دیگر به طور خلاصه به استحضارتان برسانم، به این امید که از نقطه نظرهای شما راجع به همه این مسائل، مسبوق و از

مساعده‌های دوستانه دولت بریتانیا در شورای عالی کنفرانس صلح، هم‌چنان که قبلاً نیز به ما وعده داده‌اید، برخوردار گردم.

دولت شاهنشاهی ایران با کنار گذاشتن کلیه ملاحظات تاریخی و نژادی که در سطور قبل به عرضتان رسید و با متمرکز کردن مساعی‌اش در زمینه نوسازی کشور و انجام اصلاحات داخلی، ابتدا سودای جهانگشایی در سر ندارد و هیچ در این فکر نیست که مرزهای کنونی کشور را بیش از حد معقول و منصفانه گسترش دهد. حکومت متبوع من طالب هیچ گونه غنائم ارضی نیست و فقط می‌کوشد به آن چند فقره اصلاحات ضرور مرزی که در یادداشت اخیر من و نقشه پیوست آن بیان شده است دست یابد. دولت ایران به اتکاء اطمینان‌ها و تشویق‌های بریتانیای کبیر (مندرج در قراردادی که اخیراً میان دولتین امضا شده) می‌توانست بر ادعاهای موجه خود بیفزاید ولی خوشبختانه چنین خیالی ندارد و فقط به طرح دعاوی زیر اکتفا می‌کند:

(الف) - در مغرب کشور باریکه زمینی را مطالبه می‌کند که قسمت اعظم آن در آخرین باری که مرز ایران و عثمانی طبق عهدنامه ۱۸۴۷ ارزنه الروم تعیین شد، به زور از ایران گرفته شده است. ترک‌ها در آن تاریخ ایران را تهدید کردند که اگر این نواحی به آن‌ها واگذار نشود، بندر محمره [خرمشهر] را از ایران جدا و به قلمرو عثمانی ملحق خواهند کرد. در رابطه با مرز نوین ایران و ترکیه، این نکته شایان تذکر است که خط مرزی جدید در امتداد یک رشته حدود طبیعی که به وسیله سلسله جبال این نواحی مشخص گردیده، پیش خواهد رفت و این خود زنجیره دفاعی مؤثری خواهد بود برای حفاظت ایران در مقابل حملات و تاخت و تازهای عشایری از آن سوی مرز.

(ب) - در شمال کشور، ما فقط طالب بخش کوچکی از ایالت ایروان، کل ایالت نخجوان، و نواحی مجاورش هستیم. این نواحی روی نقشه‌ای که حضورتان تقدیم کرده‌ام با خطی که به ملتقای رودخانه‌های کر و ارس می‌پیوندد مشخص گردیده است. مرز ایران در این ناحیه، امتداد رودخانه کر تا مصب آن خواهد بود. خواسته‌های ایران در این مورد کاملاً موجه و منطقی است، زیرا:

۱- خود ساکنان این نواحی بارها تقاضا کرده‌اند به دامن ایران برگردند و تحت حمایت و سرپرستی میهن قدیمی خود باشند. اگر ایران در طول مدت جنگ و پس از امضای پیمان ستارکه جنگ، از فرستادن قوای نظامی به این نواحی و تصرف آن‌ها خودداری کرده است، تنها به احترام اندرزها و رهنمایی‌های دولت بریتانیا بوده است که ایران را از این کار منع کرده و قول داده است برای کلیه دعاوی ارضی ایران راه‌حل‌های صحیح و عادلانه در کنفرانس صلح پیدا کند.

۲- آسیب‌هایی که به هنگام تعیین مرزهای جدید ایران و روسیه (در سال ۱۸۲۸) به کشور ما وارد شده است باید جبران شود و این امری است مطلقاً ضرور. روس‌ها

در آن تاریخ به جای این که مرزهای طبیعی ایران را به ایرانیان واگذار کنند - که عبارت بود از رودخانه‌های کر و ارس - بخش عظیمی از ایالات مغان و طالش را خودسرانه از خاک ایران بریدند و غصب کردند و بی هیچ گونه دلیل موجه و مشروع ، مردمانی را که به زندگی متحد و رفت و آمدهای دائمی خو گرفته بودند ، از جوار هم پراکنده کردند و با همین عمل در دسرهای بی شمار برای خود و ایرانیان آفریدند . منشاء تمام این مشکلات و در دسرها ، وجود قبایل مرزنشین در این نواحی است که همواره مایلند از اردوهای تابستانی (بیلاق) به اتراق‌های زمستانی (قشلاق) تغییر محل دهند و همین کوچیدن‌ها و جا عوض کردن‌ها دائمی است که منشاء اغتشاش‌ها و غارت‌گری‌های موسمی می‌شود .

(ج) - دولت ایران در نواحی ماوراء خزر چیزی جز امنیت مرزهای خود نمی‌خواهد و می‌کوشد تا ایالت خراسان را از تاخت و تاز دائمی ترکمان‌ها مصون بدارد و به مشکلات کشاورزان ایرانی که ساکن این نواحی هستند پایان بخشد . این مشکلات ناشی از تقسیم غیرعادلانه آب‌هاست که روس‌ها به ایران تحمیل کرده‌اند و اصلاح خط مرزی قدیم ، آن را جبران خواهد کرد . مرزهای جدید ایران و ترکستان مسیر رودخانه اترک را دنبال کرده و تقریباً به خط مستقیم به [شهر] مرو خواهد رسید و از آن‌جا امتداد رودخانه مرغاب را تا مرز شمالی افغانستان خواهد پیمود .

در خاتمه باید اضافه کنم که تذکرات و خواسته‌های کنونی ما درباره مرز شرقی سیستان ، صرفاً بر مبنای این فکر تنظیم شده که تصریح مجدد آن‌ها مورد علاقه بریتانیای کبیر ، یعنی کشوری است که در گذشته بارها برای حل اختلافات مرزی میان ایران و افغانستان داوری کرده است . کشور من باز هم مایل است که بریتانیای کبیر پای میانجی‌گری به میان بگذارد و برای حل این مساله ، به نحوی که مصالح ایران بر مبنایی عادلانه‌تر تضمین شود ، مداخله نماید . می‌توانیم این موضوع خاص را در جزوه‌ی عرض حال جدیدی که عن‌قریب از طرف هیات نمایندگی ایران تسلیم کنفرانس صلح خواهد شد ، بگنجانیم .

چنان که گفته شد ، انگلیس‌ها که به ظاهر متحد ایران به شمار می‌رفتند ، از اعلام پشتیبانی از خواسته‌های سرزمینی به حق ایران ، خودداری کردند . دولت ایران با تکیه بر این اصل که پس از رفع ید غاصب ، مورد غصب ، باید به صاحب آن باز گردد ، خواستار بازپس گرفتن بخش‌هایی از سرزمین‌های ایران بود که دو امپراتوری روس و عثمانی در سال‌های گذشته ، از ایران جدا کرده بودند .

انگلیس‌ها ، از آن می‌ترسیدند که در صورت وحدت هر یک از بخش‌های جدا شده با ایران ، قسمت‌های دیگر نیز به فکر وحدت افتند و در آن صورت ، کوشش‌های چندین و چند ساله انگلیس‌ها در ناتوان‌سازی ایران و جدایی سرزمین‌های خاوری برای ایجاد حایلی میان ایران و

هند، به هدر می‌رفت. از این رو، آن‌ها با بهانه‌تراشی بسیار خنده‌آور، از زیر درخواست به حق دولت ایران، شانه خالی کردند. «گری» وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا در برابر خواسته‌های نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه‌ی ایران، برای پشتیبانی از کوشش‌های ایران برای بازگرداندن بخش‌هایی از سرزمین‌های از دست رفته، به وی می‌نویسد: ^{۱۳}

در ملاقات دیروز، به حضرت والا گفتم که در عرض چند روز گذشته، تقاضاهای ایران را با کمال دقت مورد بررسی قرار داده‌ام و اکنون خیال دارم نظرات خود را نسبت به فرد فرد آن‌ها با صراحت مطلق ابراز دارم. به عقیده من اولین نماینده ایران در کنفرانس صلح پاریس، مشاور الممالک، به علت توقعات ارضی افراطی که در تابستان امسال تقدیم کنفرانس صلح کرد، شانس هر نوع موفقیتی را که احتمال می‌رفت در این باره نصیب ایران گردد از بین برد. و اگر آن خواسته‌ها در یکی از جلسات کنفرانس برای مطالعه و اظهار نظر جدی مطرح می‌شد، تردیدی ندارم که همه نمایندگان به مفادش می‌خندیدند و سرتاپای عرض حال ایران را مسخره می‌کردند. گرچه پیشنهادهایی که در یادداشت اخیر حضرت والا مندرج است با پیشنهادهای مشاور الممالک خیلی فرق دارد، ولی باز هم خود را مکلف می‌دانم به جناب ایشان بگویم که شانس قبول شدن این پیشنهادهای هم، در شکل فعلی شان، خیلی کم است. اگر حکومت ایران مایل است این پیشنهادهای را به مسئولیت کامل خود تقدیم کنفرانس صلح پاریس بکند، من حق هیچ گونه مداخله یا مخالفت با عمل آن‌ها را ندارم و این حقی است که هیات نمایندگی ایران دارد و می‌تواند از آن استفاده کند. عرض حال کنونی، در نظر اعضای کنفرانس، به منزله بیانیه‌ای که آرزوهای ملی و سیاسی ایرانیان برای توسعه قلمرو ارضی شان در آن اعلام شده، تلقی خواهد شد و اعضای هیات نمایندگی ایران می‌توانند تمام آن استدلال‌هایی را که حضرت والا در یادداشت اخیرشان (خطاب به من) پیش کشیده‌اند، توأم با هر نوع استدلال اضافی دیگر، در حضور نمایندگان مجمع عمومی کنفرانس صلح اقامه کنند. خود من، نه می‌توانم و نه، چنین تمایلی دارم که حضرت والا یا هیات نمایندگی ایران را از چنین اقدامی باز دارم. اما از آن طرف، این نکته را هم باید با کمال صراحت به ایشان یادآوری کنم که قسمت عمده دعاوی و خواسته‌های ارضی که ایشان در یادداشت خود طرح کرده‌اند طوری است که در اوضاع و شرایط فعلی جهان، پشتیبانی کردن از آن‌ها عملاً برای ما غیرمقدور است و بنابراین خود حضرت والا باید نوعی تعادل میان این دو کفه متضاد ایجاد کنند که در یک طرف آن تسلیم فهرست کامل آرزوها و خواسته‌های ملی ایران به یک چنین مجمع جهانی (کنفرانس صلح پاریس) قرار دارد بی‌آن که تعهدی از جانب ما نسبت به پشتیبانی از آن‌ها شده باشد و در طرف دیگر، امتیازاتی است که از تسلیم عرض‌حالی ملایم‌تر، با قول حمایت ما پشت سرش، عاید کشورشان خواهد شد.

کرزن، سپس خواسته‌های ایران را «به ترتیب جغرافیایی (از خاور به باختر)، مورد بررسی قرار می‌دهد، در حالی که پاسخ آن‌ها را بدون نیاز به هرگونه مطالعه‌ای، از پیش می‌دانست:»^{۱۴}

اول از اصلاحاتی که در مرزهای شرقی ایران (ناحیه سیستان) پیشنهاد شده بود شروع کردم و به نصرت‌الدوله گفتم پیشنهادهای ایشان، اگر اجرا شود، ناحیه وسیعی از خاک افغانستان را ضمیمه خواهد کرد.

حضرت والا اظهار داشت که ابدأ در این خیال نیست این قسمت از اصلاحات مورد نظر را در مجمع عمومی کنفرانس مطرح سازد و منظورش فقط این است که آن‌ها را به طور خصوصی، عیناً مثل یک موضوع خانوادگی، میان ایران و انگلستان مورد بحث قرار دهد و اگر توانست به توافقی درباره‌شان برسد. از این جهت حاضر است این قسمت از خواسته‌های ایران را از متن عرضحال بردارد و راجع به آن بعداً وارد مذاکره مستقیم با حکومت انگلستان گردد.

جواب دادم: ایشان کاملاً حق دارند به همین نحو عمل کنند گرچه با علم و اطلاعی که شخصاً از مساله سیستان و از رویه حکومت افغانستان نسبت به آن دارم، بسیار بعید می‌دانم که افغان‌ها برای تحقق بخشیدن به آمال ایرانیان در این زمینه روی خوش نشان دهند و مقاصد حضرت والا را برآورده کنند.

قسمت بعدی پیشنهاد حضرت والا که باز توسعه قلمرو ارضی ایران را در برداشت، مربوط می‌شد به ایالت ترکستان روس. توقعات ایرانیان در این زمینه، شامل بخش مهمی از ایالت ترکستان می‌شود که از نزدیکی‌های عشق‌آباد شروع و به قصبه کوشک می‌رسد و اگر قبول شود شهرهای لطف‌آباد، تجند، سرخس، مرو، ویلیتان را جزء خاک‌های ایران قرار خواهد داد.

از وزیر خارجه ایران سوال کردم: آیا ایشان حقیقتاً فکر می‌کنند که دادن چنین پیشنهادی به کنفرانس صلح پاریس کوچک‌ترین فایده‌ای برای ایران داشته باشد؟ مناطقی که ایران درخواست می‌کند در حال حاضر تحت اشغال نظامی بالشویک‌ها یا افغان‌ها یا هر دوی آن‌هاست. اظهار نظر درباره روابط فعلی یا آتی اینان دشوار است و گرچه در حال، روس‌ها و ترکمن‌های ساکن ماوراء مرز از طرف دیگر، روی تقسیم آب رودخانه‌هایی پیش می‌آید که سرچشمه‌شان در داخل خاک ترکستان است ولی خاک خراسان از آن‌ها مشروب می‌شود و گرچه ممکن است لحظه کنونی برای طرح خواسته‌های کشورش مناسب نباشد، اصل دعاوی ایران هم از نظرگاه منطق و هم از لحاظ کشورداری، کاملاً موجه است.

جواب دادم: متأسفانه هیچ کدام از این دو دلیل در مقابل نیروهای مسلح عظیمی

که دشمن در این نواحی مستقر کرده، شمر ثمر نیست و شخصا بر این عقیده‌ام که اصرار حکومت ایران که مایل است خط آهن مفروض تهران - مشهد را به لطف‌آباد (واقع در ترکمنستان روس) وصل کند، خبطی است بس بزرگی.

کرزن برای به بیراهه کشیدن وزیر امور خارجه‌ی ایران درباره خواسته‌های مرزی، به وی می‌گوید: ^{۱۵}

کشور متبوع ایشان از اعضای رسمی جامعه ملل است و بنابراین حکومت ایران همیشه می‌تواند هر نوع ادعایی را که نسبت به اصلاح مرزهای خود دارد به این سازمان ارجاع کند.

نصرت‌الدوله که از پشتیبانی انگلیس‌ها برای رسیدن به خواسته‌های مرزی خود در خاوران مایوس می‌شود، برای این که دست بر روی «رگ خواب» انگلیس‌ها بگذارد، به کرزن می‌گوید: ^{۱۶}

ایا بهتر نیست حکومت ایران بی‌درنگ سر مذاکرات مستقیم را در این زمینه با افغان‌ها و بلشویک‌ها باز کند؟

به نظر من، راهی که ایشان پیشنهاد می‌کنند با آن درخواست‌هایی که اخیرا از ما کرده‌اند دایر بر این که مرزهای ایران را در این منطقه از آسیب دشمنان ارثی (روس‌ها و افغان‌ها) حفظ کنیم مغایرت کامل دارد و اگر ایشان جدا در این خیال هستند که سر مذاکرات رسمی را با دشمنان قدیمی ایران باز کنند، آن وقت دیگر نباید تعجب داشته باشند اگر ما هم تصمیم بگیریم که قوای انگلیسی مقیم خراسان را که تحت فرماندهی ژنرال مالینسن است و در این اواخر بر شماره نفراش افزوده‌ایم تا بتواند از مرزهای شرقی ایران دفاع کند، از ایالت مزبور فراخوانیم.

بخش سوم درخواست‌های مرزی ایران، مربوط به منطقه‌ی قفقاز بود. نصرت‌الدوله در دیدارهای خود با کرزن به وی گفته بود که: ^{۱۷}

ادعای ایران شامل خاک‌ها و مناطقی است که بستر رودخانه ارس را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر بستر تمام آن رودخانه‌هایی را که از شمال قفقاز سرچشمه می‌گیرند و به رودخانه اصلی می‌پیوندند.

«کرزن» درباره‌ی این درخواست به حق ایران که در برابر آن چه که روسیان از ایران غارت کرده بودند، بسیار فروتنانه بود، گفته بود: ^{۱۸}

به حضرت والا تذکر دادم که مفهوم ایشان چیزی جز این نیست که سرتاسر ولایات آستارا و لنکران (واقع در کناره‌ی دریای خزر) از قفقاز جدا و به ایران منتقل گردد که نتیجه‌اش قرار گرفتن ایالت نخجوان در درون این منطقه و ملحق شدنش به خاک ایران است. نظر وزیر خارجه ایران را به این موضوع جلب کردم که در حال حاضر، حکومت متبوعشان در صدد باز کردن سر مذاکرات مستقیم با حکومت مستقل آذربایجان است و سپس پرسیدم: آیا هیچ فکر کرده‌اید که اولیای حکومت جدید آذربایجان چه عقیده‌ای نسبت به آتیه این دوستی (میان ایران و آذربایجان قفقاز) پیدا خواهند کرد و چه امیدی به موفقیت مذاکراتی که شخصا در نظر دارید با آنها انجام دهید می‌توان داشت، اگر یکی از اولین علائم این دوستی، طرح چنین تقاضایی از جانب ایران باشد که حکومت آذربایجان بخش مهمی از قلمرو ارضی خود را که تقریباً به حومه بادکوبه می‌رسد در طبق اخلاص بگذارد و تقدیم حکومت تهران بکند؟

وزیر امور خارجه ایران تصدیق کرد که تقاضای انتقال بنادر آستارا و لنکران به ایران شاید صلاح نباشد ولی نسبت به ایالت نخجوان، به نظر می‌رسید که ایشان درخواست حکومت خود را کاملاً معقول و منطقی می‌شمارد و فکر نمی‌کند سکنه این ایالت خودشان با ملحق شدن به ایران مخالف باشند.

از شنیدن جواب ایشان تا حدی اظهار تعجب کردم و گفتم با کمال میل و علاقه منتظر نتیجه مذاکراتی خواهیم شد که قرار است بین حضرت والا و هیات نمایندگی آذربایجان قفقاز در پاریس صورت گیرد.

موقعی که نصرت‌الدوله از من پرسید: آیا دولت بریتانیا حاضر است هر نوع توافقی را که میان نمایندگان دو کشور (ایران و آذربایجان قفقاز) به عمل آمد، قبول کند و به رسمیت بشناسد، جواب دادم: عجالتاً نمی‌توانم چنین قولی را بدهم زیرا تا این لحظه ما هنوز حکومت جدید آذربایجان را به رسمیت نشناخته‌ایم و بنابراین هیچ مطمئن نیستیم که تصمیماتی که نمایندگان جمهوری جدید در پاریس یا جاهای دیگر می‌گیرند، برای دولت‌های عضو کنفرانس صلح لازم‌الاجرا یا این که اصلاً تصمیماتی پایدار باشند.

بدین‌سان، درباره‌ی خواسته‌های ایران در قفقاز نیز «کرزن» که در ظاهر متحد ایران به شمار می‌رفت، هیچ‌گونه آمادگی برای پشتیبانی از ایران، نشان نداد. درباره‌ی بخش چهارم خواسته‌های ایران که مربوط به قلمرو عثمانی می‌شد، کرزن با سفسطه‌بازی و دگرگون نشان دادن راستی‌ها و...، روش پیشین خود را در برنیاوردن خواسته‌های ایران، دنبال کرد: ^{۱۹}

این قسمت از خواسته‌های ایران، بنا به پیشنهادهایی که شاهزاده [فیروز میرزا] تسلیم کرده، مربوط به اصلاح خطوط مرزی ایران و ترکیه در ناحیه کردستان است. نسبت به خط مرزی جدید که نصرت‌الدوله در نقشه تسلیم شده به من، رویش علامت گذاشته بود، از هرگونه اظهارنظر خودداری کردم. ولی به هر حال به ایشان گفتم که شخصا از کشف این موضوع دچار حیرت شده‌ام که خط مرزی جدید، شهرها و نقاط مهمی را به خاک ایران ملحق می‌کند که همه‌شان در ناحیه‌ای قرار گرفته‌اند که قدرت حکومت مرکزی در آن بسیار ضعیف، یعنی چنان ضعیف است که من باب مثال کنسول‌یار انگلیس در ارومیه در همین اواخر ناچار شد، محل ماموریتش را ترک کند زیرا امنیت جانی نداشت. مدت‌ها پیش از خروج وی، یعنی در نخستین سال‌های جنگ، همه آشوریانی که در مغرب دریایچه ارومیه زندگی می‌کردند از سرزمین مسکونی خود رانده شدند و تا کنون هم نتوانسته‌اند به خانه و دیار خود بازگردند زیرا هیچ‌گونه امنیت محلی ندارند. به علاوه، طبق اطلاعاتی که به ما رسیده، تمام کوهستان‌های اطراف ارومیه تحت تسلط راهزنی کرد به نام سمیتقو قرار دارد که مشغول تاخت و تاز دائمی در داخل مرزهای ایران است و تقریباً هر بلایی را که دلش بخواهد می‌تواند بر سر مردمان این منطقه بیاورد ...

۲- ثانیاً، تا آن‌جا که شخصا اطلاع دارم، ایران تنها کشور بی‌طرف در جریان این جنگ بوده که در مخاصمات و عملیات نظامی ایداً شرکت نداشته و سنگینی آن را بر دوش خود احساس نکرده است. به حقیقت تنها در نتیجه مداخله قوای بریتانیا بوده است که جلو حملات عثمانی‌ها و آلمانی‌ها به خاک ایران گرفته شده و سلسله قاجار از خطر انقراض نجات یافته است. این که به جای خود، ایران تنها کشوری است که کشتی استقلالش در این دریای متلاطم جنگ صحیح و سالم به کرانه نجات رسیده است و تنها کشوری است که مرزهای قبل از جنگش دست نخورده مانده و هیچ‌گونه تغییری در آن‌ها به نفع دیگران داده نشده است. و حالا همین کشور، که کوچک‌ترین نقشی در جنگ ایفا نکرده، می‌خواهد مرزهای خود را از چهارسو گسترش دهد و پاداش کنار ایستادن و تماشاگر میدان جنگ شدن را از دست دولت‌های فاتح دریافت کند.

او در پایان، با گفتار گزنده‌ای، « آب پاکی » روی دستان وزیر امور خارجه‌ی ایران می‌ریزد و همهی آرزوهای او را، نقش بر آب می‌کند: ^{۲۰}

حضرت والا نباید فراموش کنند که مقام تصمیم‌گیرنده درباره درخواست‌های ایشان، کشور انگلستان نیست که طبعاً نسبت به ایران نظر مساعد دارد، بلکه تمام کشورهای متفق هستند که جنگ را برده‌اند و نمایندگانشان هم اکنون در پاریس گرد آمده‌اند. حال خود ایشان قضاوت کنند و ببینند موقعی که جلسه رسمی کنفرانس برای

بحث در پیرامون پیمان صلح با ترکیه تشکیل یافت - و حقیقت این است که همه دولت‌های شرکت کننده آرزو دارند تکلیف این کشور هر چه زودتر تعیین شود - آیا واقعا چنین امکانی هست که اعضای کنفرانس چند روز ، یا حتی چند ساعت ، از وقت گران‌بهای خود را به بررسی دعاوی ارضی ایران که تقریبا جزء مسائل باستانی تاریخ شده است ، وقف کنند یا این که تمام نقشه‌ی آسیای مرکزی را به خاطر ایران تغییر دهند ؟

پی‌نوشت‌های گفتار سوم

- ۱ - اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ - ج ۱ - ر ۱۲
- ۲ - همان - پیوست سند شماره ۱۷۱ - ر ۲۸۰
- ۳ - همان
- ۴ - همان - ج ۱ - ر ۱۴
- ۵ - همان - ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲ - ر ۲۹۶
- ۶ - اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ - ج ۱ - سند شماره‌ی ۱۷۲ - رر ۲۸۷ - ۲۸۵
- ۷ - همان - پیوست سند شماره‌ی ۱۷۱ - رر ۲۸۵ - ۲۸۰
- ۸ - همان
- ۹ - همان - سند شماره‌ی ۱۳۹ - رر ۲۰۶ - ۲۰۴
- ۱۰ - همان - سند شماره‌ی ۱۴۰ - رر ۲۱۵ - ۲۰۹
- ۱۱ - همان - سند شماره‌ی ۱۴۳ - رر ۲۲۶ - ۲۲۰
- ۱۲ - همان
- ۱۳ - همان - سند شماره‌ی ۱۴۸ - رر ۲۴۵ - ۲۳۷
- ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ - همان

مسأله‌ی رشوه‌گیری و وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله و فیروز که انگلیس‌ها، مدعی آن شدند به نظر نمی‌رسد که درست باشد. انگلیس‌ها با این دست‌آویز در پی آن بودند که کسانی که جرات کرده بودند و در پی ایجاد وحدت برآمده بودند ننگین و ملوث کنند. وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله، از پولداران بزرگ ایران بودند و نیازی به گرفتن رشوه از انگلیس‌ها نداشتند. انگلیس‌ها، برای این که دیگر کسی از میان رجال کشور، به فکر وحدت دوباره‌ی سرزمین‌های از دست رفته نباشد، این تهمت را زدند و رضاشاه نیز که وثوق‌الدوله را به گونه‌ای رقیب خود می‌دانست و از نصرت‌الدوله نیز به خاطر وابستگی به خاندان قاجاریان، دل خوش نبود، این مسأله را باور کرد و سرانجام نیز، آنان را سربه نیست کرد.

پیوست شماره ی هفت

متن کامل قرارداد ایران و انگلیس

الف - قرارداد سیاسی و نظامی

مقدمه

نظر به عوالم محبت و دوستی که از زمان های گذشته میان دولتین ایران و انگلستان وجود داشته است و با اعتقاد به این که منافع مشترک و اساسی طرفین ایجاب می کند که این دوستی در آینده استحکام یابد و رفاه و سعادت ایرانیان را به حد اعلا افزایش دهد ، لذا حکومت ایران از یک طرف ، و وزیر مختار اعلی حضرت پادشاه انگلستان در تهران (که به نام دولت متبوعش این قرارداد را امضا می کند) از طرف دیگر ، در مواد و شرایط زیر توافق کردند :

ماده ۱ - حکومت بریتانیای کبیر به صریح ترین و مؤکدترین بیانی که ممکن است قول ها و وعده هایی را که در گذشته بارها داده است دایر بر این که استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارد ، همه آن قول ها و تعهدات را یکبار دیگر ، ضمن قرارداد کنونی ، تاکید و ابرام می کند .

ماده ۲ - حکومت بریتانیای کبیر بر عهده می گیرد که به خرج دولت ایران هر عده مستشار و کارشناس که حضورشان در ایران ، پس از شور و مذاکرات لازم میان طرفین ، ضرور تشخیص داده شود ، در اختیار حکومت ایران بگذارد تا اصلاحات لازم را در وزارتخانه ها و دوائر دولتی آغاز کنند . استخدام این مستشاران طبق کنترات های دو جانبی که یک طرف آن حکومت ایران و طرف دیگرش مستشاران مورد نظر هستند صورت خواهد گرفت و در انجام وظایفی که عده دار می شوند اختیارات لازم و مکفی به آن ها داده خواهد شد .

نحوه این اختیارات در همان پیمان نامه هایی که قرار است میان حکومت ایران و خود این مستشاران منعقد گردد ، تعیین و تصریح خواهد شد .

ماده ۳ - حکومت انگلستان متعهد می شود ، به هزینه دولت ایران ، هر تعداد افسر و هر میزان اسلحه و مهمات (از نوع جدید) که به تشخیص کمیسیون مختلط نظامی برای نوسازی ارتش ایران لازم باشد در اختیار حکومت ایران قرار دهد . این کمیسیون مختلط که در آن افسران ایرانی و انگلیسی بالسویه عضویت خواهند داشت ، بی درنگ پس از امضای قرارداد فعلی

تشکیل خواهد شد. حکومت ایران تشکیل یک چنین ارتش متحدالشکل را برای ایجاد نظم در داخله مملکت و حفظ تمامیت و امنیت مرزهایش لازم تشخیص می‌دهد.

ماده ۴ - حکومت بریتانیای کبیر آماده است اعتبارات مالی لازم را برای اجرای اصلاحاتی که در مواد ۲ و ۳ این قرارداد پیش‌بینی شده است، به صورت وامی کلان در اختیار حکومت ایران بگذارد.

وثیقه مکفی برای بازپرداخت این وام را دولتین امضاکننده قرارداد، با مشورت همدیگر، از محل درآمدهای گمرکی یا سایر منابع درآمد مالی که در اختیار دولت ایران هست تامین خواهند کرد. تا موقعی که مذاکرات مربوط به دریافت این وام تکمیل نشده است، حکومت بریتانیای کبیر قول می‌دهد که اعتبارات مالی لازم برای شروع اصلاحات مورد نظر را علی‌الحساب از محل همین وام بپردازد.

ماده ۵ - حکومت بریتانیای کبیر که ضرورت اصلاح راه‌ها و سایر وسایل ارتباطی را در ایران، هم به منظور گسترش تجارت و هم به قصد جلوگیری از وقوع قحطی، کاملاً تشخیص می‌دهد، حاضر است با دولت ایران برای سرمایه‌گذاری در این زمینه همکاری کند. این همکاری شامل کمک‌های لازم به دولت ایران برای ساختمان راه آهن، راه‌های شوسه و سایر طرق مواصلاتی خواهد بود. سرمایه‌گذاری در این گونه طرح‌ها همواره مشروط به بررسی قبلی آن‌ها توسط کارشناسان صاحب‌نظر است که با موافقت دولت ایران عملی‌ترین، ضروری‌ترین و سودآورترین طرح‌ها را برگزینند و اجرای آن‌ها را توصیه کنند.

ماده ۶ - دولتین امضاکننده قرارداد موافقت می‌کنند که کمیسیونی مختلط، مرکب از کارشناسان هر دو کشور، برای بررسی و تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی بی‌درنگ تشکیل گردد. هدف این کمیسیون، نوسازی تشکیلات گمرک ایران و ریختن شالوده‌ای جدید برای این تشکیلات است که با منافع مشروع کشور و تامین رفاه و آبادانی‌اش هماهنگ باشد.

ب - قرارداد مالی (مشهور به قرارداد وام)

ماده ۱ - حکومت انگلستان مبلغ دو میلیون لیره استرلینگ (۲/۰۰۰/۰۰۰) به عنوان وام به دولت ایران می‌پردازد که صرف اصلاحات منظور در قرارداد اصلی گردد.

این وام در اقساط و تاریخ‌های معین که جزییات آن را خود حکومت ایران پس از مشاوره با مستشار دارایی انگلیسی تعیین خواهد کرد ، پرداخت خواهد شد .
مستشار مزبور که استخدامش در ماده ۲ قرارداد اصلی پیش‌بینی شده است ، پس از این که وظایف خود را در تهران تحویل گرفت ، نحوه دریافت این وام و محل مصرف آن را به دولت ایران پیشنهاد خواهد کرد .

ماده ۲ - حکومت ایران بر عهده می‌گیرد که بهره این وام را ماه به ماه به ماخذ سالیانه ۷٪ پرداخت کند . هر آن مبلغی که تحت ماده یک این قرارداد ، تا بیستم مارس ۱۹۲۰ به دولت ایران پرداخت شود ، مشمول بهره ۷٪ خواهد بود. از آن تاریخ به بعد ، دولت ایران باز پرداخت وام خود را چنان تقسیط خواهد کرد که اصل مبلغ وام و بهره سالیانه آن (۷٪) کلاً در عرض بیست سال بعدی مستهلک گردد .

ماده ۳ - کلیه درآمدها و عواید گمرکی کشور که طبق قرارداد مورخ هشتم مه ۱۹۱۱ برای بازپرداخت وام قبلی ایران به دولت انگلیس (به میزان ۱/۲۵۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) تخصیص داده شده است از این تاریخ به بعد ، به عنوان محل تادیه وام کنونی تلقی خواهد شد و تمام شرایط مندرج در قرارداد فوق (قرارداد ۱۹۱۱) به قوت و اعتبار سابق خود باقی خواهد ماند .

بازپرداخت وام کنونی از محل درآمدهای مذکور در این ماده ، بر تمام بدهی‌های دیگر دولت ایران ، به جز وام ۱۹۱۱ و وام‌هایی که در آتیّه ممکن است از طرف حکومت انگلستان به حکومت ایران پرداخت گردد ، تقدم خواهد داشت . در صورتی که درآمدهای مذکور در این ماده ، برای بازپرداخت اقساط وام کنونی کافی نباشد ، حکومت ایران بر عهده می‌گیرد که کمبود آن را از محل درآمدهای دیگر تامین کند و در صورت لزوم درآمدهای گمرکی تمام نقاط دیگر ایران را که تحت اختیارش هست ، با رعایت تمام قیود و شرایطی که در قرارداد ۱۹۱۱ تصریح شده ، به بازپرداخت وام کنونی و دیگر وام‌هایی که ممکن است در آینده دریافت کند ، اختصاص دهد .

ماده ۴ - حکومت ایران حق دارد وام کنونی را هر موقع که مایل بود از محل اعتبار وام‌های جدیدی که ممکن است از انگلستان بگیرد ، مستهلک سازد .

گفتار چهارم

خواست مردم قفقاز برای وحدت

با فروپاشی امپراتوری تزاری ، مردم قفقاز و به ویژه مردم اران ، تلاش برای وحدت با سرزمین مادر را آغاز کردند . این مساله ، همزمان بود با مبارزه برای بریدن هر چه بیش تر رابطه ها با روسیه و تشکیل واحدهای سیاسی جدا از روسیه . در این میان ، پیوندهای موجود میان ایران و سرزمین قفقاز :^۱

به مراتب ریشه دارتر از آن بود که نتواند مسیر مورد بحث را تحت الشعاع قرار ندهد .

در این زمان ، دو حرکت برجسته ی سیاسی در راستای همگرایی و هم آوایی با ایران در سرزمین های قفقاز به چشم می خورد :^۲

یکی نوعی میل سنتی بود برای الحاق بی کم و کاست مجدد به قلمرو ممالک محروسه ی ایران .

و دیگری ، حرکتی بود در راه ایجاد همگرایی با ایران در قالب یک فدراسیون . میل به الحاق دوباره به ایران ، در این دوره بیش تر در بخش های جنوبی قفقاز، مانند : ولایت نخجوان ، ولایت گنجه ، ولایت تالش و مغان، ولایت ایروان و... ، به چشم می خورد .

بخش یکم - خواست مردم نخجوان برای پیوند دوباره با ایران

با فروپاشی امپراتوری تزاری و فرار نیروهای روس از کشور، روز ۲۶ بهمن ماه ۱۲۹۶ (۱۵ فوریه ۱۹۱۸)، مرتضی قلی خان اقبال السلطنه‌ی ماکو، ضمن تاکید بر «اصلاح» مرزهای موجود، دولت مرکزی را آگاه گردانید که:^۳

تمام اهل ولایت ایروان و نخجوان، خیال تبعیت دولت ایران را آرزو می‌کنند و به قدری ملتجی شده‌اند، استدعا می‌نمایند، تصاحب فرمایند.

روز ۳۱ فروردین ماه ۱۲۹۷ (۲۸ آوریل ۱۹۱۸)، کارگزاری ماکو، گزارش داد که احتمال پیش‌روی نیروهای عثمانی که به تازگی از وان و ارزروم وارد بایزید شده‌اند، وجود دارد. وی همچنین یادآور شد که اقبال السلطنه پیام داده است که:^۴

در نخجوان و شرور نماینده گذاشته‌ام. در ایروان موقعی است که یک فوج سرباز یا پانصد نفر قزاق دولت در نخجوان و شرور نمایان شود و از ما کو هم قوه‌ی کافی برود، ممکن است اگر ایروان نباشد، شرور و نخجوان و... در دست ایران خواهد ماند. اهالی آن طرف عموماً طالب تبعیت دولت علیه هستند و چند فقره هم عریضه فرستاده‌اند.

اقبال السلطنه حاکم ماکو، در دوره هرج و مرج آذربایجان، از جمله ادامه‌ی چیرگی هیات‌های نظامی متفقین در ارومیه و اطراف آن وبا مسلح کردن عشیره‌های مسیحی «جلو»، برای جلوگیری از پیش‌روی عثمانی‌ها به سوی آذربایجان و... از نشانه‌های آشکار حاکمیت ایران در منطقه به شمار می‌رفت.^۵

در این میان، امپراتوری عثمانی با تحمل شکست‌های سخت در جبهه‌های میان‌رودان و شامات از متفقین، ناچار روز ۳۰ اکتبر ۱۸۱۸ (۸ آبان ۱۱۹۷)، درخواست آتش‌بس کرد. به دنبال دستیابی به قرارداد آتش‌بس در مودروس (Mudros)، مجبور شد که نیروهای خود را از ایران و قفقاز بیرون بکشد. با این دگرگونی‌ها، ارمنی‌ها با توجه به روستاهای ارمنی‌نشین در حوزه‌ی نخجوان، نسبت به این ولایت ادعای ارضی کردند. از این‌رو، آن‌ها از منطقه‌ی زنگ‌زور در خاور نخجوان و نیز ایروان، دست به پیش‌روی زدند.^۶

در اثر پیش‌روی ارمنی‌ها ، مردم خانه و سرزمین خود را رها کرده و به ایران پناهنده شدند .
به گونه‌ای که در ۲۶ آذرماه ۱۲۹۷ (۱۸ دسامبر ۱۹۱۸) ، مردم زیادی^۷ :

با واقون و اسب و غیره ، زن و بچه ، اهالی اطراف نخجوان و شرور به سرحد
ایران ریخته‌اند و اتصالا می‌آیند . [آن‌ها] در کوچه‌ها مانده‌اند ، هوا هم از صبح برف
می‌آید ...

با توجه به این رخدادها ، دولت به اقبال السلطنه دستور داد که :^۸

در سرحد قفقاز محافظ بگذار ... که اگر ارامنه بخواهند به طرف ایران تجاوز
نمایند ، آن‌ها را جلوگیری و منع نماید .

اما پیش از این که این دستور از مرکز به ماکو برسد ، اقبال السلطنه ، اقدام به تقویت مرزها
کرده بود و فرزند خود و علی‌خان نصرت‌الملک را برای رسیدگی به وضع آوارگان گسیل داشته
بود .^۹

وثوق‌الدوله نخست‌وزیر نیز در تلگرافی به محمدحسن میرزا ولی‌عهد در تبریز ، از وی
خواسته بود که ضمن اظهار مساعدت و مهربانی به آوارگان و جای دادن آن‌ها در روستاها و
تشویق مردم به پذیرایی از آنان ، با گسیل هیاتی به قفقاز :^{۱۰}

به روسا و فرماندهان قوای ارامنه از طرف والا حضرت اقدس و دولت ایران ابلاغ
نمایند که در تمام خاک ایران ، عده زیادی از هم مذهبان شما سکنی دارند و سال‌های
متمادی با نهایت آسایش زندگی کرده‌اند و دارای علاقجات و غیره شده‌اند . در
صورتی که خاتمه به این حرکات خود نسبت به مسلمانان ندهند ، خصوصا اگر به اتباع
ایران صدمات مالی و جانی وارد شود ، البته وقتی این اخبار این رفتار در ایران منتشر
شود ، اولیای دولت مسئولیت هیچ گونه پیش‌آمدی ... [را به گردن نمی‌گیرند و توان
جلوگیری از خشم مردم را نخواهد داشت] .

دولت ایران ، ضمن گسیل هیاتی مرکب از صمصام‌الملک ماکویی و وثوق‌الملک و دو تن از
ایرانیان ارمنی که برای « اصلاح و مذاکره » از راه شاه تختی ، روانه‌ی شرور شدند ، از
انگلیس‌ها نیز خواست تا از این کارها جلوگیری کنند . در پی این درخواست ، دولت انگلیس به
دولت ایران آگاهی داد که :^{۱۱}

به رییس قشون انگلیس مقیم بادکوبه امر شده است که ژنرال آندرانیک فرمانده

کل قوای ارامنه به بادکوبه احضار و از اقدامات آن‌ها، جلوگیری نماید.

هم‌چنین وزارت امور خارجه در یادداشتی به کاردار سفارت فرانسه در تهران، دادخواهی «حکومت محلی» نخجوان را از بی‌توجهی فرانسویان، به وی ابلاغ کرد. در یادداشت وزارت امور خارجه، تأکید شده بود که: ^{۱۲}

نماینده‌ی دولت فرانسه در ایروان هم به کلی از این وحشی‌گری‌ها بی‌اطلاع و نمی‌گذارند که استغاثه‌ی مسلمین آن‌جا، به گوش مشارالیه برسد.

در کنار اقدام‌های دولت ایران، درگیری نظامی ارمنستان با گرجستان بر سر منطقه‌ی لوری در دسامبر ۱۹۱۸ (آذر ۱۲۹۷)، باعث کاهش توان آفندی ارمنی‌ها در نخجوان شد و از سوی دیگر، یک یگان ارتش انگلیس در نخجوان مستقر شد و قرار شد که تا روشن شدن وضعیت حاکمیت نخجوان در همایش آشتی ورسای، منطقه را اداره کند. ^{۱۳}

با آرام شدن اوضاع، وزارت امور خارجه‌ی ایران، ضمن دستورالعملی از مقام‌های تبریز خواست تا از نمایندگان ولایت ایروان بخواهند که خواسته‌های خود را در زمینه‌ی الحاق دوباره به ایران که می‌بایست به تأیید نمایندگان سیاسی انگلیس و فرانسه در قفقاز برسد، به همایش آشتی ورسای، گسیل دارند. ^{۱۴}

از سوی دیگر، وزارت امور خارجه از هیات نمایندگی ایران در همایش آشتی خواست تا در این مورد، اقدام‌های لازم را به عمل آورد. ^{۱۵}

زمان کوتاهی پس از دیدارهای هیات نمایندگی نخجوان و ایران در تبریز و نخجوان، گام بیرون از انتظار انگلیس، بر روند مسایل، تأثیر سختی گذارد. دولت انگلیس در بهار سال ۱۹۱۹ م (۱۲۹۸ خ) اعلام کرد که در پی آن است که همه‌ی نیروهای خود را تا میانه‌های تابستان همان سال از قفقاز بیرون ببرد. در این میان، انگلیس‌ها اعلان کردند که تنها نیروهای خود را در بندر باتوم، نگاه خواهند داشت.

گرچه عثمانی‌ها برپایه‌ی قرارداد آتش‌بس «مودروس»، به گونه‌ی رسمی شکست را پذیرفته بودند؛ اما به گونه‌ی عملی از پذیرش شرایط تسلیم، خودداری می‌کردند. بر اثر این اعلام از سوی دولت انگلیس و به دنبال پیدا شدن دوگانگی میان متفقین بر سر بخش کردن غنایم و سرنوشت بعدی عثمانی، مسایل شکل دیگری به خود گرفت.

در این میان ، عثمانی‌ها در کنار مرزهای قفقاز و ایران ، شورایی به نام شورای اسلامی قارص (قارص اسلامی شوراسی) برپا کردند تا به وسیله‌ی آن ، بتوانند نفوذ خود را در منطقه دوباره باز یابند . از آن‌جا که این شورا ، نخجوان را نیز بخشی از قلمرو خود می‌دانست ، در آن‌جا نیز دست به فعالیت زد . آن‌ها از پشتیبانی سپاه پانزدهم عثمانی به فرماندهی ژنرال کاظم قرابکر که در حوزه‌ی مرزهای قفقاز و ایران استقرار داشت ، بهره‌مند بودند .

با توجه به این رخدادها ، انگلیس‌ها که برای بیرون رفتن از قفقاز آماده می‌شدند ، سیاست خود را دگرگون ساختند و با یک چرخش تند ، بر آن شدند که قارص و نخجوان را به ارمنی‌ها واگذار کنند .^{۱۶}

با این چرخش سیاسی انگلیس‌ها ، مردم نخجوان برپافشاری خود برای پیوند دوباره با ایران افزودند . به گونه‌ای که با پخش این خبر ، گروه بسیاری از مردم نخجوان ، شرور ، اردوبار و یدی بازار :^{۱۷}

با ازدحام و اتفاق تمام در مقابل نیابت قونسول‌گری دولت علیه [ایران] ، جمع و با صدای بلند ، زنده‌باد شاهنشاه ایران ، زنده باد دولت ایران ، پاینده باد ولی عهد جوان بخت ، صدا را به آسمان‌ها بلند نمود [ند] .

آن‌ها در این تظاهرات ، بار دیگر خواست اعاده‌ی حاکمیت ایران را بر آن حدود، ابراز نمودند .^{۱۸}

رئوف‌بیگ نایب کنسول‌گری ایران در نخجوان ، در تلگراف دیگری که در همان روز به مکرم‌الملک نایب الایاله‌ی آذربایجان فرستاد ، از وی خواست تا :^{۱۹}

برای حفظ حقوق اتباع دولت علیه ایران ، عده‌ای قشون رسمی ، ژاندارم و پولیس اعزام فرمایند . چون اهالی ، وقتی که قشون دولت علیه را در نخجوان دیدند ، به هیچ وجه از دولت علیه جدا نخواهند شد .

هم زمان حکومت محلی نخجوان با برگزاری یک نشست با حضور بزرگان منطقه ، به روشنی اعلام کرد :^{۲۰}

ما اهالی اسلامی نخجوان و حوالی آن امروز با وکلای شرور و غیره ، بالاتفاق جمع شده ، مقدرات خودمان را در تحت نظر دقت گرفته ، به یک صدا قطع کردیم که از این تاریخ خود را تبعه‌ی ایران دانسته و به موجب این اعلان ، مأمورین گمرک خودمان را

از جلفا و شاه تختی و اردوباد احضار و گمرک خانه‌ها را لغو کردیم، در این صورت از ایران به اراضی نخجوان اشخاص بدون تذکره و اشیاء را بدون گمرک می‌توانید عبور بدهید. همین‌طور از اهالی نخجوان هم به خاک ایران بروند...

در این راستا: ^{۲۱}

اهالی نخجوان، رییسان حکومت محلی، رییس قشون محلی، کلیه‌ی محترمین و وجوه اهالی، با ارسال ۱۲ فقره تلگراف به دولت ایران، شاه، سفرای خارجه، رییس جمهور آمریکا، انجمن صلح و رسای و غیره، تقاضای الحاق به ایران را کرده و همه‌جا مذكر شدند که اصلاً ایرانی نژاد و مسلمان بوده و ۹۲ سال است به زور از خاک ایران، جدا شده‌اند.

دولت موقت نخجوان، متشکل از کلب علی‌خان رییس قشون و سلطان‌اوف رییس حکومت، حاج حسین علی قربان‌اوف رییس ستاد قشون و چند نفر از متنفذین و کلیه‌ی اعضای شورای ملی، با امضای قطع‌نامه‌ای، خود را تابع ایران و ایرانی نژاد معرفی و هیاتی مرکب از شیخ عبدالجبار بکتاش، مهدی‌قلی‌خان دیاربکری، حاج سید باقر را تعیین و به تبریز اعزام داشتند. ^{۲۲} هیات اعزامی، حامل نامه‌ی «بسیار پرشور و مهیج خطاب به ایرانیان» ^{۲۳} از سوی مقام‌های کشوری و لشگری و بزرگان و سرشناسان ولایت نخجوان بودند. در این نامه، آن‌ها: ^{۲۴}

از این که ۹۲ سال به حکم زور از برادران خود دوریم، به عنوان نیل به آرزوهای دیرینه، تقاضای الحاق به وطن اصلی خود، ایران را نمودند.

در روزهای آغازین اردی‌بهشت ماه، نمایندگان نخجوان به تبریز آمدند و از سوی دولت ایران نیز آقای علی‌هیات، به عنوان نماینده‌ی ویژه‌ی دولت به نخجوان گسیل شد. در این زمان، «مصدق دیوان» از سوی دولت ایران، نماینده‌ی رسمی در نخجوان بود.

اما این بار نیز، کوشش‌های دولت ایران، مردم ایران و مردم ولایت نخجوان را، انگلیس‌ها نافرجام کردند. انگلیس‌ها از آن بیم داشتند که در صورت پیوند مردم نخجوان با دیگر مردم ایران، یک کنش و واکنش زنجیره‌ای در سرتاسر سرزمین‌های تجزیه شده، آغاز گردد: ^{۲۵}

در این قضیه، انگلیس‌ها باطنا مخالف و مایل نبودند، ایران اراضی از دست رفته‌ی خود را بازپس گیرد. زیرا در این صورت ممکن بود از طرف دول دیگر شرکت‌کننده در

انجمن صلح و رسای ، موضوع بلوچستان منتزع شده از ایران نیز مطرح و مورد مذاکره قرار گیرد .
 سرانجام ، انگلیس ها در انجمن صلح گذاشتند ایران کاری صورت دهد و این فرصت نیز از بین رفت .

چنان که گفته شد ، به دنبال قرارداد ۱۹۱۹ ، دولت ایران انتظار داشت که بتواند بخش هایی از سرزمین های از دست رفته را ، باز پس گیرد . از این رو ، هنوز مرکب قرارداد خشک نشده بود که دوباره مساله ی نخجوان ، مطرح گردید .
 یگان های ارتش انگلیس در قفقاز ، با واگذاری منطقه های مورد اختلاف به ارمنیان ، در روزهای پایانی خرداد ۱۲۹۸ (میانهای ژوئن ۱۹۱۹) ، از قارص و نخجوان و دیگر سرزمین های باختر قفقاز نیز پس نشستند . با عقب نشینی نیروهای انگلیس ، نبرد میان مسلمان ها و ارمنی ها ، در گرفت . با این پیش آمدها ، مردم نخجوان ، دوباره خواستار یابوری ایران شدند . در این راستا ، مصدق دیوان نماینده ی ایران در نخجوان ، روز ششم خرداد ۱۲۹۸ (۲۸ مه ۱۹۱۹) ، به وزارت امور خارجه آگاهی داد :^{۲۶}

امروز تقاضای فوری اهالی [نخجوان] رسیده که استدعا دارند ، قشون مختصری و چند نفر صاحب منصب از طرف دولت علیه به نخجوان فرستاده شود . ارامنه هم چندان قوه ی نظامی ندارند . در این وقت که قشون انگلیس می رود ، برای حفظ ما که خود را تابع دولت علیه می دانیم ، اقدامات و مرحمتی بفرمایند .

متأسفانه در این زمان ، دولت بر آن بود که در سطح بالا ، مسایل و خواسته های مرزی ایران را با انگلیس ها ، حل و فصل کند ؛ از این رو ، نتوانست از خواست و آمادگی کامل مردم نخجوان در یگانگی با ایران بهره گیرد . بدین سان :^{۲۷}

در سطح محلی ، ابتکار [عمل] را از دست داد و عرصه را برای بهره برداری نیروهایی باز گذاشت که تا پیش از این ، در حاشیه ی کار قرار داشتند .

اما در زمان کوتاهی ، یعنی از میانه های خرداد تا میانه ها امردادماه ۱۲۹۸ (ژوئن تا اوت ۱۹۱۹) ، بخش های بزرگی از جلگه ی شمال ارس ، از دست ارمنی ها بیرون رفت . بدین سان ، بخش هایی که جمعیت ارمنی آن ها بیش تر بود ، در دست جمهوری ارمنستان ماند و بخش هایی که جمعیت مسلمانان آن ها بیش تر بود ، در دست مسلمان ها قرار گرفت .^{۲۸}

با وجود سیاست انفعالی دولت ایران در راستای چانه‌زنی بر سر کل مسالهی مرزها با انگلیس‌ها، مصدق دیوان که در این زمان در تبریز بود، توانست :^{۲۹}
هر طور بود، از بی‌راهه و کوه‌ها، خود را به حدود نخجوان برساند.

او که امید زیادی به میوهی این تلاش‌ها داشت، در دنباله‌ی گزارش خود به وزارت امور خارجه می‌افزاید :^{۳۰}

از قرار اطلاعات صحیحیه، قشون حکومت قفقاز، طرف نخجوان پیش می‌آیند ...
تلگرافا امر فرمایند، ایالت آذربایجان نگذارند و کلای نخجوان از تبریز حرکت نمایند
تا تفصیل به عرض برسانند.

اما وزیر امور خارجه، هنوز امیدوار بود که خواهد توانست با انگلیس‌ها بر سر خواسته‌های مرزی ایران، به یک توافق کلی برسد. از این رو در هامش نامه‌ی مزبور نوشته شده بود :^{۳۱}

فرمودند حسب الامر، مسکوت عنه بگذارند.

با این وجود، مصدق دیوان، دست از تلاش‌های خود برنداشت. وی روز ۱۸ مرداد ماه ۱۲۹۸ (۹ اوت ۱۹۱۹)، در گزارشی با اشاره به کوشش‌هایش برای جلوگیری از گسترش دامنه‌ی زد و خورده‌ها میان ارمنی‌ها و مسلمان‌ها، شرحی از دگرگونی‌های تازه در نخجوان و اوضاع کلی آن سامان به وزارت امور خارجه، تاکید می‌کند که در حال حاضر، کلب علی‌خان که :^{۳۲}

خیلی جوان کافی و تحصیل کرده... و کاملاً طرفدار دولت علیه است.

حکومت نخجوان را دارا می‌باشد. وی می‌افزاید که از سوی دیگر، صمدبیگ نامی از سوی جمهوری آذربایجان با هشت سوار همراه در اطراف اردوباد، سرگرم استخدام نفرات هستند و از سوی عثمانی‌ها نیز در حال حاضر خلیل بیگ می‌باشد که در بخش شرور ساکن است.

در این میان، دو تن از اعضای هیات اعزامی نخجوان به ایران، یعنی شیخ الاسلام و حاج سید باقر که اکنون به نخجوان باز گشته است و مهدی قلی‌خان که هنوز در تبریز بود، در گفت‌وگوهای خود با :^{۳۳}

کنسول‌های خارجه مقیم تبریز... همیشه حالات نخجوان را به آن‌ها می‌رسانند[می‌رسانند] و مدلل می‌دارد[می‌دارند] که نخجوان در تحت حکومت ارامنه

ممکن نیست قرار گیرد و باید به ایران قرار گیرد .

از سوی دیگر ، معزالدوله سرکنسول ایران در تفلیس نیز ، رخ دادهای نخجوان را پی می گرفت و از همان آغاز واگذاری نخجوان به ارمنی ها از سوی مقام های ارتش انگلیس ، با گوش زد کردن لزوم « اقدام های جدی » از سوی دولت ، خواستار آن بود که با :^{۳۴}

سفارت انگلستان در تهران و در بار لندن [و نیز] با نمایندگان ارامنه نیز در تهران و تبریز باید مذاکره و به آن ها فهماند که این اقدام ، مالا برای ملت ارامنه ، نتایج خوبی نخواهد داشت و محال است که ارامنه بتوانند به نخجوان و آن حدود ، تسلط پیدا نمایند .

او در دنباله ی گزارش خود می افزاید :^{۳۵}

نظر به وظیفه ی دولت خواهی ... به مامورین نظامی انگلستان در تفلیس خاطرنشان و اظهار داشته است ، تا موقعی که موافق احساسات مذهبی و تمایلات ملی ، نواحی مزبور به خاک ایران منضم نشود ، سکوت و آرامش در نواحی مزبور برقرار نخواهد شد . مگر این که اهالی این نواحی ، به کلی قتل عام و آن نقاط ، خالی از سکنه بشوند .

وی چندی بعد ، یعنی در روزهای آغازین شهریور ماه ۱۲۹۸ (روزهای پایانی ژوئیه ۱۹۱۹) ، در گزارش دیگری با اشاره به گفت و گو با مقام های انگلیس درباره ی نخجوان و وعده ی رسیدگی آن ها به این مساله ، پیشنهاد کرد :^{۳۶}

اگر مقتضی بدانند ، فوراً در این موقع یک عده قوای نظامی برای اشغال نخجوان و سایر آن نقاط ، ممکن است مامور و اعزام فرمایند . یقیناً هم خود مسلمانان راضی و خوش وقت خواهند شد و هم ، مانع و مخطوری در پیش نخواهد بود .

در این باره ، وزارت امور خارجه به وی پاسخ داد :^{۳۷}

آن چه لازم و مقتضی بوده است ، از طرف وزارت امور خارجه اقدام [شده است] .

چنان که چند بار گفته شد ، وزیر امور خارجه در پی آن بود که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ ، پشتیبانی دولت انگلیس را از خواسته های مرزی خود ، به دست آورد . از این رو ، از دست زدن به هر کنشی بدون آگاهی و تایید انگلیس ها ، خودداری می کرد . مصدق دیوان در روزهای آغازین

مهرماه ۱۲۹۸ (روزهای پایانی اکتبر ۱۹۱۹، به وزارت امور خارجه گزارش کرد که محمدعلی بیگ نامی به نمایندگی از شوروی نظامی نخجوان، نزد وی آمده و گفته است که در صورت یورش دوباره ی ارمنی‌ها: ^{۳۸}

از اولیای دولت ایران، به طور غیرمستقیم، مساعدت خواهند خواست، چرا که خودشان را ایرانی می‌دانند.

شاید به دستور وزیر امور خارجه در هامش‌نامه نوشته شده بود: ^{۳۹}

لایحه و نقشه‌ی اصلاحات سرحدی که به پاریس فرستاده شده بود، یک نسخه حضوراً به وزیر مختار انگلیس داده شد.

در این میان وثوق‌الدوله، در پی آن برآمد، تا ضمن پذیرش تاریخ از سوی دولت بریتانیا، برای آغاز گفت‌وگوها درباره‌ی خواسته‌های ایران، برخواسته‌های مرزی ایران و به ویژه مساله‌ی نخجوان تاکید کند. از این رو، وثوق‌الدوله در دیدار با کاکس وزیر مختار انگلیس در تهران (۹ شهریور ۱۲۹۸ / ۳۱ اوت ۱۹۱۹)، از وی خواسته بود که در این زمینه از وزیر خارجه‌ی دولت متبوعش، کسب نظر کند: ^{۴۰}

نخست‌وزیر، اصرار دارد که اقدامات لازم برای اجرای مواد قرارداد، بی‌درنگ صورت گیرد و در رابطه با همین موضوع، از من خواسته است از عالی‌جناب استعلام کنم که حکومت بریتانیای... کی آمادگی دارد، مذاکرات به ایفای آن سه قسمت از خواسته‌های ایران را آغاز کند.

نسبت به آن بندی که مربوط می‌شود به تجدیدنظر در مرزهای پیش از جنگ، به نحوی که آمال و خواسته‌های ایران را تامین کند، نخست‌وزیر نگران است و می‌ترسد اگر اقدامات لازم در این موقع مناسب که مسایل مربوط به اقلیت‌های کوچک، هنوز به مرحله‌ی تصمیم‌نهایی نرسیده است، صورت نگیرد، فرصت مساعد به کلی از دست برود.

در رابطه با قسمت اخیر، وثوق‌الدوله تاکید کرد که مساله‌ی خطوط مرزی در ایالت نخجوان، بهتر است هر چه زودتر مورد بررسی و تجدیدنظر قرار گیرد. زیرا به عقیده‌ی وی حکومت بریتانیا در گذشته با حمایت از تسلط ارمنی‌ها بر منطقه‌ی نخجوان، سیاستی اشتباه‌آمیز در پیش گرفته است که آثار و نتایج نامطلوب آن، کم کم دارد ظاهر می‌شود.

وزیر امور خارجه بریتانیا در برابر این خواسته‌ی نخست‌وزیر ایران، به کاکس وزیر مختار این کشور در تهران، آگاهی داد: ^{۴۱}

به طوری که می‌دانید، چنین قصدی در کار نیست که آمال و خواسته‌های ایرانیان را در کنفرانس صلح پاریس مورد بررسی قرار دهیم. به نظر من، بهتر است منتظر ختم جلسات کنفرانس باشیم و سپس به بحث و تبادل نظر درباره‌ی آن‌ها بپردازیم.

اما وی برای این که دولت ایران را بازی بدهد، به کاکس گفته بود: ^{۴۲}

ولی به هر حال اگر صلاح دانستید که مذاکرات راجع به این قسمت بی‌درنگ آغاز شود، اولین قدمی که حکومت ایران باید در این زمینه بردارد، تعیین نماینده‌ای مخصوص است که با خود من در این جا [لندن] راجع به خواسته‌ها، صحبت کند و برای احراز چنین سمتی، نایب‌السلطنه سابق ایران [ناصرالملک] را خیلی مناسب می‌دانم.

چنان که گفته شد، از آن‌جا که همه تلاش‌های نصرت‌الدوله فیروز برای یاری بریتانیا برای باز گرداندن سرزمین‌های از دست رفته به دنبال فروپاشی دو امپراتوری روس و عثمانی، ناکام ماند. از این‌رو، وی نیز مانند میرزا آقاسی که خواستار همه‌پرسی از مردم بحرین شده بود، خواستار همه‌پرسی در نخجوان شد.

میرزا آقاسی، به دولت انگلیس گفته بود که هرگاه به آرای مردم بحرین مراجعه شود: ^{۴۳}

اکثریت اهالی بحرین، از ایران جانب‌داری خواهند کرد.

اما انگلیس‌ها، از نتیجه‌ی همه‌پرسی از مردم بحرین و نیز خواست یگانگی طلب مردم نخجوان، به خوبی آگاه بودند. از این‌رو، آنان حتا با این روش مردم‌سالارانه نیز، موافقت نکردند.

روز بیست و هشتم آذر ماه ۱۲۹۸ (۲۰ دسامبر ۱۹۱۹)، نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه‌ی وقت ایران، یادداشت دیگری به «کرزن» وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، درباره‌ی خواسته‌های مرزی ایران، تسلیم کرد. در این یادداشت، وزیر امور خارجه‌ی ایران، خواستار همه‌پرسی در نخجوان درباره‌ی الحاق به ایران شد. در این جا نیز، «کرزن» نیک می‌دانست که نتیجه‌ی همه‌پرسی، خواست اکثریت مردم نخجوان در پیوستن به ایران خواهد بود، با آن

مخالفت کرد. وی در یادداشتی در پنجم ژانویه ۱۹۲۰ (۱۴ دی ۱۲۹۸) به وزیر امور خارجه‌ی ایران نوشت:^{۴۴}

به دلایل متعدد، حکومت انگلستان متأسفانه نمی‌تواند پیشنهاد حضرت والا را دایر به انجام رفراندوم در نخجوان قبول کند و به آن، ترتیب اثر دهد.

اما خواست یگانگی‌جویی مردم نخجوان، هم‌چنان پا بر جا ماند:^{۴۵}

حدود سنه‌ی ۱۳۱۶ قمری [۱۲۷۷ خورشیدی]، وقتی که پس از سه روز مسافرت از تبریز با چاروادار، در آخرین منزل که در قریه‌ی «سوجا» نزدیک «جلفا» باشد، خوابیدم.

از اهالی آن جا شنیدم که یکی گفت، وقتی به آن طرف ارس یعنی خاک قفقازیه رفته بود، در دهی به اسم «یاجی» نزدیک رود ارس، روزی دیدم که جمعی از اهالی قریه در میدان ده، دور هم نشسته‌اند و چند نفر پیرمرد در میدان، نهال چنار کاشته‌اند و هر روز، مراقبت و آبیاری می‌کنند. پس روزی به آن‌ها گفتم، عمو چرا این همه زحمت به خودتان می‌دهید. این چنارها، سال‌ها می‌خواهد که درخت تناور و سایه‌دار شود و شما با این سن و سال، رشد و بزرگی آن‌ها را نمی‌بینید.

پیرمردها گریه کردند و گفتند: پسر! ما از خدا همین قدر عمر می‌خواهیم که این چنارها، بلند و تناور شوند و این جاها، باز ملک ایران گردد. ماموران مالیاتی ایران، این جاها برای جمع‌آوری مالیات بیایند و ما، قادر به ادای دین مالیاتی خود نباشیم و آن مامورها، پای ما را به این چنارها بسته و شلاق بزنند.

بخش دوم - خواست مردم گنجه برای زیستن در کنار دیگر هم‌میهنان

مردم گنجه ، در درازای تاریخ ، حتا برای یک بار جدا سری نکردند و همیشه ستون استوار یگانگی سرزمین قفقاز با دیگر سرزمین‌های ایرانی‌نشین بودند . آنان در نبردهای روسیان علیه ایران ، بیش‌ترین فداکاری و از خودگذشتگی را نشان دادند و روس‌ها ، چند بار مردم گنجه را قتل‌عام کردند . کینه‌ی آنان از مردم گنجه چنان بود که حتا نام این شهر را دگرگون ساختند و آن را الیزابت پل [به نام همسر امپراتور خون‌ریز روس] نامیدند و ...

با فروپاشی سامان تزاری ، سربازان روس به گونه‌ی فرار از سرزمین اشغالی در ایران ، پس نشستند . مردم گنجه ، نیز به مانند دیگر مردم قفقاز ، راه بر آنان بستند و انتقام خون شهیدان را ستانند .

آنان نیز با فروپاشی امپراتوری زورگو و جبار تزاری ، خواهان بازگشت به سرزمین مادر شدند . اما تلاش آنان هم ، به مانند خواست دیگر مردمان سرزمین‌های ایران ، بر اثر مخالفت انگلیس‌ها و یورش بلشویک‌ها به قفقاز ، بی‌نتیجه ماند .

مرتضی‌خان ممتازالملک از پایوران دولت ایران از راه قفقاز ، روانه‌ی محل ماموریت خود در اروپا بود ، در شهر گنجه چند روزی می‌ماند . مردم گنجه ، با برگزاری اجتماع‌های بزرگ و فرستادن تلگراف به تهران و نمایندگان سیاسی ایران در قفقاز و نیز به انجمن آشتی ورسای ، خواهان بازگشت به آغوش میهن شدند . حتا آنان خواستار شدند که ممتازالملک از سوی دولت ایران به فرمان‌روایی سرزمین قفقاز و از جمله گنجه ، برگزیده شود :^{۴۶}

ممتازالملک ، از صاحب‌منصبان وزارت امور خارجه که مدت‌ها در قفقاز نماینده‌ی سیاسی دولت ایران بود و به واسطه‌ی حسن سلوک و هم‌زبانی با مردم قفقاز ، به هنگام انقلاب بلشویکی ، چون مردم قفقاز نمی‌خواستند از انقلابی‌ها تبعیت کنند و تمایل داشتند به ایران ملحق شوند ، تقاضا کردند که ممتازالملک از طرف دولت ایران ، به والی‌گری قفقاز انتخاب شود و ...

بخش سوم - فدراسیون ایران و جمهوری آذربایجان

با پایان جنگ جهانی نخست، جمهوری تازه بنیاد آذربایجان (اران) نیز مانند بسیاری از کشورهای منطقه، بر آن شد که هیاتی را به انجمن آشتی ورسای گسیل دارد. مجلس جمهوری آذربایجان، توپچی باشف (توپچی باشی اوف) را به سرپرستی هیات برگزید و حاجینسکی، آقایف، شیخ الاسلام اوف را به عنوان اعضای هیات و نیز محرم اوف، میر مهدی اوف و حاجی اوف (مشاوران هیات) و مرجوسکی (کارمند هیات) را، روانه‌ی پاریس کرد. هیات جمهوری اران پس از چند ماه سرگردانی، به علت مخالفت دولت فرانسه با مسافرت آن، سرانجام در روزهای پایانی فروردین ۱۲۹۸ (میانهای آوریل ۱۹۱۹)، به سوی پاریس حرکت کرد. هیات جمهوری اران، با سردی در پاریس پذیرفته شد. زیرا متفقین، قفقاز را: ^{۴۷}

ملک طلق روسیه تلقی می‌کردند.

با توجه به جو موجود و نیز تلاش‌هایی که در سطح مناسبات تهران - باکو به کار بسته شده بود، در پاریس نیز گفت‌وگوها میان هیات اعزامی ایران و جمهوری اران، آغاز شد. نصرت‌الدوله فیروز بر پایه‌ی گفت‌وگو با وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، از نخست‌وزیر درخواست کرد که در کنار گفت‌وگوهای هیات ایران با نمایندگان جمهوری آذربایجان در پاریس، وی نیز: ^{۴۸}

با نماینده‌ی آن‌ها در تهران و با فرستادن میسیون‌های مختلف به بادکوبه و گنجه و تفلیس

یک طرح در زمینه‌ی سیاست خارجی را به پیش برد که در صورت موافقت انگلیس‌ها، بتواند به هدف‌های زیر برسد: ^{۴۹}

اولا تغییر اسم آذربایجان، دوما تحدید حدود... و حاضر شدن آن‌ها برای قبول اصلاحات سرحدی و حتی برگرداندن آن قطعات به ایران و ثالثا آذربایجان و گرجستان را به سمت دولت بشناسیم و با آن‌ها، معاهده‌ی اتحاد ببینیم.

گفت‌وگوهای رسمی دو طرف، در روزهای آغازین آبان ماه (روزهای پایانی اکتبر) آغاز شد. در آن زمان، گروه‌بندی‌های اعتقادی و سیاسی در جمهوری آذربایجان (اران)، این گونه می‌بود: ^{۵۰}

یک دسته فرقه‌ی موسوم به اتحاد و دیگری مساوات ، فرقه اتحاد طرفدار ایران است و فرقه‌ی مساوات ، متمایل به عثمانی است . اگرچه از قراری که این‌ها [نمایندگان هیات جمهوری آذربایجان می‌گویند] ، آن‌ها [مساواتی‌ها] هم ، دو قسم‌اند . بعضی صریحا طرفداری عثمانی و با ژون ترک‌ها [تورک‌های جوان] موافقتند ، بعضی این انداز ، تمایل صریح ندارند و فقط مقید به استقلال آذربایجانی‌ها هستند و ممکن است اگر مقتضی شود ، با فرقه‌ی اتحاد موافق شوند .

میر یعقوب مهدی اوف عضو هیات که طرفدار ایران بود ، اظهار تاسف می‌کرد که :^{۵۱}

ایران برای پیش رفت منافع و استحکام موقع و مقام خود در [جمهوری] آذربایجان کار نمی‌کند . وی گفت ، شما یک نفر آدم جدی و فعال دانا در بادکوبه لازم دارید که برای منافع ایران در آن‌جا ، بکوشد و با فرقه‌ی اتحاد که طرفدار ایران است ، سازش کند و کمک فکری و معنوی ، به آن‌ها بکند ...
می‌گفت ، در بادکوبه این همه ایرانی زیاد است [اما] کسی برای نفوذ ایران کار نمی‌کند و از طرف ایران ، اظهار حیاتی نمی‌شود . اما عثمانی‌ها با آن که جمعیتی در بادکوبه ندارند ، خیلی کار می‌کنند و نتیجه می‌گیرند .

چنان که گفته شد ، با وجودی که ۱۰۶ سال از جدایی می‌گذشت ، با توجه به پای داری پیوندهای دیرین میان مردم قفقاز با دیگر ایرانیان ، هیأت نمایندگی آذربایجان (اران) که به انجمن صلح و رسای آمده بود ، گفت وگوهای مفصلی را با هیأت اعزامی ایران انجام داد . آن‌ها ، خواستار پیوندهای همه جانبه بودند . حتا در یک مورد به نمایندگان ایران اظهار داشته بودند :^{۵۲}

مقصود ما این است که آذربایجان استقلال داخلی داشته باشد . قوه‌ی مقننه و ادارات و مسایل داخلی از خود داشته باشد . در مسایل خارجی و قشون و گمرک و پست و تلگراف و طرق و شوارع و سکه و این قبیل امور با ایران اشتراک داشته باشد...

نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه دولت وقت ایران ، چکیده‌ی خواسته‌های نمایندگان جمهوری آذربایجان (اران) را ضمن نامه‌ای به زبان فرانسه برای طرح در انجمن صلح پاریس ، تسلیم لرد کرزن وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا کرد :^{۵۳}

۱- حدود آذربایجان قفقاز که طی ادعای نام‌های که توسط هیأت اعزامی آذربایجان به کنفرانس صلح ارائه شده ، در نقشه‌های ضمیمه ، یک بار برای همیشه ، از روسیه تحت هر نوع حکومت باشد ، جدا می‌شود .

۲- جمهوری آذربایجان که از ۲۸ مه ۱۹۱۸ (۶ خرداد ۱۲۹۷) تأسیس شده است، به عنوان جمهوری مستقل و آزاد شناخته خواهد شد و پای تخت آن باکو خواهد بود. رئیس جمهور انتخاب خواهد شد و دارای مجلس خواهد بود که از طریق قوانین ارگانیک که توسط مجلس مؤسسان آذربایجان تدوین شده، اداره خواهد شد. دولت آذربایجان در صدد تشکیل این مجلس است که به وسیلهی رأی عمومی انتخاب خواهد شد.

۳- جمهوری دموکراتیک آذربایجان که در همسایگی کشور شاهنشاهی ایران قرار دارد، با آن کشور ارتباط سیاسی - اقتصادی خواهد داشت، به شکل یک کنفدراسیون که اساس و شکل و نحوه اجرای آن تهیه خواهد شد که بعداً به رأی مجلس هر دو کشور ارائه خواهد شد. ولی از هم اکنون اعلان می شود که روابط خارجی این دو کشور مشترک خواهد بود.

۴- برای رسیدن به اهداف فوق (۱ و ۲) جمهوری آذربایجان به کمک واقعی بریتانیای کبیر احتیاج دارد تا استقلال خودش را بشناساند و نگه دارد و برای این که از هرگونه خدشه مصون بدارد و بتوانند مانند ایران قوای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی خودش را توسعه دهد.

نصرت الدوله فیروز، روز ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹ (۲۵ آبان ۱۲۹۸) دربارهی خواسته های ایران در قفقاز، به وزیر امور خارجهی بریتانیا نوشت: ^{۵۴}

جناب لرد

در جریان آخرین ملاقاتم با عالی جناب که رونوشتی از آن چهار ماده تنظیم شده به وسیله هیات نمایندگی آذربایجان قفقاز در پاریس، تقدیم حضورتان کردم، از افزودن نظرات شخصی به تک تک آن مواد عمداً خودداری کردم تا عالی جناب بتوانید سند موصوف را به همان صورت اصلی و فارغ از هرگونه اظهارنظر دیگران، مطالعه فرمایید.

به منظور تسهیل مذاکراتی که امیدوارم عن قریب درباره همین موضوع با شما داشته باشم - موضوعی که به نظرم اهمیت فوق العاده برای مصالح مشترک ایران و انگلیس دارد - لازم می دانم عالی جناب را از نقطه نظرهای خود در این باره آگاه سازم. تصور می کنم هیچ لزومی نداشته باشد که من مجدداً به نام دولت متبوع خود درباره ضرورت مطلق این مساله - یعنی رسیدگی فوری به اوضاع و حوادث آذربایجان قفقاز - تاکید کنم. علاقه ما به جریان حوادث که در این قسمت از دنیا می گذرد، تنها به خاطر همسایه بلا فصل بودن نیست بلکه به علت وجود یک رشته دلایل مهم تر است - علایق تاریخی، اشتراک نژاد و زبان و مذهب و غیره - که سرزمین مزبور را با رشته هایی بسیار نزدیک و عوالمی فوق العاده ظریف و حساس، به کشور من ایران پیوند می دهد.

پس از ملاقات هفته گذشته با عالی‌جناب که در طی آن از زبان خودتان - یعنی از زبان تنها مرجع موثق در این باره - شنیدم که دولت بریتانیای کبیر از قبول هر نوع قیمومت یا تعهدی که او را مکلف به دخالت مستقیم در امور قفقاز بکند ابا دارد، نگرانی شدیدی بر وجودم مستولی شد که در صورت کنار کشیدن بریتانیا، این امکان هست که قدرت‌های دیگر در امور قفقاز مداخله کنند یا این که احزاب و گروه‌های محلی زمام امور را به دست گیرند و این نگرانی، بر سایر علل و جهاتی که مرا نسبت به مساله آذربایجان قفقاز علاقمند می‌سازد افزوده شد. به حقیقت، حوادثی که این گونه انشعاب یافته باشد می‌تواند در سر تاسر مرزهای شمالی ما، از جلفا گرفته تا بحر خزر، سانحه‌ای بزرگ برای آتیه ایران ایجاد کند، مخصوصاً ایالت بزرگ ما آذربایجان را که مادر حقیقی این بخش از قفقاز است، به خطر اندازد. خطه‌ای که در حال حاضر به نام آذربایجان قفقاز نامیده می‌شود از اصل و منشا خود نیک آگاه است و به همین دلیل به خود حق می‌دهد از نام مادری آذربایجان برای تاکید جدا شدنش از پیکر امپراطوری قدیم روسیه استفاده کند.

حضور نمایندگان آذربایجان قفقاز در پایتخت فرانسه که با اختیاراتی ویژه مجهز بودند و مخصوصاً به همین نیت به پاریس آمده بودند تا جدا شدن کشورشان از روسیه و تاسیس جمهوری مستقل آذربایجان را رسماً به اطلاع نمایندگان شرکت‌کننده در کنفرانس صلح برسانند، فرصت مغتنمی بود برای کشف نظرات و خواسته‌های آنها نسبت به آتیه کشورشان.

با توجه به اوضاع و احوال کنونی جهان، مخصوصاً با در نظر گرفتن این همه مناسبات نزدیک و وحدت منافع سیاسی که اخیراً میان دو کشور هم پیمان (ایران و انگلستان) به وجود آمده است، جدا بر این عقیده هستم که مصالح عالی بریتانیا در قفقاز، مخصوصاً در منطقه‌ای به ثروتمندی و حاصلخیزی بادکوبه، قاعدتاً نباید با منافع کشور متبوع من در همین منطقه مغایرت و اصطکاک داشته باشد یا این که انگلستان اندیشه تفوق سیاسی ایران را در آذربایجان با نظری نامساعد بنگرد. ایران هرگز از اظهار این حقیقت بیم نداشته که سهل است، بی هیچ گونه پرده‌پوشی اعتراف کرده است که در آذربایجان قفقاز، یعنی در منطقه‌ای که جزء لاینفک ایران محسوب می‌شود و در گذشته فقط بر اثر آزمندی تزارها و اعمال قدرت نظامی وحشیانه آنها از چنگ ایران بدر آورده شده است، مقاصدی، حتی مقاصد بسیار وسیعی، دارد و بر مبنای همین دلایل و ملاحظات بود که خود دوستدار، طی اقامت اخیرم در پاریس، حاضر شدم با نمایندگان آذربایجان قفقاز وارد بحث و تبادل نظر گردم تا مگر با کمک و هم‌فکری آنها راه حلی پیدا کنیم که مورد پسند و رضایت طرفین قرار گیرد. پس از گفت‌وگوها و مذاکرات ممتد که در جریان آن با برخی تردیدها و اندیشه عوض کردن‌ها (ناشی از تحریکات خارجی) مواجه بودیم، تردیدهایی که علل و دلایلشان تا حدی قابل درک و فهمیدنی بود، سرانجام به این نتیجه رسیدیم که نمایندگان آذربایجان قفقاز بهترین احساس حسن نیت و دلنشین‌ترین خاطرات و عوالم دوستی را که ناشی

از احساسات و تبار مشترک آن‌ها با مردم ایران است نسبت به کشور ما دارند و به همین دلیل بود که از آن‌ها خواستم بی‌کمترین توجه به حرف‌ها و تلقینات دیگران و بی‌آنکه تحت تاثیر پیشنهادها و نصایح دول دیگر (حتی ایران) قرار گیرند، نقطه نظرهای خود را بالاستقلال روی کاغذ بیاورند تا من همه آن‌ها را بعداً به نظر عالی جناب برسانم. آن چهار ماده‌ای که همراه با یادداشت قبلی من خدمتان تقدیم شد خلاصه و ماحصل تفکر آن‌ها را در این باره نشان می‌دهد.

عالی جناب بی‌گمان توجه کرده‌اید که در سطور و عبارات این سند و در اندیشه‌هایی که از خلال آن‌ها جلوه‌گره است، یک رشته تناقضات و ناهم‌آهنگی‌ها وجود دارد. تنظیم‌کنندگان این سند، من باب مثال، خواستار به رسمیت شناخته شدن آزادی و استقلال جمهوری دموکراتیک آذربایجان از طرف تمام کشورهای جهان (منجمله ایران) هستند و در همان حال می‌خواهند که کشورشان روابط سیاسی و اقتصادی بسیار نزدیک با ایران داشته باشد به نحوی که اتباع و کالاهای هر دو کشور بی‌هیچ‌گونه تشریقاتی بتوانند وارد خاک همدیگر شوند و نمایندگان سیاسی آن‌ها در خارجه، از طرف وزارتخانه واحدی تعیین گردند. و تازه اینها مسایلی هستند که طبق توضیحات شفاهی خود نمایندگان آذربایجان در پاریس، یکی کردن ارتش دو کشور، و برداشتن مرزها میان ایران و آذربایجان قفقاز، و سایر اقدامات نظیر را به دنبال خواهد داشت.

مع الوصف، حل هیچ کدام از این مسایل به نظر نمی‌رسد چندان دشوار باشد. اصل موضوع ایجاد روابط نزدیک و فدرال میان ایران و آذربایجان قفقاز است که مورد قبول طرفین قرار گرفته و تنها چیزی که باقی مانده، روشن کردن ذهن این آقایان (نمایندگان جمهوری آذربایجان قفقاز) درباره نتایج منطقی افکار خودشان - دایر به اتحاد سیاسی با ایران - و کشف شیوه‌ها و فرمول‌هایی است که قادر به گنجاندن این اندیشه‌ها در قالب الفاظ و عبارات مناسب باشد.

شاید نیازی به افزودن این توضیح نباشد که همه این جملات و عباراتی که در متن سند به کار رفته، بیانگر امری نیست که انجام گرفته باشد بلکه مبین هدفی است که در حال حاضر برای دستیابی به آن کوشش می‌شود. حتی پس از این که مواد تسلیم شده به عالی جناب، مورد اصلاح و جرح و تعدیل قرار گرفت و به امضای هیات نمایندگی آذربایجان در پاریس رسید، باز هم اصل موضوع به جای خود باقی است به این معنی که تازه قدم اول برداشته شده است و تحقق کامل بخشیدن به مقاصدی که در نظر است، وقت و زمان کافی می‌خواهد.

مساله مهم برای من این است که از نقطه نظرهای دولت بریتانیا، از نظرات شخصی عالی جناب و از سیاستی که مایلید در این زمینه تعقیب شود، آگاه کردم. منظورم سیاست و خط مشیی است که در روزهای آینده باید اتخاذ شود: خواه در

مذاکره با اعضای هیات نمایندگی آذربایجان در پاریس ، خواه با فرستاده‌های آن‌ها در تهران و خواه ، در تبادل نظرهای آتی میان حکومت آذربایجان و هیاتی که وثوق الدوله خیال دارد مخصوصا برای انجام این مذاکرات به بادکوبه بفرستد .

شخصا براین عقیده‌ام که تحقق یافتن چنین نقشه‌ای که رئوس آن در این یادداشت و یادداشت سابق من ، خدمتان ارائه شده است - که البته به تبعیت از اوضاع و حوادث آینده می‌توان تغییراتی در آن داد - بهترین و مناسب‌ترین راه برای حل قسمتی از مسائل قفقاز است : مسائلی که حل شدن آن‌ها نه تنها مصالح مشترک ایران و انگلیس ، بلکه مصالح کل اروپا را که طبق اظهار مکرر عالی‌جناب ارتباط بسیار نزدیک با استقرار صلح و آرامش در آسیای مرکزی و جهان اسلام دارد ، تقویت خواهد کرد .

در عین حال مطمئنم که اگر حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان دوستانه از این سیاست پشتیبانی کند ، برای ما خیلی آسان خواهد بود که به کمک نمایندگان بریتانیا در قفقاز ، تمام اهالی این منطقه را با این فکر (فکر اتحاد سیاسی میان ایران و آذربایجان) موافق سازیم زیرا مردمان این قسمت از قفقاز هنوز خاطره‌های شیرین گذشته را که کشورشان پاره‌ای از خاک ایران حساب می‌شد ، در ضمیر خود زنده نگاهداشته‌اند ، مادر حقیقی خود ایران را فراموش نکرده‌اند و در عین حال هیچ‌کدام از آن قساوت‌ها ، ظلم‌ها ، و کشت و کشتارهایی را که منجر به بریده شدن این قطعات از پیکر مادر وطن گردید ، از یاد نبرده‌اند .

به انتظار این که در ملاقات آینده‌ام با عالی‌جناب همه این مسائل را حضورا مطرح و راجع به جزئیاتش گفت‌وگو کنم ، احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم .

فیروز

در هامش این نامه ، « هاردینگ » معاون ثابت وزارت امور خارجه‌ی انگلیس نوشته بود :^{۵۵}

نقشه حضرت والا ، طرحی است بسیار گستاخ و جاه‌طلبانه . اما مشکل بتوان باور کرد که در دنیا کشوری پیدا بشود که به میل و اراده‌ی خود ، دست از استقلال و آزادی‌اش بردارد و یوغ تحکم و سوء اداره حکومت ایران را بپذیرد . سرتاسر طرح چیزی جز یک کاخ خیالی نیست که روی تلی از شن‌های لغزان بنا شده است . هاردینگ

ادوارد گری وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا نیز در هامش همان نامه نوشته بود :^{۵۶}

نصرت‌الدوله ضمن صحبت‌هایش با من ، به ایجاد نوعی تفاهم دوستانه میان ایران و آذربایجان قفقاز اشاره کرد ، فی‌المجلس آن را ستودم ؛ اما پس از خواندن

یادداشت مفصل حضرت والا به این نتیجه رسیدم که او حقیقتاً خیال بلعیدن قفقاز را دارد. بنابراین بهتر است که ما خود را از این بازی و بند و بست‌ها کنار بکشیم و کاری به کارشان نداشته باشیم.

روز ششم آذر ماه ۱۲۹۸ (۲۸ نوامبر ۱۹۱۹)، نیز پرنس ارفع‌الدوله (میرزا رضاخان)، در نامه‌ای به «واردراپ» کمیسر عالی بریتانیا در تفلیس، می‌نویسد: ^{۵۷}

آقای وکیل اوف نماینده‌ی جمهوری آذربایجان قفقاز و منشی‌اش، دیروز با من ملاقات کردند...

به وکیل‌اوف گفتم که سرنوشت جمهوری آذربایجان با مقدرات دو جمهوری دیگر قفقاز (گرجستان و ارمنستان) فرق دارد و آن‌ها را نمی‌توان با هم مقایسه کرد زیرا در درجه اول هم ژنرال دنیکین و هم بلشویک‌ها، هر دو به سهولت می‌توانند از گرجستان و ارمنستان چشم‌پوشند ولی هیچ کدام نمی‌توانند از ثروت‌های نفتی بادکوبه دست بردارند و این حقیقتی است که دیروز به نمایندگان ایرانیان مقیم تفلیس هم گوشزد کرده‌ام.

از آن گذشته، اوضاع قفقاز که برای همیشه این طور نخواهد ماند و دیر یا زود نوبت تصفیه حساب‌ها خواهد رسید. در چنین روزی [از وکیل اوف پرسیدم] کدام قدرت جهانی، جز بریتانیای کبیر، می‌تواند به کمک جمهوری آذربایجان بشتابد؟ وکیل اوف جواب داد که جمهوری‌های ماوراء قفقاز (آذربایجان، ارمنستان، و گرجستان) مایلند کنفدراسیونی میان خود تشکیل دهند.

به ایشان خاطر نشان کردم که اگر حکومت جدید آذربایجان واقعا در پی تاسیس کنفدراسیون است، در آن صورت راه منطقی‌تر این است که این کنفدراسیون به شرکت ایران و آذربایجان قفقاز تشکیل شود که دارای علایق مشترک قومی و فرهنگی و مذهبی هستند و به علاوه، با توجه به قراردادی که اخیراً میان ایران و انگلیس بسته شده است، حکومت جدید آذربایجان، با قبول عضویت این کنفدراسیون، آن‌ها زیر پوشش حمایت بریتانیای کبیر قرار می‌گیرد.

وکیل اوف و منشی‌اش از رهنمایی‌های من تشکر و تقاضا کردند که پیش از عزیمت از تفلیس باز هم آنان را به حضور بپذیرم.

با تجدید احترامات: پ. م. رضاخان

و شوق‌الدوله نخست‌وزیر نیز در تهران کوشید تا دولت انگلستان را به شناسایی جمهوری آذربایجان (اران) و تشکیل کنفدراسیونی از سوی دو کشور ایران و آذربایجان (اران)، تشویق کند. سرپرسی کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران در تلگرافی که در یازدهم ژانویه ۱۹۲۰ (۲۰)

دی ۱۲۹۹) پیرو تلگراف ششم ژانویه (۱۶ دی) به وزیر خارجه‌ی کشور مزبور مخابره کرد ، از قول وثوق‌الدوله نخست وزیر نوشت :^{۵۸}

اتحاد آذربایجان با ایران نه تنها به تفکر پان‌تورانیستی یکی شدن دو آذربایجان تحت حمایت و سرپرستی ترکیه خاتمه خواهد داد ، بلکه به حل مسأله‌ی کنترل آتی قسمت جنوبی دریای « خزر » نیز به نحوی که مطلوب ایران و بریتانیای کبیر باشد ، کمک خواهد کرد .

بخش چهارم - نام « آذربایجان » بر خطه‌ی اران

پیش از خرداد ماه ۱۲۹۷ خورشیدی (مه ۱۹۱۸ میلادی)، نام آذربایجان و آذری در منطقه‌ی قفقاز، کاربرد نداشت.

پیش از اسلام، نام این ناحیه آلبانیا یا آلبانیای قفقاز بود. پس از اسلام، رفته‌رفته نام آران جای آلبانیا را گرفت. روس‌ها پس از استیلا بر قفقاز، به تحقیر، ساکنان نژاده و والا تبار سرزمین اران (آران) یا آلبانیای قفقاز را «تاتارهای قفقاز» نامیدند. این اصطلاح در دوران استیلای روسیه‌ی تزاری بر قفقاز - چه در نوشته‌های روسیان و چه در نوشته‌های اروپاییان - برای مردم اران به کار گرفته می‌شد.

در درازای تاریخ، از عهد باستان، مراد از «آذربایجان» (آذربادگان، آذربایگان و...)، یکی از استان‌های مهم ایران بود که در جنوب رود ارس، قرار داشته و دارد.

بلاذری (در گذشته در سال ۲۷۹ هجری / ۲۷۱ خ) در کتاب فتوح البلدان، درباره‌ی فتح آذربایجان به دست تازیان، شهر اردبیل را کرسی آذربایجان می‌نامد و شهرهای باجروان، میمند، نریز، شیز، موقان [مغان]، ورثان، برزند، مراغه، مرنند، ارمیه [ارومیه]، میانج، تبریز، جابروان و سراه [سرآب] را از شهرهای آذربایجان، یاد می‌کند.^{۵۹}

احمدبن عمر بن رسته اصفهانی (معروف به بن‌رسته) از جغرافی‌دانان پایان سده‌ی سوم و آغاز سده‌ی چهارم هجری، در کتاب «الاعلاق النفسیه»، در بخش‌های ایران شهر، شهرهای اردبیل و مرنند و باجروان و ورثان و مراغه را از خوره [کوره] های آذربایجان می‌داند و خوره [کوره] های ارمنیه را این گونه برمی‌شمارد:^{۶۰}

اران و جرزان [گرجستان] و نشوی و خلاط و دبیل و سراج و صغدبیل و باجنیس و ارچیش و سیسجان و شهر باب الواب.

یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح یعقوبی)، تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان برجسته که بسیاری او را پایه‌گذار جغرافیا در دوران اسلامی می‌دانند، دارای نوشته‌های بسیاری است. وی که بر پایه‌ی بن‌نیشته‌های گوناگون در سال‌های میان سال‌های ۲۷۸ تا ۲۹۲ هجری (۲۷۰ تا ۲۸۴ خ) در گذشته است، دارای نوشتارهای زیادی است. او در مختصر اخبار البلدان (البلدان)، درباره‌ی آذربایجان می‌نویسد:^{۶۱}

استان‌های [شهرستان‌های] آذربایجان ، عبارت است از اردبیل ، برزند ، ورنان ، بردعه [بردعه ، بردع] ، شیز ، سرات [سرآب] ، مرند ، تبریز ، میانه ، ارمیه [ارومیه] ، خوی و سلماس .

در این اثر ، به شهرستان‌های اران ، جز بردعه ، اشاره‌ای دیده نمی‌شود .

ابن خردادبه (دبیر دیوان ایالت ماد « الجبال ») که به سال سیصد مهی (۲۹۱ خ) درگذشته ، از آذربایجان و اران ، به گونه‌ی جداگانه نام برده است . او درباره‌ی شهرها و روستاهای آذربایجان ، از شهرها و روستاهایی نام می‌برد که در جنوب رود ارس قرار دارند . او از اران ، تفلیس و بردعه و بیلقان و قبله [قبه] و شیروان ، جداگانه نام برده است . وی می‌افزاید :^{۶۲}

شهرستان‌های اران و جزران [گرجستان] و سیسجان ، جزو بلاد خزر بودند که انوشیروان به تصرف آورد .

ابن فقیه (ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی) که در پایان سده‌ی سوم هجری کتاب البلدان را نوشته است ، سرزمین اران را جدا از آذربایجان می‌داند و می‌نویسد :^{۶۳}

اران ، نخستین ملک ارمنیه است و در آن ، چهار هزار دهکده است .

ابن فقیه ، مرزهای آذربایجان را ، رود ارس ، مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم [طارم] و گیلان دانسته است .^{۶۴}

وی شهرهای برکری ، سلماس ، موقان [مغان] ، خوی ، ورنان [وردان] ، مراغه ، نیریز ، تبریز ، شاپورخواست ، برزه ، خونه ، میانه ، مرند ، خوی ، کول سره و برزند را ، از شهرهای آذربایجان نام می‌برد . وی می‌نویسد :^{۶۵}

حد آذربایجان ، تا رود رس [ارس] و کر [کور ، کورا ، کورش] است ...

ابن حوقل در کتاب صورة الارض که نگارش آن مربوط به سده‌ی چهارم هجری می‌باشد ، چندین بار از آذربایگان و اران ، نام برده و آن دو سرزمین را ، جدا از هم دانسته است .^{۶۶}
ابن حوقل بر پایه‌ی نقشه‌ای که از سرزمین‌های ارمنستان ، اران و آذربایجان به دست داده است ، رود ارس را مرز میان آذربایجان و اران می‌داند . وی می‌نویسد :^{۶۷}

مرز ناحیه‌ی الران از طرف پایین، رودخانه‌ی رس [ارس] و در ساحل آن، شهر ورثان است.

ابن حوقل، از بزدعه [بردغه، بردغ]، جنزه [گنجه]، شکمور [شامخور]، تفلیس، بردیج، شماخیه [شماخی]، شروان، شابران، قبله [قبه] و شکی، به عنوان شهرهای اران نام می‌برد و شهرهای آذربایجان را، شهرهای اردبیل، داخرتان [دهخوارقان]، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه [ارومیه]، مراغه، اشنه [اشنویه]، میانج [میانه]، مرند، برزند و... می‌داند.^{۶۸}

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (نوشته شده در نیمه‌ی دوم سده‌ی چهارم هجری)، ایران را به هشت اقلیم بخش کرده و آذربایجان را از اران، جدا نام می‌برد. او می‌نویسد:^{۶۹}

اران، سرزمینی است جزیره مانند، میانه‌ی دریای خزر و رود ارس. نهرالملک [رود کر، کورا، کورش]، از طول آن را قطع می‌کند. مرکز آن، بردعه است و شهرهای آن عبارتند از: تفلیس، قلعه، خان، شکمور [شامخور]، جنزه [گنجه]، بردیج، شماخی، شیروان، باکویه [بادکوبه]، شابران، دربند، قبله [قبه]، شکی، ملازگرد [بلاش‌گرد].

اصطخری (در گذشته در سال ۳۴۶ م / ۳۳۶ خ)، در کتاب مسالک و ممالک، آذربایجان و اران را جدا از هم می‌داند. او نیز مانند مقدسی، ابن حوقل و ابن فقیه، سرزمین اران و آذربایجان را، جدا از هم می‌داند. اصطخری، دارالملک اران را، شهر بردع و دارالملک آذربایجان را، اردبیل می‌نویسد.^{۷۰}

نویسنده‌ی «حدود العالم من المشرق و المغرب» که نوشتار آن در سال ۳۷۲ م (۳۶۱ خ) به پایان رفته، در شناساندن ناحیت آذربادگان [آذربایجان] و ناحیت ارمینیه و اران، آن‌ها را سه ناحیت بهم پیوسته ذکر می‌کند و مشرق آن‌ها را به ناحیت گیلان و جنوب آن را حدود عراق و جزیره و مغرب آن را حدود روم و سریر و شمال حدود خزران می‌داند.^{۷۱}

نویسنده، قبان، بردع، بیلقان، باژگاه، گنجه، شکمور، خان، وردوقیه، قلعه، تفلیس، شکی، مبارکی، سوق الجبل، سنباطمان، صنار، قبله، بردیج، شروان، خرسان، لیزان، کردوان، شاوران، دربند و باکو [بادکوبه] را، جزو اران برمی‌شمارد.^{۷۲}

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان (سده‌ی هفتم هجری)، درباره‌ی اران می‌نویسد:^{۷۳}

اران، نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آن‌ها
جنزه و این همان است که مردم آن را گنجه گویند و بردعه و شمکور و بیلقان.

وی هم چنین خاطرنشان می‌سازد:^{۷۴}

میان آذربایجان و اران، رودی است که آن را ارس گویند. آن چه در شمال و
مغرب این رود نهاده است، از آن اران و آن چه در سوی جنوب قرار گرفته است، از
آذربایجان است.

قزوینی (سده‌ی هفتم) در «آثار البلاد و اخبار العباد»، اران را مملکتی میان آذربایجان و
ارمینیه و ابخاز می‌داند و قصبه‌ی آن‌جا را گنجه و شروان و بیلقان می‌داند.^{۷۵}

ابوالفداء (سده‌ی هشتم هجری)، در گفتار پیرامون حدود آذربایجان، حد خاوری آن را بلاد
دیلم و حد جنوبی آن را عراق یعنی حلوان و اندکی از حدود جزیره می‌داند.^{۷۶}

حمدالله مستوفی (سده‌ی هشتم هجری) بلاد آذربایجان را این گونه نام می‌برد:^{۷۷}

تبریز، اوجال، طوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار،
ارجاج، اهر، تکلفه، خیابو، درآورد، قلعه کهران، کلبر، گیلان فصلون، مردان قم،
نوذر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سراو [سرآب]، میانج [میانه]، گرمرو،
مراغه، دهخوارتان، نیلان، مرند، دزمار، زنجان، زنوز، آزاد و ماگویه

حمدالله مستوفی، در بحث پیرامون سرزمین اران، آن را میان دو رودخانه‌ی کر (کورا،
کورش) و ارس، می‌داند و آن سوی رود کر را، شیروان می‌نامد.^{۷۸}

یانوفسکی (Ivanovskii) تاریخ‌نگار روس (سده‌ی نوزدهم میلادی)، در کتاب خود به نام
آلبانیای قفقاز در روزگار باستان که در سال ۱۸۴۶ منتشر شد، می‌نویسد:^{۷۹}

آلبانیای باستان، در دشت آلازان و شکی و شیروان قرار داشت.

مارکوارت، خاورشناس آلمانی درباره سرزمین آلبانیا، می‌نویسد:^{۸۰}

اران، شامل اراضی شیروان و قبله [قبه]، شکی و مغان بوده است و میان رود کر [کورا، کورش] و ارس قرار داشت. شهر بزرگ این سرزمین «پرتوه» است.

بارتولد، خاورشناس روس، درباره‌ی آلبانیا می‌نویسد:^{۸۱}

آلبانیا در روزگار باستان و نیز بعدها هنگامی که اران نامیده شد، به سرزمینی گفته می‌شد که از ناحیه‌ی دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غربی، امتداد داشت. بعدها، مولفان متاخر، سرزمینی را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است، اران نامیدند. یاقوت در معجم البلدان، فاصله‌ی رود کر [کورا، کورش] و ارس را، اران نامیده است.

وی درباره‌ی مرکز حکومتی اران می‌نویسد:^{۸۲}

شهر پرتوه که پای تخت اران بدان جا انتقال یافت، در سده‌ی ششم میلادی، در کنار رود ترتر قرار داشت.

در جلد یکم دانش‌نامه روس که انتشار آن سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۲۷۹ خورشیدی) در سنت پترزبورگ است، درباره‌ی آذربایجان آمده است:^{۸۳}

آذربایجان یا ادربیجان، استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب، محدود است به کردستان ایران و عراق عجم، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می‌کند و از شرق به استان گیلان در کرانه‌ی خزر...

در جلد سیزدهم این دانش‌نامه، نام شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز که دوازده استان می‌باشد، به شرح زیر آورده شده است:^{۸۴}

استانورپول، ترسک، کوبان، ناحیه‌ی دریای سیاه، کوتائسی، تفلیس، ایروان، باکو، الیزابت پول [گنجه]، داغستان، کاسک، زاکالاتا.

برخورداریان، تاریخ‌نگار ارمنی در کتاب خود به نام تاریخ آغوان که در سال ۱۹۰۲ م (۱۲۸۱ خ) که در شهر تفلیس منتشر گردید، می‌نویسد:^{۸۵}

آلبانیای قفقاز، از شرق به سواحل بجز خزر و رود ارس محدود شده بود و در

شمال به « دربند » منتهی می گردد . در غرب به « آلازانی » ، « خوناراکرت » و به رود « زوراگت » و در جنوب به کوه های « ارتساخ و رودگرگر تا ملتقای آن به رود ارس ، منتهی می شد .

به دنبال فروپاشی امپراتوری روسیه ، مردمان قفقاز با هویت تاریخی خود به پا خاستند . مردمان اران نیز در پی نامی برای سرزمین خود بودند تا از ننگ « تاتار » بودن برهند . از این رو ، برای زنده کردن پیوندهای دیرین و دیرپا، متوجهی سرزمین مادر شدند و در این راستا ، از میان مناطق نام آور ایران ، چونان خراسان ، فارس و ... ، نام آذربایجان را که نزدیک ترین استان به آنان بود بر سرزمین خود نهادند .

گزینش نام آذربایجان بر سرزمینی که پیش از آن هرگز این نام را نداشت و اقبال عمومی مردم از گزینش این نام ، نمایان گر میل درونی آن مردمان به ایجاد یگانگی با دیگر ایرانیان و « سرزمین مادر » بود .

مردم قفقاز به دنبال اعلام استقلال ، خواست خود را مبنی بر ایجاد فدراسیون با ایران به انجمن صلح و رسای اعلام کردند . اما چنان که می دانیم ، یورش بلشویک ها به قفقاز ، امکان عملی شدن فدراسیون با ایران را از میان برد . به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی ، مردم اران در سرمای سخت زمستان ، شناکنان از آب های سرد ارس گذشتند و خود را به ایران رسانیدند . آن ها فریاد می زدند : « آذربایجان بیراولسون - تبریز ، مرکز اولسون » (آذربایجان یگانه گردد - تبریز مرکز آن گردد) . این مردمان ، نیک می دانستند که تبریز ، مرکز یکی از مهم ترین استان های ایران است . آنان در این راستا ، خواست وحدت طلب و یگانگی جویی خود را این گونه ابراز می داشتند .

در راستای خواست یگانگی مردم اران با ایران ، وثوق الدوله نخست وزیر در نامه ای به لرد کرزن وزیر امور خارجه ی بریتانیا در باب مسأله ی قفقاز ، به طور کلی و مسأله ی جمهوری آذربایجان ، به طور ویژه ، نوشت :^{۸۶}

این ارتباط [ارتباط میان ایران و اران] به قدری است که حتی به خود اجازه دادند از این نام آذربایجان استفاده کنند تا جدایی خودشان را از امپراتوری سابق روسیه مدلل سازند .

در همین زمینه ، نصرت الدوله فیروز به لرد کرزن نوشت :^{۸۷}

خطه‌ای که در حال حاضر به نام آذربایجان قفقاز نامیده می‌شود، از اصل و منشأ خود نیک آگاه است و به همین دلیل به خود حق می‌دهد، از نام مادری آذربایجان برای تأکید جدا شدنش از پیکر امپراتوری قدیم روسیه استفاده کند.

در سال ۱۹۱۱ م (۱۲۹۰ خ)، در شهر باکو، حزبی به نام «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» بنیان‌گذاری شد.

در سال ۱۹۱۲ م (۱۲۹۶ خ)، حزب اسلامی و دموکرات مساوات و حزب «فدرالیست‌های ترک»، با یک دیگر ائتلاف کردند و «حزب دموکراتیک فدرالیست‌های مساوات ترک» را پدید آوردند.

به دنبال کودتای بلشویکی در روز هفتم نوامبر ۱۹۱۷ (۱۶ آبان ۱۲۹۶) و کناره‌گیری روسیه از جنگ، عثمانی‌ها، نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند. در آغاز، مساواتی‌ها به بلشویک‌ها نزدیک شدند؛ اما خیلی زود از هم جدا شدند.

فدرالیست‌های مساوات ترک، روز ۲۷ ماه مه ۱۹۱۸ (۶ خرداد ماه ۱۲۹۷)، در شهر تفلیس جمهوری آذربایجان را اعلام کردند و سپس در تابستان همان سال، به شهر گنجه منتقل شدند. روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸، نیروهای عثمانی به فرماندهی نوری پاشا، شهر باکو را اشغال کردند. به دنبال اشغال باکو، حکومت مساواتیان، به این شهر برده شد. اگرچه مساواتی‌ها، از دید مشی سیاسی و جهان‌بینی، یک دست نبودند؛ اما تا حد زیادی زیر نفوذ عثمانی‌ها قرار داشتند.

روز ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ (۸ آبان ۱۲۹۷)، ستون‌های سپاهیان انگلیس، شهر باکو را تصرف کردند و سپاهیان اشغال‌گر عثمانی را از آن جا راندند. اما انگلیس‌ها، نام آذربایجان را که از سوی حزب مساوات بر آن سرزمین نهاده شده بود، به رسمیت شناختند. آقای دکتر نصرت‌الله جهان شاهلو افشار، در این راستا، می‌گوید:^{۸۸}

سال پنجم یا ششم دبیرستان شرف بودم که روزی پدرم به من گفت که دبیر شما آقای دکتر قاسم قاسم‌زاده از سران حزب مساوات باکو و وزیر حکومت آن حزب بوده است. از ایشان پرسیدم که دلیل این که نام آذربایجان را بر سرزمین اران نهادند، چه بود؟ در زنگ تفریح، موضوع را با آقای دکتر قاسم‌زاده در میان گذاشتم. ایشان در پاسخ به من گفتند که این نام‌گذاری پس از بحث و گفت‌وگوی گسترده در کمیته‌ی مرکزی این تشکیلات به عمل آمد و مقصود از آن این بود که ما خود را، به ایران وصل کنیم؛ اما نشد.

دولت مساوات ، کمابیش دو سال زیر نام جمهوری آذربایجان ، بر سرزمین اران حکم راند تا این که روز ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ (۹ اردی بهشت ۱۲۹۹) ، ارتش سرخ شهر باکو را گشود و به حکومت مساواتی ها پایان داد . بلشویک ها ، بسیاری از سران حزب مزبور را دستگیر و شماری از آنان را به جوخه های آتش سپردند . اما بلشویک ها نیز ، نام آذربایجان را بر خطه ی اران ، با افزودن واژه ی « شوروی » بر آن ، نگاه داشتند .

از سوی دیگر ، شاید گروهی نیز در این میان ، می خواستند مقاصد دیگری را از این نام گذاری ، برآورده سازند . چنان که این نام گذاری برای :^{۸۹}

ترک های عثمانی که قصد داشتند از این پایگاه نه فقط آذربایجان - یعنی شمال غرب ایران - که بخش هایی از آسیای میانه را نیز به دست آورده و امپراتوری جدیدی تحت عنوان « توران » برپا دارند ، فرصت گران بهایی بود ...
 هنگامی که بلشویک ها بر این خطه دست یافتند ، نه تنها نام نوظهور آذربایجان ، بلکه بسیاری دیگر از خصوصیات ... را حفظ کردند . در واقع جمهوری جدید آذربایجان شوروی در استراتژی کلی بلشویک ها ، همان نقشی را بر عهده گرفت که در استراتژی ، کلی پان ترکست های عثمانی ، بر عهده داشت ...

گفته می شود ، آقای محمد امین رسول زاده (از فعالان حزب دموکرات در تهران و مدیر روزنامه ایران نو ، ارگان حزب مزبور و از بنیان گذاران حزب مساوات در اران) ، از زمره ی کسانی است که نام « آذربایجان » را بر خطه ی اران نهادند . وی در توجیه تاریخی گزینش نام آذربایجان بر خطه ی اران، نوشت :^{۹۰}

اسم این قوم [بدون تردید، مقصود وی سرزمین است] ، نه اران است ، نه شیروان و نه مغان ، تنها آذربایجان است . این معنی یا تعبیر ، نه آن است که بعد از انقلاب روسیه و بعد از ظهور هوس استقلال پیدا شده ، بلکه قبلا نیز موجود بوده است . سی و پنج سال قبل (۱۲۶۴ خورشیدی - ۱۸۸۵ میلادی) در دارالفنون پطروگرا ، طلاب مسلمان که از بادکوبه و گنجه و ایروان رفته بودند و بر روی اساس ملیت جمعیتی تشکیل دادند آن را « جمعیت آذربایجان » نامیدند و هر ساله یک جشن و مسامره [گاردن پارتی] در پایتخت روس تشکیل داده و آن را لیله آذربایجان موسوم نمودند ...

هرگاه این قول آقای رسول زاده را بپذیریم و قبول کنیم که طلاب مسلمان بادکوبه و گنجه و ایروان در پایتخت روس، انجمنی درست کرده و هر ساله جشنی به نام آذربایجان برپا می‌کردند، از یک سو تایید برداشت نویسنده از مساله است و از سوی دیگر رد ادعاهایی نادرستی است که از آن روز آغاز شده و تا امروز ادامه دارد: ^{۹۱}

تایید برداشت نویسنده است. زیرا، دانش‌جویان مزبور که به دلیل استیلا درازمدت امپراتوری تزاری، اصلیت خود را فراموش کرده بودند، در پی هویتی بودند تا از عنوان سخیف «تاتار» بگریزند. از این رو، چنان چه گفته شد، در میان نام سه استان بزرگ ایران، یعنی خراسان، پارس و آذربایجان، نام اخیر را که بیش‌تر به گوش‌هایشان آشنا بود و نیز با توجه به حضور هزاران آذربایجانی در خطه‌ی اران، این نام را برگزیدند.

اما نام آذربایجان بر خطه‌ی آذربایجان، نامی است دیرین و دیرپا. پیشینه‌ی آن را دست‌کم در دو هزار سال پیش و یا بیش‌تر، می‌توان پی گرفت.

آیا این که گروهی اندک در سال ۱۲۶۴ خورشیدی (۱۸۸۵ میلادی)، نام آذربایجان را بر انجمن خود نهاده‌اند، بنیان تاریخی و مبنای توجیهی برای نامیدن خطه‌ی اران به نام آذربایجان می‌شود؟

اسماعیل خان زیادخان اوف و شاهزاده همایون میرزا، نمایندگان بودند که حکومت بادکوبه در آغاز کار به تهران گسیل داشت. استدلال زیادخان اوف در مورد گزینش نام آذربایجان بر خطه‌ی اران، شنیدنی است. او گفته بود: ^{۹۲}

قفقازیه فعلا به چهار قسمت متمایز تقسیم شده است: اول، آذربایجان قفقاز با گنجه و توابع، پایتخت بادکوبه و ...

پرسش شد: آیا چه سابقه‌ای برای این وجود دارد که قسمت اول را آذربایجان نام نهادید. در حالی که تا حال آذربایجان جز به ایالت مهم ایران اطلاق نمی‌شده و اصرار در تسمیه‌ی مزبور برای چیست؟

جوابا اظهار داشتند: از نقطه نظر تاریخی چون که بادکوبه در قدیم معبد آتش پرستان بوده و کلمه‌ی آذر از آن مشتق است، به این علت این نام را برای مملکت جدید التاسیس خود اختیار نموده‌ایم.

مجددا پرسیده شد: بر فرض این که بادکوبه معبد آتش پرستان بوده باشد و علاقه به این کلمه داشته باشید، چه اصراری دارند که کلمه‌ی آذربایجان را انتخاب کنند. در حالی که می‌توان آذرستان بنامند ...

آقای اسمعیل خان (زیادخان اوف) در جواب گفتند: این بد حرفی نیست و در آینده

باید در این زمینه صحبت کرد ...

در سال ۱۲۷۰ خورشیدی (۱۸۹۱ میلادی)، سلطان اوف در روزنامه‌ی کشکول چاپ بادکوبه، در یک مقاله طنز آمیز نوشت :^{۹۳}

در گفتگوی دو مسلمان قفقازی یکی از دیگری می پرسد ، ملیت تو چیست ؟
می گوید ترک و مسلمانم . می پرسد عثمانی؟ می گوید ، خیر ، بی جانلی . می پرسد ،
سرزمین بی جانان کجاست ؟ پاسخ می دهد ، آن سوی ارس موطن آذری هاست و این
سو نیز سرزمین بی جان ها . خلاصه‌ی کلام آن که نتیجه می گیرند چرا مشکل را با
ترکیب آن دو ، یعنی آذربایجان ، حل و فصل نکنند .

سال ها بعد ، محمد امین رسول زاده که متوجه نادرستی کار شده بود ، بر اثر تاثیر دایمی خود ،
« از سو تفاهماتی که در افکار عمومی ایرانیان پیدا شده است » ، به سید حسن تقی زاده نوشت :^{۹۴}

... اگر بالای سر ما حکومت مقتدر ایرانی وجود می داشت ، روس ها به این
سهولت نمی توانستند وارد بادکوبه شوند و نه در قفقاز این همه فجایع را می توانستند
مرتکب گردند .

وی در دنباله‌ی آن ، می نویسد :^{۹۵}

هر نوع ... خط حرکتی در آذربایجان قفقازیه (یا به تعبیر شما که مناسب دیده اید
«اران») ، ضروری و اصلح باشد ، بیان کرده و خاطرنشان می سازم که ... با کمال
خلوص نیت و اطمینان خاطر منتظر دریافت دستورات شما هستیم .

اما ، راستی چرا امثال محمد امین رسول زاده ها، نام تاریخی آن سرزمین را به دست
فراموشی سپردند و با جعل تاریخ و بافتن « آسمان و ریسمان » در این کار پیشگام شدند . تنها
انگیزه ، خدمت به امیال جهانگیری حکومت عثمانی بود؟ یا « بحران هویت » ؟ گرچه طرفداران
« پان ترکیسم » و سپس حکومت شوروی و اکنون پس ماندگان هر دو ، در پی بهره گیری
نامشروع از این نام گذاری بوده و هستند ؛ اما مردم اران برای گریز از عنوان ناصواب « تاتار
قفقازی » که بر آن ها نهاده شده بود ، خود را محق می دانستند که به سرزمین مادر ملتجی
گردند.

اما نام‌گذاری آذربایجان بر اران، واکنش‌های بسیاری را در ایران برانگیخت، تا جایی که شیخ محمد خیابانی و یارانش به نشانه‌ی اعتراض بر این نام‌گذاری، در پی دگرگون‌سازی نام آذربایجان برآمدند:^{۹۶}

در همان روزهای نخست خیزش، حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی که از آزادی‌خواهان کهن و این زمان، از نزدیکان خیابانی می‌بود، پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه، کوشش‌ها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادستان» بگذاریم.

در زمینه‌ی این نام‌گذاری مورد مناقشه، بارتولد دانشمند روس، بر این باور است که:^{۹۷}

هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان را شامل شود، در آن صورت، می‌توان نام اران را برگزید.

اقرار علی‌اوف، هموند آکادمی علوم جمهوری آذربایجان شوروی، در زمینه‌ی نام آذربایجان بر اران می‌نویسد:^{۹۸}

در این‌جا، باید چند سخن درباره‌ی مفهوم آذربایجان بگویم، چون که در دوره‌های اخیر در ادبیات علمی و علمی-مردمی، کوشش‌های بسیار به خرج می‌دهند تا این که این نام را از محیط آتورپاتکان، جدا سازند که این به تباه کردن اندیشه‌ی نسل‌هایی که در سرزمین ما به سر می‌برند، می‌پردازد و پیوندهای خونی و معنوی که ما با آتورپاتکان داریم، می‌گسلاند.

این گفتار، توضیح و تفسیر بسیاری از مسایل تاریخ کشور ما را ایجاب می‌کند که این سخنان باید محیط آن گردند که هر مورخ که برای خود احترام قایل شده، وظیفه‌ی خود می‌داند که تنها حقیقت تاریخی را بگوید تا خاطره‌ی تاریخی مردم ما نگاه داشته شود.

وی در دنباله‌ی مطلب می‌افزاید:^{۹۹}

نام آذربایجان، تا زمانی نه چندان دور، در ردیف نام‌هایی قرار می‌گرفت که هیچ گونه اختلاف نظری درباره‌ی آن وجود نداشت، اما در ده سال اخیر در جمهوری، برای آن که معنایی تازه به این مفهوم بدهند، کوشش‌های فراوان خرج داده می‌شود. این تجدید نظر، بارها از جانب متخصصان، بلکه از سوی کسانی که از دانش بدوراند و تخصصی در این زمینه ندارند، ابراز می‌شود.

چنان که گفته شد، در زمینه‌ی این نام‌گذاری نادرست ، سخن بارتولد دانشمند روس، می‌تواند پایان بخش « بگو مگو » ها و کشمکش‌ها در باره‌ی گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین اران باشد.

هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان را شامل شود در آن صورت ، می‌توان نام اران را برگزید .

پی‌نوشت‌های گفتار چهارم

- ۱- مجموعه‌ی مقالات تاریخی و ادبی فراق - ایران و درخواست مردم نخبوان برای الحاق مجدد به قلمرو کشور - کاوه بیات - ر ۸۲
- ۲- همان
- ۳- مرکز اسناد وزارت امور خارجه ۴۴-۴۲-۱۳۳۶ [مهی] (اداره رمز، نمره‌ی ۳۰۹۱۴ - جمادی الاول ۱۳۳۶ [اسفند ۱۲۹۶ / فوریه ۱۹۱۸])
- ۴- همان - ۱۵-۴۲-۳۴
- ۵- برای آگاهی بیش‌تر، نگاه کنید: تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو - محمد رحیم نصرت ماکویی - قم - بی‌تا - رر ۷۳ - ۵۶
- 6- Christopher, walter, Armenia, the Survival of a Nation, London, 1933, pp. 252- 270 .
- ۷- مرکز اسناد وزارت امور خارجه - ۴۲-۲۲-۳۷ (کارگزاری آذربایجان به شماره‌ی ۱۳۷-۲۶ قوس (۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۷ [۲۶ آذر ۱۲۹۷ / ۱۸ دسامبر ۱۹۱۸])
- ۸- همان - ۱۷-۴۲-۳۷- گزارش مکرم الملک به ریاست وزرا - بدون شماره
- ۹- همان - ۱۵-۲۴-۳۷
- ۱۰- همان - ۱۷-۱۳-۳۷ (وزارت امور خارجه، شماره‌ی ۱۴۱۳، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ [۲۴ آذر ۱۲۹۷ / ۱۸ دسامبر ۱۹۱۸])
- ۱۱- همان (وزارت امور خارجه به ولی‌عهد - شماره ۱۴۱۳-۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ [۲۴ آذر ۱۲۹۷ / ۱۸ دسامبر ۱۹۱۸])
- ۱۲- همان - (وزارت امور خارجه شماره‌ی ۱۴۱۳ - ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ [۲۴ دی ۱۲۹۷ / ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹])
- ۱۳- همان - (وزارت امور خارجه شماره‌ی ۹۰-۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ [۷ بهمن ۱۲۹۷ / ۲۸ ژانویه ۱۹۱۹])
- ۱۴- همان - ۱۵-۱۳-۳۷ (از وزارت امور خارجه شماره‌ی ۱۲۳ - ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ [۱۱ بهمن ۱۲۹۷ / فوریه ۱۹۱۹])
- ۱۵- مجموعه‌ی مقالات همایش تاریخی و ادبی فراق - ایران و درخواست مردم نخبوان برای الحاق مجدد به قلمرو کشور - کاوه بیات . ر ۸۷
- ۱۶- مرکز اسناد وزارت امور خارجه ۱۷-۱۳-۳۷ (وزارت امور خارجه شماره‌ی ۲-اول شعبان ۱۳۳۷ [۱۱ اردی‌بهشت ۱۲۹۷ / ۲ مه ۱۹۱۹])
- ۱۷ و ۱۸ - همان
- ۱۹- همان - ۱۷-۱۳-۳۵ (وزارت امور خارجه شماره‌ی ۴۶۶۸-۴ شعبان ۱۳۳۷ [۱۴ اردی‌بهشت ۱۲۹۸ / ۵ مه ۱۹۱۹])
- ۲۰- همان
- ۲۱- رقابت روسیه و انگلیس در ایران - ر ۸۰ / چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۲۵
- ۲۲- همان
- ۲۳- چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۲۶
- ۲۴- رقابت روسیه و انگلیس در ایران - ر ۸۱

- ۲۵ - همان / چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۲۶
- ۲۶ - مرکز اسناد وزارت امور خارجه ۱۷-۱۳-۳۷ (نامه‌ی مصدق دیوان به وزارت امور خارجه شماره‌ی ۷۵۶- غره رمضان ۱۳۳۷ [۹ خرداد ۱۲۹۸ / ۳۱ مه ۱۹۱۹]
- ۲۷ - توفان بر فراز قفقاز - ر ۱۷۸
- 28 - Hovanessian, Richard, G. The Republic of Armenia from versaille to London 1919- 1920, II vol. University of California Press, Berkeley, 1966, pp 71- 72
- ۲۹ - مرکز اسناد وزارت امور خارجه - ۱۷-۱۳-۳۷- مراسله‌ی ۴ اسد [۲۷ شوال / ۴ مرداد ۱۲۹۸] مصدق دیوان ۳۰، ۳۱، ۳۲ - همان
- ۳۳ - مرکز اسناد وزارت امور خارجه ۶۵-۴۲-۳۷
- ۳۴ - همان ۷-۱۳-۳۷
- ۳۵ - همان
- ۳۶ - همان ۶۵-۴۲-۳۷
- ۳۷ - همان
- ۳۸ - همان ۲۲-۱۵-۳۸
- ۳۹ - همان
- ۴۰ - اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه ی بریتانیا ... - سند شماره‌ی ۴۴ - ر ۷۳
- ۴۱ - همان - سند شماره‌ی ۴۵ - ر ۷۳
- ۴۲ - همان
- ۴۳ - بحرین از دوران هخامنشی تا زمان حال (۵۵۸ قبل از میلاد - ۱۹۶۹ میلادی) - وزارت امور خارجه - اداره‌ی نهم - تهران مهرماه ۱۳۴۸ - ر ۱۱۵
- در داستان جداسازی بحرین از ایران نیز در سال ۱۳۴۹ خ (۱۹۷۰ م)، برخلاف آن که قرار بود در آن سامان همه‌پرسی شود، تنها به یک نظرخواهی از چند سازمان ساخته و پرداخته‌ی بریتانیا، بسنده شد. برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید: تاریخ تجزیه‌ی ایران (دفتر دوم) - تجزیه‌ی بحرین - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - تهران ۱۳۸۶
- ۴۴ - اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه ی بریتانیا ... - سند شماره‌ی ۱۷۲ - ر ۲۸۷-۲۸۵
- ۴۵ - زندگی طوفانی - خاطرات سید حسن تقی‌زاده - به کوشش عزیزالله علی‌زاده - نشر فردوسی - تهران ۱۳۷۹ - ر ۲۸-۲۷
- ۴۶ - نامه‌ای از مرتضی خان ممتازالملک و حاشیه‌ای بر آن - پارسا توپسرکانی - مجله‌ی وحید - شماره ۳۵ از شهریور تا ۱۵ مهر ۱۳۵۳ - ر ۷۱-۷۰
- ۴۷ - توفان بر فراز قفقاز - ر ۱۸۹
- ۴۸ - مجموعه‌ی مکاتبات، خاطرات و آثار فیروزمیرزا فیروز (نصرت‌الدوله) - ج ۳ - ر ۱۰۹-۱۰۷
- ۴۹ - همان
- ۵۰ - همان - ر ۱۸۲ (گزارش کارگزاران ایران / توفان برفراز قفقاز - ر ۱۸۹
- ۵۱ - همان - ر ۱۸۵-۱۸۴

- ۵۲ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۲۷
- ۵۳ - همان - ر ۱۲۸-۱۲۷
- ۵۴ - اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه ی بریتانیا ... ج ۱ - سند شماره‌ی ۱۴۴ - ر ۲۲۹-۲۲۶
- ۵۵ و ۵۶ - همان
- ۵۷ - اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا ... ج ۱ - پیوست شماره‌ی ۲ سند شماره‌ی ۱۹۴ - ر ۲۴۸-۲۴۹
- پرنس میرزا رضاخان ارفع‌الدوله دانش ، وزیر مختار پیشین ایران در روسیه بود . وی در این تاریخ از اروپا از راه تفلیس و بادکوبه ، به ایران باز می‌گشت .
- ۵۸ - استعمار انگلیس در ماورای قفقاز (۱۹۲۱-۱۹۱۸) - ر ۲۱۹ / چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۲۸
- ۵۹ - فتوح البلدان - ر ۴۶۲-۴۵۷ / روابط ایران و جمهوری آذربایجان - ر ۱۶
- ۶۰ - الاعلاق‌النفسه - ابن رسته - ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره‌چانلو - انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۶۵ - ر ۱۲۲
- ۶۱ - البلدان (مختصر اخبار البلدان) - احمد بن ابی یعقوب (یعقوبی) - ترجمه‌ی دکتر ابراهیم آیتی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - چاپ دوم - تهران ۱۳۴۷ - ر ۴۶ (این کتاب ، دیرین‌ترین کتاب جغرافیا به زبان عربی است).
- ۶۲ - المسالک و الممالک - ابن خردادبه (ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله) - ر ۱۲۰-۱۱۸ / آذربایجان و اران - ر ۳۵
- ۶۳ - ترجمه مختصر البلدان - ابن فقیه (بخش مربوط به ایران) برگردان ح. مسعود - انتشارات فرهنگ ایران - تهران ۱۳۴۹ - ر ۱۳۰-۱۲۹
- ۶۴ - همان
- ۶۵ - همان - ر ۱۳۹
- ۶۶ - صورة الارض - ابن حوقل - ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۴۶ - ر ۱۲۸
- ۶۷ - همان - ر ۱۲۱
- ۶۸ - همان - ر ۱۰۰-۸۱
- ۶۹ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم - مقدسی (شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن ابی بکر ...) - لیدن ۱۹۰۶ - ر ۲۵۹ / آذربایجان و اران - ۴۱
- ۷۰ - المسالک و الممالک - ابواسحاق ابراهیم اصطخری - به کوشش ایرج افشار - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۷ - ر ۱۵۸
- ۷۱ - حدود العالم من المشرق و المغرب - نویسنده ناشناس - با تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده - کتابخانه طهوری - تهران ۱۳۶۲
- ۷۲ - همان - ر ۷۱
- ۷۳ - معجم البلدان - یاقوت حموی - ج ۱ - لایپزیک ۱۸۶۶ - ر ۱۸۳
- ۷۴ - همان

- ۷۵ - روابط ایران و جمهوری آذربایجان - ر ۱۸ (از نوشته‌های قزوینی ، می‌توان از : عجایب المخلوقات و غرایب‌الموجودات و آثار البلاد و اخبار العباد را نام برد)
- ۷۶ - آذربایجان و اران - ر ۴۳
- ۷۷ - نزهة القلوب - به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی - تهران ۱۳۳۶ - ر ۸۵ و ۱۰۲
- ۷۸ - همان - رر ۹۲ - ۹۱
- ۷۹ - آذربایجان و اران - ر ۴۶
- 80 - Marquart, J. Eranshahr nach Geographie des Ps. Moses Xorenaci, Berlin 1901
- ۸۱ - آذربایجان و اران - رر ۴۹ - ۴۸
- ۸۲ - همان - ر ۵۹
- ۸۳ - روابط جمهوری آذربایجان - ر ۲۰ / آذربایجان و اران - ر ۵۳
- ۸۴ - آذربایجان و اران - رر ۵۳ - ۵۲
- ۸۵ - همان - رر ۴۸ - ۴۷
- ۸۶ - مجموعه مکاتبات ، اسناد ، خاطرات ... - سند شماره‌ی ۶۳ - ر ۱۷۰
- ۸۷ - اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا ... - ج ۱ - سند شماره‌ی ۱۴۴ - ر ۲۲۶ (۱۷ نوامبر ۱۹۱۹) [۲۵]
آبان ۱۳۹۸]
- ۸۸ - از گفت و گوی تلفنی نویسنده با آقای دکتر نصرت‌الله جهان‌شاهلو افشار - ۸۷/۱۱/۳۰ - ساعت ۲۱
البته من این سند را در جایی دیده بودم ؛ اما چون با وجود پرس و جوهای بسیار نتوانستم آن را
بیابم، تلفنی از دکتر جهان‌شاهلو پرسیدم.
بعدها ، آقای دکتر قاسم قاسم‌زاده ، استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و مشاور وزارت امور
خارجه نیز بودند .
- ۸۹ - آذربایجان در موج خیز تاریخ - رر ۹ و ۱۴
- ۹۰ - روزنامه آذربایجان - چاپ باکو - شماره ۱۵۲ - ۷ رجب ۱۳۷۷ برابر با ۱۸ فروردین ۱۳۹۸ / ۸ آوریل ۱۹۱۹ /
چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - رر ۱۳۱ - ۱۳۰
- ۹۱ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ویرایش دوم - ر ۱۳۱
- ۹۲ - ایران (روزنامه) - شماره ۴۱۱ - غره رجب ۱۳۳۷ / ۱۲ حمل [فروردین] ۱۳۹۸ [۲ آوریل ۱۹۱۹]
- ۹۳ - آذربایجان در موج خیز تاریخ - رر ۷ - ۶
- ۹۴ - آینده (مجله) - فروردین - اردی‌بهشت ۱۳۶۷ - سال چهارم - شماره‌ی ۱ و ۲ - ر ۵۷
- ۹۵ - همان
- ۹۶ - تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان - ج ۲ - ر ۸۷۳
- ۹۷ - آذربایجان و اران - ر ۲۲۵ (برگرفته از بارتولد ، متن روسی)
- ۹۸ - تاریخ آذربایجان - ر ۵۸
- ۹۹ - همان - ر ۵۹
- ۱۰۰ - آذربایجان و اران - ر ۲۲۵ (برگرفته از بارتولد ، متن روسی)

گفتار پنجم

در خواست مردم سرخس برای بازگشت به میهن

به دنبال فروپاشی امپراتوری روس ، در کنار مردمان دیگر ، اهالی شهر سرخس نیز ، خواستار بازگشت به سرزمین مادر شدند .
سرخس یکی از شهرهای کهن خراسان است که در شاهنامه هم از آن نام برده شده است .

به یک دست ریگ و ، به یک دست آب
دگر سو ، سرخس و بیابان به پیش
گله گشته بر دشت ، آهو و میش

در سرتاسر تاریخ ، سرخس همیشه بخشی از سرزمین ایرانیان بود تا این که بر اثر اجرای سیاست تجاوز گسترش سرزمینی روسیان در مناطق خوارزم و فرارود ، توانستند بر سرخس چیره شوند و آن را به قلمرو حکومت عشق آباد درآوردند .
در سال های ۱۲۴۵-۱۲۴۴ خ / ۱۸۶۶-۱۸۶۵ م در این سوی رودخانه ی تجن در برابر شهر سرخس ، سرخس نو به نام سرخس ناصری بنیان گذاری شد که هنوز برپاست .

بر اثر درخواست مردم سرخس ، روز ۲۷ مهرماه ۱۲۹۷ (۲۰ اکتبر ۱۹۱۸) شجاع السلطنه حاکم سرخس ناصری :^۱

با یک عده سوار و استعداد که قبلا بر حسب دستور ایالت تهیه نموده بود ، وارد سرخس روس شده ، تراکمه و ساکنین سرخس روس ، با نهایت احترام ، مشارالیه را پذیرفته اند .

فردای آن روز نیز :^۲

یک عده ژاندارم از سوی ایالت فرستاده شد .

در همین اوان ، انگلیس که از نبود روس ها در خوارزم و فرارود ، بهره جسته بودند ، از مرو تا آمودریا را اشغال کرده بودند و در حالی که نیروهای حاکم سرخس ناصری در سرخس کهن بودند ،

انگلیس‌ها اقدام به وارد کردن نیرو به سرخس ناصری کردند. بر پایه‌ی گزارش کارگزاری سرخس، روز غره صفر ۱۳۳۷ (۱۳ آبان ۱۲۹۷ / ۵ نوامبر ۱۹۱۸):^۳

یک کلنل انگلیسی، یک صاحب منصب کاپیتان مسلمان و بیست سوار هندی وارد سرخس ایران شده، سوار دیگر هندی از عقب می‌آید [که] بعد از ورود [شمار آن‌ها] عرض می‌شود... [آنان] خیال توقف در سرخس ایران را دارد و استعداد زیاد می‌کند.

انگلیس‌ها با این گام نظامی در پی آن بودند که ایران را از برآوردن نظر مردم سرخس (کهن) که دارای پیوندهای دیرین با ایران بودند، بازدارد. زیرا در آن صورت دیگر مناطق خوارزم و فرارود نیز از این روند پیروی می‌کردند. در این میان، گسیل هیات از سوی امارت بخارا به انجمن آشتی ورسای برای به سرانجام رساندن امر وحدت با ایران، سخت انگلیس‌ها را نگران کرده بود.

انگلیس‌ها با گسیل نیرو به سرخس ناصری و عنوان کردن این نکته که «خیال توقف در سرخس ایران را دارند» و نیز آشکار کردن این مساله که «استعداد زیاد می‌کنند»، مقام‌های محلی ایران را سخت نگران کردند. از این رو، کارگزاری سرخس به وزارت امور خارجه نوشت:^۴

حاکم سرخس و قشون دولتی در سرخس روس هستند، گاهی به این سرخس می‌آیند و حالا... قشون اجنبی این جا باشد [و] حاکم و قشون ایران در سرخس روس، کاملاً نتیجه حاصل می‌نماید، یا ضرری برای دولت است.

وثوق‌الدوله نخست‌وزیر، گمان می‌کرد که انگلیس‌ها از گسیل نیروهای ایران به سرخس به درخواست مردم، خوش حال خواهند شد. در حالی که در کمال ناباوری، دولت بریتانیا دولت ایران را برای بیرون کشیدن نیروهایش از سرخس، زیر فشار قرار داد. وثوق‌الدوله در این باره به وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در تلگرافی یادآور شد که به دعوت اهالی سرخس، ایران نیرو به آن جا فرستاده است. حال:^۵

به جای این که عمل دولت ایران مورد تشویق و حمایت بریتانیا قرار گیرد، مقامات انگلیس ما را تحت فشار قرار دادند و مجبورمان کردند، تا سرخس را تخلیه کنیم.

اما انگلیس‌ها در پی سلطه بر سرتاسر خوارزم و فرارود و ایجاد کشورسازی در این منطقه بر پایه‌ی الگوهای آزمایش شده‌ی خود در افغانستان بودند. از این رو، به دولت ایران اخطار کردند که نیروهای خود را از سرخس بیرون کشد و از هرگونه اقدامی درباره‌ی وحدت سرزمین‌های از دست رفته، خودداری ورزد:^۶

دولت ایران، باید سرخس روس را تخلیه کند و ابتدا پیرامون تعرض به حاکمیت همسایه‌ی شرقی نگردد، زیرا ما می‌خواهیم در آن جا، دولتی به نام ترکمنستان ایجاد کنیم.

در راستای کشورسازی در سرزمین‌های خوارزم و فرارود:^۷

دولت انگلیس میل داشت در خوارزم و ترکستان و ماورالنهر نیز دولت‌هایی به نام «ترکمنستان» در خوارزم و «تاجیکستان» در بخارا و «ازبکستان» در سمرقند، به وجود آید.

انگلیس‌ها نتوانستند، برنامه کشورسازی خود را در سرزمین‌های خوارزم و فرارود پی گیرند؛ اما بلشویک‌ها پس از تسلط بر این مناطق، نقشه‌ی انگلستان را به مورد اجرا گذاردند. انگلیس‌ها از این که هنوز پس از گذشت دهه‌ها، بانک وحدت‌خواهی از همه سو برای پیوند با سرزمین مادر به گوش می‌رسید، سخت یکه خورده بودند. مردم امارت بخارا، خواهان پیوند به ایران شده بودند و نمایندگان نیز به انجمن آشتی ورسای، گسیل داشته بودند:^۸

گروه‌های بسیاری از مردمان سرزمین‌های تجزیه شده‌ی شمال ایران زمین [قفقاز و خوارزم و فرارود]، تومارهایی به مجمع مزبور فرستادند و خواستار الحاق به سرزمین مادر، یعنی «ایران» شدند. از جمله مردم بخارا و مناطق دیگر، هیات‌هایی به ورسای گسیل داشتند.

چنان که اشاره شد، بلشویک‌ها توانستند در سایه‌ی هموار کردن راه از سوی انگلیس‌ها در اثر جلوگیری از وحدت دوباره‌ی مردمان خوارزم و فرارود با ایران، به این منطقه نیز یورش آوردند و بر پایه‌ی الگوی انگلیسیان در خوارزم و فرارود، حکومت‌هایی به نام جمهوری ترکمنستان شوروی، جمهوری ازبکستان شوروی، جمهوری تاجیکستان شوروی و... برپا کردند.

پی‌نوشت‌های گفتار پنجم

- ۱- اسنادی از روابط ایران با آسیای میانه - سند شماره ۱۲۵ - ر ۴۲۹
- ۲- همان
- ۳- همان - سند شماره ۱۲۶ - ر ۴۳۱
- ۴- همان
- ۵- اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا - ج ۱ - پیوست سند شماره ۱۷۱ - ر ۲۸۳
- ۶- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ر ۲۶ (از گفته‌های پرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در تهران به محمدتقی بهار)
- ۷- همان
- ۸- تزارها و تزارها - ر ۱۹

گفتار ششم

اندیشه‌ی وحدت خواه

نزدیک به هشتاد سال است که واژه‌ی پان ایرانیسم وارد فرهنگ اجتماعی - سیاسی میهن ما شده است. سال‌ها، این واژه و مفاهیم آن در حد گفت و گوهای نظری، آن هم به کوشش دکتر محمود افشار یزدی باقی ماند. برای نخستین بار، وی در سال ۱۳۰۶ این واژه را به کار برد. سپس در سال ۱۳۱۱، به شرح و بسط آن پرداخت و بعد در سال ۱۳۲۴، وی «پان ایرانیسم» را در قالب یک مکتب فرهنگی، به جامعه‌ی ایران عرضه کرد. در سال ۱۳۲۶، بر پایه‌ی این اندیشه یک مکتب فکری بنیان‌گذاری گردید و مساله شکل سیاسی به خود گرفت.

حضور نیرومند حزب توده در آن زمان و دشمنی حکومت اتحاد شوروی با اندیشه‌ی پان ایرانیسم، سبب بروز کشمکش‌هایی میان هواداران این اندیشه‌ی و حزب توده شد. نظام اتحاد شوروی سابق، یعنی زندانبان ملت‌ها، قوم‌ها و تیره‌های بسیار، برای جلوگیری از گسترش اندیشه‌ی «ملی‌گرایی» و در نتیجه، پیش‌گیری از قیام ملت‌ها، تیره‌ها و اقوام زیر ستم، کوشش بر آن داشت تا اندیشه‌ی ملی‌گرایی را زشت و ناپسند جلوه دهد. افزون بر آن، احزاب دست‌نشانده‌ی شوروی سابق و نهضت‌های چپ به طور کلی، می‌کوشیدند تا با الگوبرداری از روش‌های «اردوگاه جهانی سوسیالیسم»، اندیشه‌ی ملی‌گرایی، را در سراسر جهان مورد یورش قرار داده و سرکوب کنند.

در نظام آموزشی اتحاد شوروی پیشین، به گونه‌ی همه‌ی نظام‌های سلطه‌گرا (چه پیش از آن و چه پس از آن)، کوشش بر آن بود تا با تلقین مداوم و در نتیجه «شرطی کردن» کودکان، نوجوانان و جوانان، مفاهیم قالبی خود را به خورد آنان بدهند. در همین راستا، در همه‌ی مدرسه‌های شوروی سابق، افزون بر ناپسند شمردن و سب و لعن اندیشه‌ی ملی‌گرایی،

«پان ایرانیسم» نیز به عنوان پدیده‌ای زشت، پدیده‌ای ضد خلق و ساخته و پرداخته دست امپریالیسم و دشمنان طبقه‌ی کارگر، به دانش‌آموزان آموخته می‌شد. در این زمینه به یک مورد به عنوان مثتی از خروار، اشاره می‌شود. در سی و دومین جلد دانشنامه (دایره‌المعارف) شوروی، درباره‌ی «پان ایرانیسم» چنین آمده است:^۱

فلسفه‌ای است ارتجاعی و نژادی. محرکین آن [اندیشه‌ی پان ایرانیسم]، ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ ایرانی‌اند که با امپریالیست‌های خارجی رابطه دارند.

در سرزمین‌های جدانشده از ایران، یعنی قفقاز و آسیای میانه، سب و لعن پان ایرانیسم، قوی‌تر و با آب و تاب بیش‌تر از سوی آموزگاران برای شاگردان، عنوان می‌شد. آموزگاران ساعت‌های پایانی در نگوشت «پان ایرانیسم» برای شاگردان داد سخن می‌دادند و به شیوه‌ی تبلیغاتی بلشویک‌ها، در کنار حکایت‌های عجیب و غریب، سیلابی از تهمت و افترا را نیز چاشنی آن می‌کردند، آنان می‌کوشیدند تا با تکیه به روش‌های روانشناسی به سبک شوروی، چهره‌های بسیار زشت از «پان ایرانیسم» و هیولاهایی خون‌خوار، از پان ایرانیست‌ها ارائه نموده و این آموزه‌های دروغ، را به خورد دانش‌آموزان بدهند.

دوست ارجمند و هم‌خانمان گرامی تاجیک، آقای میرزا شکورزاده که دوران دبستان، دبیرستان و دانشگاه را در تاجیکستان زیر سلطه‌ی شوروی گذرانده بود، در این زمینه، می‌گوید:^۲

با وجودی که من و مانند من در نظام بلشویکی بزرگ شده بودیم؛ اما همیشه می‌کوشیدیم که در آن جو خفقان و بی‌خبری، پیوندهای گذشته را باز یابیم، بیاموزیم و حفظ کنیم. روزی آموزگار در کلاس درس آموزش اجتماعی، سخن از «پان ایرانیسم» به میان آورد و آن را با زشت‌ترین واژه‌ها تعریف کرد و از هواداران آن به عنوان هیولا و دیو نام برد. در زنگ تفریح، برخی از هم‌کلاسی‌ها به گرد هم آمدیم و در حالی که از شنیدن نام «پان ایرانیسم» سخت به هیجان آمده بودیم، با هم به نجوا پرداختیم. همگی بر این باور بودیم که بر خلاف گفته‌های آموزگار، «پان ایرانیسم» می‌تواند نهضت نجات بخش ما نیز باشد.

عصر که به خانه رفتیم، بی‌درنگ نزد پدر شتافتم. پدر مردی بود که هر روز شاه‌نامه می‌خواند و دارای عواطف ملی‌گرایی و ایران دوستی بود. سخنان آموزگار و نظر خود و تنی چند از هم‌شاگردی‌ها را برای ایشان بازگو کردم. پدر گفت: نظر تو و دوستانت درست است. برخلاف آن چه دستگاه‌های دولتی می‌گویند، «پان ایرانیسم» اندیشه‌ی «شر» نیست؛ بلکه اندیشه‌ی «خیر» است و امیدوارم روزگاری بتواند تحقق پیدا کند. زیرا نجات ما، در گرو هم‌بستگی و وحدت است.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، در اثر هم‌کاری و هم‌آوایی دو نیروی اشغالگر روس و انگلیس، حزب توده آغاز به کار کرد. دفترهای این حزب در تهران و مناطق شمالی کشور که زیر سلطه‌ی سربازان روس بود، یکی پس از دیگری گشوده شدند. البته باید توجه داشت که نیرومندترین تشکیلات حزب توده در دوران مزبور، پس از مناطق تحت نفوذ روس‌ها، در شهر آبادان قرار داشت که مرکز شرکت سابق نفت جنوب بود. پالایشگاه آبادان که در آن روزگار بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان به شمار می‌رفت و سوخت ناوگان امپراتوری انگلیس را تأمین می‌کرد، در این شهر قرار داشت.

در ایران نیز حزب توده از همان آغاز فعالیت، ستیز با اندیشه‌های ملی و ملی‌گرایان را با بهره‌گیری از الگوهای وارداتی از روسیه، در برنامه‌ی روزمره‌ی خود قرار داد. حزب توده برای تهیه‌ی «خوراک تبلیغاتی» در این مورد نیز مانند زمینه‌های دیگر، نیازی به تفکر، بررسی، پژوهش و... نداشت. همه چیز از پیش وسیله‌ی «رفقا» در مسکو آماده شده بود. از این رو، در سرتاسر جهان، بلشویک‌ها اندیشه‌ی ملی‌گرایی و ملت‌گرایان را با یک رشته گفتارهای زشت و همانند و یک سلسله تهمت‌ها و افتراهای «کلیشه‌ای» محکوم می‌کردند. همه جا از دهان آنان یک سخن بیرون می‌آمد: دشمن طبقه‌ی کارگر، نوکر امپریالیسم، بورژوا، لیبرال، فاشیست، نازیست و ...

برای درک بهتر طرز تفکر حزب توده پیرامون مسأله‌ی ملی و ملت‌گرایی و آشنایی بیش‌تر با منطق «دیالکتیک تاریخی» که بلشویک‌ها می‌کوشیدند، پایه‌های علمی برای آن‌دست و پا کنند، تنها به عنوان نمونه، به ارایه‌ی مشت کوچکی از خروارها خروار دشنام و تهمت و افترا، بسنده می‌گردد.

روزنامه‌ی بسوی آینده که میان سال‌های ۱۳۲۸ تا امردادماه ۱۳۳۲ خورشیدی، به عنوان ارگان غیررسمی حزب توده منتشر می‌شد، در سر مقاله‌ی روز دوم مهرماه ۱۳۲۹، زیر عنوان «ملی چیست؟»، می‌نویسد:

ملی نقاب سیاسی است که چهره‌های داغدار و اندوهگین را می‌پوشاند. ملی سرپوشی است که قبايح و رذایل را مخفی می‌کند. ملی هر جور وجنایتی را جایز می‌شمارد... عقل ملی ناقص، فکر ملی ناقص، منطق ملی ضعیف، زبان ملی الکن است. خواهیم بود و اضمحلال ملی را خواهیم دید...

هنگامی که در پانزدهم شهریور ماه ۱۳۲۶ خورشیدی، مکتب پان ایرانیسم موجودیت خود را اعلام کرد، «روس» ها، صفحات مربوط به «پان ایرانیسم» را از فرهنگ‌ها (دایره‌المعارف) و هم‌چنین کتاب‌های درسی مدرسه‌های حزبی، نسخه‌برداری کرده و در اختیار گردانندگان حزب

توده قرار دادند .

از این رو، پس از نخستین اعلامیه‌های مکتب پان ایرانیسم ، انتشار بنیاد مکتب پان ایرانیسم و سپس انتشار هفته‌نامه‌ی ساسانی، حزب توده ، ترجمه‌ی نوشته‌های مزبور را چونان گندابی از فحش و ناسزا، به هر سوروان کرد. اما جنگ تبلیغاتی کافی نبود ، بلکه می‌بایست با شیوه‌های ایجاد ترور و وحشت، ملی‌گرایان و پان‌ایرانیست‌ها را از میدان بدر می‌کردند .

از این رو، شکار ملی‌گرایان و پان‌ایرانیست‌ها از سوی گاردهای مسلح حزب توده آغاز شد. گاردهای مزبور که از سوی نیروهای اشغال‌گر روس آموزش دیده بودند، زیر نام کارگران چیت‌سازی، بلورسازی ، دخانیات و... سازمان‌بندی شده بودند . بیش‌تر فرماندهان گارد مزبور را، «مهاجران قفقازی» یعنی هم‌خانمان آن سوی ارس که از سال‌ها پیش ، به خدمت حزب کمونیست درآمده بودند، تشکیل می‌دادند. اینان سال‌ها در ارتش سرخ و سرویس‌های اطلاعاتی شوروی، خدمت کرده بودند .

اما چنان که تاریخ معاصر ایران گواه است ، پایداری گروهی از جوانان این سرزمین در قالب مکتب پان ایرانیسم و حزب‌های برخاسته از آن، همه‌ی این تمهیدات را درهم شکست و راه را بر مبارزات وسیع ناسیونالیستی ملت ایران زیر شعار ملی کردن صنایع نفت در سرتاسر کشور به پیشوایی دکتر محمد مصدق ، هموارتر کرد .

تا پیش از درهم شکسته شدن جو اختناق ، ترور تحمیل شده از سوی حزب توده بر محیط دانشگاه، مدرسه‌ها، خیابان‌ها، کارخانه‌ها و... ، سلطه‌ی کامل داشت. احزاب و گروه‌های موجود در حاشیه قرار داشتند و فاقد توان حضور در صحنه‌های سیاسی واجتماعی کشور بودند. از این رو، این‌گونه احزاب برای پیدا کردن فضا، ناچار همراه و هم‌گام حزب توده می‌شدند. از نمونه‌های بارز آن، تلاش نافرجام برای تجزیه آذربایجان و همگامی‌برخی حزب‌های به ظاهر ملی با حزب توده و فرقه دموکرات است .

بدین سان، حضور پان‌ایرانیست‌ها در صحنه‌ی مبارزات سیاسی - اجتماعی ملت ایران ، امکان حضور فعال‌تر دیگر گروه‌های سیاسی و از همه مهم‌تر، توده‌های مردم ایران را در صحنه‌های مبارزه ، برای ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور، بیش از پیش امکان‌پذیر کرد. البته از یاد نبریم که مبارزه مزبور، بزرگ‌ترین مبارزه‌ی « ضد استعماری » ملت ایران در قرن بیستم میلادی بود. در اثر این مبارزه بزرگ و درهم کوبیدن پایگاه نیرومند استعمار انگلیس در قالب ملی کردن صنایع نفت و خلع ید از شرکت غاصب نفت ، راه برای خیزش مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ، هموار شد .

یاد همه‌ی کوشندگان نهضت ملی کردن نفت در سرتاسر کشور، گرامی باد.

بخش یکم - اصطلاح پان ایرانیسم

برای نخستین بار در ایران، واژه‌ی پان ایرانیسم را، شادروان دکتر محمود افشار یزدی به کاربرد. وی در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، در مقاله‌ای با عنوان «ملت و وحدت ملی ایران» از واژه‌ی «پان ایرانیسم»، برابر پان ترکسیم و پان عربیسم، نام برد.^۳ پنج سال بعد، در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، وی در نامه‌ای که به انجمن ادبی کابل (افغانستان) نوشت، به گونه‌ی مشخص از «پان ایرانیسم» به عنوان یک اندیشه‌ی فراگیر سیاسی، یاد کرد.^۴ پیش از آن تاریخ، واژه‌ی پان ایرانیسم در زبان فارسی کاربرد نداشت، گرچه اندیشه‌ای بود به دیرینگی سرزمین و ملت ایران. دکتر محمود افشار یزدی، در پاسخ به مقاله‌ی انجمن ادبی کابل، در مورد اندیشه‌ی «پان ایرانیسم، یا اتحاد ایرانیان» می‌نویسد:^۵

... وقتی من خود را طرفدار «پان ایرانیسم» معرفی می‌کنم، منظور اتحاد کلیه‌ی ایرانی‌نژادان (فارسی‌ها، افغان‌ها، آذری‌ها، کردها، بلوچ‌ها، تات‌ها، تاجیک‌ها، پارسی‌ها و غیره است ...)

... ما و شما [افغانستانی‌ها] هر دو منافع مشترک حیاتی داریم که برای حفظ آن‌ها، مساعی مشترک لازم است و این لزوم اشتراک مساعی است که من آن را «پان ایرانیسم» می‌نامم. نباید تصور برد که با این عنوان این عقیده را دارم که تمام طوایف «ایرانی نژاد» باید تشکیل یک وحدت سیاسی یعنی یک دولت بدهند. نه، این عقیده را در سایه‌ی دو دولت هم می‌توان داشت و فارس و افغان، کرد و لر، کابلی و هراتی، تات و تاجیک، گیلک و بلوچ، آذری و مازندرانی، همه می‌توانند به یک اندازه دارای این عقیده باشند.

قدر مشترک وحدت ما، یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراک در احساسات و آمال آینده است که این چند عامل، از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از تمام عوامل، عامل کم اهمیت‌تر، عامل سیاسی و جغرافیایی است. یعنی ولو این که یک ناحیه‌ی جغرافیایی بزرگ مانند فلات ایران به چند قسمت سیاسی تقسیم شده [باشد]...

... [برای مثال] همان وقت که لهستان استقلال نداشت و لهستانی‌ها تابع روس و آلمان و اتریش بودند، معهذا ملت لهستان و ملت لهستانی وجود داشت....
... مقصود آن که در حقیقت ملت، غیر از دولت و ملت، سوای تابعیت است. ما ایرانی‌نژادان هم یک ملت و یک ملت ایم، هر چند هراتی و کابلی تابع افغان [ستان] اصفهانی و خراسانی تابع ایران، کرد عثمانی تابع ترک، پارسی و بلوچ تابع انگلیس، تات و تاجیک تابع روس و عجم بین‌النهرین تابع عرب باشد. وحدت ایرانی آن طور

که شرح داده شد، مستلزم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت در آیند، یا به لفظ دیگر تشکیل یک دولت بدهند. چه، وحدتی که منظور است، علی‌رغم تابعیت حاصل می‌باشد....

از سوی دیگر، دکتر محمود افشار یزدی برای توجیه واژه‌ی «ایران» در اصطلاح «پان ایرانیسم»، می‌نویسد:^۶

اگر ادبای افغان [ستان] می‌خواهند همان طور که وارث تاریخ سیاسی و ادبی و سایر آثار باقیه‌ی شاهنشاهی ایران باستان [که] افغانستان و ایران امروزی هر دو هستند، از این که نام «ایران» را برادر بزرگ‌تر به ارث برده، سوء تفاهمی به تصور انحصار وراثت او در مابقی ترک‌ه روی ندهد، به جای این که اسم برادر را تغییر داده و «فارس» بخوانند، شاهنشاهی ایران قدیم که جامع هر دو مملکت است. «ایران کبیر» بنامند... ما و شما در تاریخ سیاسی و ادبی تا زمان انقراض سلطنت نادر شاه افشار، شریک هستیم اعم از این که مردان سیاسی در این طرف جبال خراسانی زیسته‌اند، یا آن طرف.... (پیوست شماره‌ی هشت)

برداشت دکتر محمود افشار یزدی از «پان ایرانیسم»، عناصر بسیار جالبی را در برمی‌گیرد که امروزه دارای کاربرد گسترده است. عناصر مزبور، عبارتند از:

یکم - نگرش «یک ملت - دو دولت» ابداع آن را از آن دولت جمهوری خلق چین می‌دانند. دولت جمهوری خلق چین معتقد است که مردم چین (خاک اصلی) و جزیره‌ی تایوان، یک ملت‌اند اگرچه دارای دو دولت‌اند و این امر با اقرار دولت تایوان به این امر، می‌تواند با وجود استقلال جزیره‌ی تایوان، از قوه به فعل درآید.

دکتر محمود افشار یزدی، در مقاله‌ی خود خطاب به انجمن ادبی کابل با روشنی تمام می‌نویسد:^۷

... نباید تصور برود که با این عنوان [پان ایرانیزم]، این عقیده را دارم که تمام طوایف ایرانی‌نژاد باید تشکیل یک وحدت سیاسی، یعنی یک دولت بدهند. نه، این عقیده را در سایه‌ی دو دولت هم می‌توان داشت....

دوم - اشاره‌ی روشن به «وحدت» در قالب یک «اتحادیه». این همان چیزی است که امروز در اروپا محقق شده. در این زمینه وی با صراحت کامل می‌نویسد:^۸

... وحدت ما، یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراک در احساسات و امال آینده است. این چند عامل مهم، از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از تمام عوامل، عامل کم اهمیت‌تر، عامل سیاسی و جغرافیایی است. یعنی ولو این که یک ناحیه‌ی جغرافیایی بزرگ مانند فلات ایران به چند قسمت سیاسی تقسیم شده [باشد] وحدت ایرانی، آن طور که شرح داده شد، مستلزم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت در آیند، یا به لفظ دیگر تشکیل یک دولت بدهند. چه، وحدتی که منظور است، علی‌رغم تابعیت حاصل می‌باشد ...

دکتر محمود افشار یزدی در مقاله‌ی خطاب به انجمن ادبی کابل، مسالهی پان ایرانیسم و یا وحدت ایرانیان را از جوانب گوناگون مورد بررسی ژرف قرار داده بود. به طوری که با اتکا بر نظرات او، امکان پایه‌گذاری یک سازمان فراگیر و فرامرزی سیاسی وجود داشت. سال‌ها بعد، دکتر محمود افشار یزدی، بیش‌تر به مفاهیم فرهنگی «پان ایرانیسم» پرداخت. وی هجده سال پس از آن که واژه‌ی «پان ایرانیسم» را وارد فرهنگ سیاسی ایران کرد و دوازده سال پس از آن که اندیشه‌ی پان ایرانیسم را به صورت روشن مطرح و ارائه نمود، در مقاله‌ای در مجله‌ی آینده، نوشت:^۹

... پان ایرانیزم هم که من از طرفداران جدی و مبتکر آن معرفی شده‌ام و حقیقت هم دارد چنان که در جای دیگر نیز شرح داده‌ام، چیزی دیگری جز همین نیست. من از لفظ «پان ایرانیزم» مفهوم و مطلوب سیاسی را بدان گونه که ترکان از «پان تورانیزم» یا «پان تورکیزم» می‌طلبند، نمی‌خواهم. «پان ایرانیزم» در نظر من باید «ایده‌آل» یا هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد، در حفظ زبان و ادبیات مشترک باستانی و احیاء آن در بخش‌هایی که امروز مرده است و ایجاد انواع جدید همان ادبیات تا به حکم تجدد و تازه شدن محکوم به زوال نگردد. من از «پان ایرانیزم» منظورم آنست که ملل و اقوامی که به زبان فارسی سخن می‌گویند یا می‌گفته‌اند و ساختمان بزرگی ادبیات فارسی را به مشارکت یک‌دیگر برپا ساخته و باز استعداد آن را دارند که بزرگ‌تر کنند، از هم پراکنده یانسیبت به هم بیگانه نشوند، بلکه دست بدست هم داده، این بنای بزرگی تاریخ را عظیم‌تر و بلندتر و زیباتر برآورند، بنایی که یک تن از سازندگان آن، فردوسی طوسی، در هزار سال پیش درباره یکی از کاخ‌های آن، یعنی شاهنامه، گفته است:

ز باران و از تابش آفتاب	بناهای آباد گردد خراب
که از باد و باران نیاید گزند	پی افکنم از نظم کاخی بلند
بخواند هر آن کس که دارد خرد	برین نامه بر سال‌ها بگذرد

و سعدی، گل کار زبردست دیگر، درباره‌ی گلستان ادبی که خود به بار آورده، فرماید:

به چه کار آیدت ز گل طبعی از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

خلاصه‌ی مقصود من از «ایده‌آل پان ایرانیزم» یا پاسبانی قلمرو زبان فارسی، یا هر عنوان دیگری [که] شما می‌خواهید بگذارید... این است که کلیه‌ی مردمی که به زبان فارسی سخن گفته یا می‌گویند، به زبان‌ها یا لهجه‌هایی دیگر پیوستگی دارند ولی زبان کتبی یا ادبی آن‌ها فارسی است (مانند آذربایجان که هم اکنون به ترکی صحبت می‌نمایند و به فارسی شعر می‌گویند و نگارش می‌کنند) با ما گرد این کانون بزرگ ادبی و تاریخی جمع باشیم و کسانی که می‌خواهند هر روز به عنوانی ما را از هم پراکنده کنند، از خود برانیم.

من اگر از کردستان یا بلوچستان اسم بردم ولی از لرستان یا مازندران و گیلان یاد نکردم با این که از جهات منظوره تفاوتی ندارند، به علت این است که در خارج از حدود فعلی ایران، افغانستان، کردستان و بلوچستانی وجود دارد که در قلمرو زبان ادبی فارسی داخل است.

البته استعمال کلمه‌ی ایران در «پان ایرانیزم» به معنی اعم (ایران) است مثل (فلات ایران) که عملاً این اصطلاح شامل ایران، افغانستان و بلوچستان [و ...] می‌باشد. هم چنین شاهنشاهی «ایران» در عصر غزنوی که مسلماً جنبه‌ی خاص افغانی آن غلبه داشته، زیرا هم شاهنشاه آن متولد افغانستان بوده و هم مرکز دولت آن شهر غزنه در افغانستان و هم ملک الشعراء دربار «عنصری» از اهل بلخ و هم مسلماً بسیاری از رجال سیاسی و سرداران و مخصوصاً سپاهیان که به هندوستان تاخت و تاز می‌کردند، به واسطه‌ی قرب جوار، از اهل افغانستان بوده‌اند. ولی مع‌هذا دولت او به نام شاهنشاهی ایران شناخته و نامیده شده، زیرا در آن وقت سرتاسر این ممالک در برابر «توران» یا «هندوستان» یا «روم» یا «یونان» یا «چین» یا بالاخره «عرب» امپراتوری ایران نام داشته است. چنان که عنصری بلخی درباره سلطان محمود غزنوی گوید:

ور از هیاطله گویم، عجب فرو مانی که شاه ایران، آن جا چگونه کرد سفر

هم چنان که فارسی نیز منسوب به نام یک ایالت ایران است که سابقاً «استخر» یا «پرسپولیس» و اکنون شیراز مرکز آن است و امروز اسم عمومی زبان ما شده است. همان سان که زبان انگلیسی نیز زبان مشترک انگلیس‌ها و آمریکاییان است، یا فرانسه، لسان

فرانسویان و بلژیکی‌ها می‌باشد. همان گونه که لفظ انگلیس در یکی از ارکان مهم مشترک انگلیس و آمریکا احساسات «من و ما» را در آمریکایی‌ها تحریک نمی‌کند، همین طور هم لفظ ایران در کلمه‌ی «پان ایرانیزم» با مقصود کلی و عامی که دارد نمی‌تواند معنی خاص داشته باشد. وصف «پان ایرانیزم» به عقیده نگارنده که بکار برنده و مفسر آن شده‌ام، نباید از معنایی که برای آن در نظر گرفته شده تجاوز کند و آن عبارت از اراده‌ی مشترک تزلزل‌ناپذیر همه‌ی ملل و مردمی می‌باشد که به زبان فارسی یا لهجه‌های آن تکلم می‌کرده یا اکنون سخن می‌گویند و تاریخ ادبی و هم چنین تاریخ سیاسی مشترکی بوجود آورده‌اند ... (پیوست شماره‌ی نه).

وی در درازای چند دهه، کوشید تا مردمان فارسی زبان و نیز مردمی که به یکی از زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند (مانند کردی، پشتو، بلوچی و...) به گرد هم آورد. وی در این میان، از مردم آذربایجان که به آذری سخن می‌گویند؛ اما زبان ادبی و نوشتاریشان فارسی است، غافل نبود.

روز هشتم خردادماه ۱۳۲۵، علی‌رضا رییس یکی از فعالان شاخه‌ی نظامی «انجمن»، در اثر انفجار بمبی که خود سرگرم ساختن آن بود، کشته شد. به دنبال کشته شدن «رییس» و دستگیری تنی چند از پیشگامان انجمن، کار سازمان مزبور به توقف کشید. چندی بعد، پیشگامان انجمن از زندان آزاد شدند. به دنبال آن و با پند گرفتن از مبارزات گذشته، در پی بازسازی سازمان، همراه با گزینش مشی سیاسی برآمدند.

آنان که بدون تردید با اندیشه‌های دکتر محمود افشار یزدی پیرامون «پان ایرانیسم»، آشنا بودند، بدون این‌که نامی از وی به میان آورند، نوشتاری را منتشر کردند که از آن به نام «فرمان رییس»، نام برده می‌شود.

«فرمان رییس» که به دلیل جوانی نویسنده‌گان آن از نثر ناپخته‌ای برخوردار است، پراست از واژگان احساسی و «وصیت گونه»، خطاب به آیندگان. در نوشتار مزبور که در نیمه‌های سال ۱۳۲۶ خورشیدی تنظیم شده، در دو جا بدون هیچ گونه شرح و بسط و یا توجیه و تفسیر، به واژه‌ی «پان ایرانیزم» اشاره گردیده است. در فرمان رییس می‌خوانیم:^{۱۰}

... ما بنیان گزاران انجمن... به خاطر آن که آرزو و ایده‌ی مشترکی را که همگی در قلب داریم تقدیم جامعه‌ی ایرانی نموده و مبنای تعلیمات و فلسفه و کلیه‌ی عقاید انجمن خویش سازیم، می‌گوییم «پان ایرانیزم» آن آرزوی مقدس است که بر قلوب جملگی حکومت می‌کند... (پیوست شماره‌ی ده)

چنان که اشاره شد، در نوشتار مزبور، در دو جا، اصطلاح «پان ایرانیزم» به کار گرفته می‌شود، بدون این که درباره‌ی مفهوم، بار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن سخن گفته شده باشد.

روز پانزدهم شهریور ماه ۱۳۲۶ خورشیدی (۶ سپتامبر ۱۹۴۷ میلادی)، مکتب پان ایرانیسم از سوی گروهی از دانش‌آموزان سال‌های پایانی دبیرستان و دانش‌جویان سال‌های آغازین دانشگاه تهران بنیان‌گذاری شد.

سرانجام در آغازین روزهای سال ۱۳۲۹ خورشیدی، کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم که در بردارنده‌ی بیان‌نامه (مانیفست) و اصول عقاید سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مکتب پان ایرانیسم بود منتشر شد.^{۱۱} این نوشتار، فرآورده‌ی کوشش چند ده تن از اندامان مکتب در درازای بیش از سه سال تلاش پی‌گیر بود.

بخش دوم - ایران، ایران بزرگ ...

در درازای تاریخ این سرزمین، یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده‌ی اخیر، قلمرو فرمان‌روایی «دولت ایران»، پهنه‌ی «فلات ایران» بود.

فلات یا پشته (نجد) ایران، یک واحد شناخته شده‌ی جغرافیایی در سطح جهان است. مرزهای فلات ایران، عبارتند از: آن سوی کوه‌های قفقاز در شمال باختری و رودخانه‌ی سیردریا (سیحون) در شمال خاوری. از خاوران، فلات پامیر و رود سند. از جنوب اقیانوس هند و دریای فارس و از باختر، رودخانه‌ی فرات.

فلات پهناور ایران که بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد، در درازای چند هزار سال، قلمرو دولت ایران بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو، از پهنه‌ی فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز، چندین دولت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این پهنه فرمان‌روایی داشته‌اند.

با ظهور دولت عثمانی در این بخش از جهان، هجوم دولت مزبور به سرزمین‌های دولت ایران، چندین سده به درازا کشید و به دنبال فراز و فرودهای بسیار در جنگ‌های میان دو دولت، بخش‌هایی از سرزمین‌های ایران در غرب از دست رفت که مرزهای کنونی در غرب ایران زمین، حاصل آن است.

با آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی، دولت ایران مورد یورش سازمان یافته‌ی استعمارگران اروپایی، یعنی امپراتوری‌های روس و انگلیس قرار گرفت. در دوره‌ای کم‌تر از هفتاد سال، دولت ایران وسیله‌ی دو امپراتوری مزبور، تجزیه شد و بخش‌های پهناوری از آن تحت سلطه‌ی روس‌ها و پاره‌ای نیز زیر چنگ بریتانیا قرار گرفت. در این میان با دخالت‌های آشکار و نظامی بریتانیا و با تحمیل قرارداد پاریس، میان ایران و افغانستان دیوار جدایی کشید.

چنان که گفته شد، با آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی، فراگشت تجزیه‌ی دولت ایران در اثر یورش نظامی روس‌ها و انگلیس‌ها، آغاز شد و در فاصله زمانی میان ۱۱۹۲ تا ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۱۳ تا ۱۸۸۱ میلادی)، یعنی تنها در عرض ۶۸ سال، بخش‌های بزرگی از آن، دچار پراکندگی شد. قراردادهای عمده‌ی منجر به تجزیه‌ی «ایران»، عبارتند از:

قرارداد گلستان (۱۸۱۳ م/ ۱۱۹۲ خ): برپایه‌ی این قرارداد، بخش‌هایی از سرزمین‌های قفقاز به اشغال روس‌ها درآمد.

قرارداد ترکمان چای (۱۸۲۸ م / ۱۲۳۵ خ) یا قرارداد تجزیه‌ی سرتاسری قفقاز

قرارداد پاریس (۱۸۵۷ م / ۱۲۳۵ خ) : برپایه‌ی این قرارداد، دیوار جدایی میان مردم ایران و افغانستان کشیده شد.

تجزیه‌ی مکران و بلوچستان (۱۸۷۱ م / ۱۲۵۰ خ)

تجزیه‌ی سیستان (۱۸۷۳ م / ۱۲۵۰ خ)

قرارداد آخال (۱۸۸۱ م / ۱۲۶۰ خ) : تجزیه‌ی سرتاسری سرزمین‌های خوارزم و فرارود و الحاق آن سرزمین‌ها به امپراتوری روسیه تزاری.

اما از آن جایی که در فراگشت تجزیه‌ی « دولت ایران » در سده‌ی نوزدهم میلادی، پای‌تخت دولت ایران در شهر تهران قرار داشت، با هر تجزیه و جدایی، نام « ایران » برای باقی‌مانده‌ی آن بخش که دربرگیرنده‌ی پای‌تخت یعنی « تهران » بود، باقی ماند. از این رو، در سال‌های اخیر به دلیل عدم روشن‌گری لازم، دو مفهوم « دولت ایران » از گاه کهن تا تجزیه‌ی این واحد در قرن نوزدهم و دولت حاصل از تجزیه (به دلایلی که در بالا گفته شد)، در یکدیگر تداخل کرده و در نتیجه سبب ایجاد بدفهمی‌ها و کژفهمی‌های بسیاری شده است.

از این رو، برای « بازماندگان » دولت ایران از گاه کهن تا همین سال‌های اخیر، این توهم ایجاد شده است که منظور از واژه‌ی ایران، سرزمین و دولت کنونی ایران است. در حالی که اگر پای‌تخت دولت ایران در دوران تجزیه‌های اخیر فلات ایران، در شهر کابل یا بخارا یا گنجه و یا... قرار داشت، امروز بخش‌هایی که شهر کابل یا بخارا یا گنجه و یا ... در آن قرار دارند، به نام « ایران » خوانده می‌شد. در آن صورت، « ایران » امروزی بدون تردید، نام دیگری می‌داشت و...

از این رو، باید که میان دو نام همسان اما با مفهوم ناهمسان، فرق گذارد. شاید راه این است که از دولت ایران، از عهد کهن تا سده‌ی نوزدهم میلادی، به نام « ایران بزرگ » یا « ایران واحد (یگانه) »، یا به اصطلاح هم‌خانمانان افغانستانی « آریانا » و به گفته‌ی درست‌تر « ایرانا »، بنامیم. اما باید دانست برگزیدن هر یک از این نام‌ها و یا هر نام دیگری که بتواند فرق میان این دو مفهوم (با نام همسان ولی درون‌مایه‌ی ناهمسان، به گونه‌ای که یکی، جزیی از دیگری است و نه همه‌ی آن) را آشکار کند، متضمن اجماع همه‌ی فرزندان این پدر است. این چیزی است که امروز، اهمیت آن برای تاریخ‌نگاری و بررسی پیشینه‌ی کهن مردمانی که

اکنون از هم جدا افتاده‌اند و در واحدهای سیاسی گوناگون زندگی می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود.

با توجه به این که فرزندان این پدر، بسیارند و شاید پاره‌ای از آن‌ها، در اثر قرار گرفتن زیر سلطه‌ی بی‌گانه و یا تحت تبلیغات بی‌گانگان، از «اصل خود» دور افتاده‌اند، می‌بایست برای باز جستن «روزگار وصل فرهنگی»، مراکزی فعال در خانه‌های این «فرزندان» برپا گردیده و این کار سترگ را به انجام برند.

فرزندان «پدر»، این مردمانند و در حال حاضر، در این واحدهای سیاسی زندگی می‌کنند:

نخست - در منطقه قفقاز:

جمهوری آذربایجان (ارمن)

جمهوری ارمنستان

جمهوری گرجستان

سرزمین‌های ضمیمه‌ی خاک فدراسیون روسیه: داغستان، اوستی شمالی، اینگوشتان، قبادرین - بالخارستان، کراچی - چرکستان، آدیغه...

دوم - در خوارزم و فرارود

جمهوری ترکمنستان

جمهوری ازبکستان

جمهوری تاجیکستان

بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری‌های قزاقستان و قرقیزستان

سوم - افغانستان

چهارم - ایران (کنونی)

پنجم - بخش‌هایی از مکران و بلوچستان که ضمیمه‌ی خاک جمهوری پاکستان است و...

ششم - کردها و دیگر مردمان سرزمین‌های بخش‌های تجزیه شده وسیله دولت عثمانی در میان رودان غرب «ایران زمین».

هفتم - بحرین

بخش سوم - پان و پان ایرانیسم

پان ایرانیسم، برخلاف مکتب‌های فکری دیگر که دارای پیش‌وند «پان» هستند، یک مکتب عینی (اوبژکتیو) است که واقعیت تاریخی دارد. در حالی که مکتب‌هایی مانند پان عربیسم، پان ترکیسم، پان ژرمنیسم، پان اسلاویسم و ...، مفاهیمی ذهنی (سوبژکتیو) اند. یعنی بیان آرزوها و خواسته‌ها اند. به گونه‌ای، خواست برپایی آرمان شهراند. یعنی، چیزی که در جهان واقع، هرگز وجود نداشته است.

پان ایرانیسم یا وحدت همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین و همه‌ی مردمان ایرانی تبار، واقعییتی است عینی که در درازای تاریخ چند هزار ساله‌ی ایران، وجود و حضور داشته است. تنها این وحدت، یعنی یگانگی همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین و همه‌ی مردمان ایرانی تبار، وسیله‌ی یورش نظامی، تحمیل شکست، اشغال و تحمیل قراردادهای جدایی، برای زمانی (کوتاه یا دراز) از هم گسیخته است. اما دوباره پس از گذشت چند دهه و حتی چند سده، دوباره، بخش‌های تجزیه شده به هم پیوسته و به «پان ایرانیسم» عینیت بخشیده‌اند. از گاه باستان تا به امروز، چند بار این یگانگی و همبستگی در اثر یورش بیگانگان گسسته شده و دوباره، پیوندها برپا گشته‌اند.

بر اثر یورش اسکندر گجسته، شاهنشاهی هخامنشیان که تجلی پان ایرانیسم یا یگانگی و وحدت همه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین و همه‌ی مردمان ایرانی تبار بود، از هم گسیخت. اما دیری نپایید که اشکانیان، وحدت سرزمین‌های ایرانی‌نشین یا پان ایرانیسم را، دوباره بازسازی کردند و زندگانی یگانه‌ی ملت ایران در دوران شاهنشاهی اشکانی و سپس ساسانی، نزدیک به یک هزار سال پایید و بر اثر یورش بیابان گردان تازی، فرو ریخت.

بار دگر، پس از گذشت هشتصد و پنجاه سال، شاه اسماعیل صفوی توانست دوباره وحدت ایران را بازسازی کند و سرزمین‌های ایرانی‌نشین و مردمان ایرانی تبار را دوباره در یک مجموعه قرار دهد و به دوران تجزیه‌ی تحمیل شده بر اثر یورش تازیان و سپس مغولان و تیمور، پایان دهد و به پان ایرانیسم، دوباره عینیت بخشد.

در آغاز سده‌ی هفدهم میلادی (سده‌ی یازدهم خورشیدی)، سرزمین یگانه‌ی ایرانیان از سوی روسیان و انگلیسیان، تجزیه شد و در این فراگشت، قراردادهای بسیاری بر ملت ایران، تحمیل شد. این قراردادها، عبارتند از:

- ۱- قرارداد گلستان (۱۱۹۲ خ / ۱۸۱۳ م) جدایی بخش بزرگ قفقاز
- ۲- قرارداد ترکمان‌چای (۱۲۰۶ خ / ۱۸۲۸ م) جدایی دیگر بخش‌های قفقاز
- ۳- قرارداد پاریس (۱۲۳۶ خ / ۱۸۵۷ م) جدایی افغانستان از ایران
- ۴- حکمیت گلداسمید (۱۲۵۰ خ / ۱۸۷۱ م) جدایی بخش‌هایی از مکران و بلوچستان
- ۵- حکمیت گلداسمید (۱۲۵۲ خ / ۱۸۷۳ م) جدایی بخش‌هایی از سیستان
- ۶- قرارداد آخال (۱۲۶۰ خ / ۱۸۸۱ م) تجزیه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود
- ۷- تجزیه‌ی ولایت سلیمانیه برپایه‌ی عهدنامه‌ی دوم ارزروم (۱۲۲۶ خ / ۱۸۷۴ م)
- ۸- تجزیه‌ی ولایت خانقین برپایه‌ی مقاوله‌نامه‌ی تهران (۱۲۹۰ خ / ۱۹۱۱ م)
- ۹- تجزیه‌ی آگری (آرارات) کوچک (۱۳۱۱ خ / ۱۹۳۲ م)
- ۱۰- تجزیه‌ی قریه‌ی فیروزه (۱۳۳۳ خ / ۱۹۵۴ م)
- ۱۱- تجزیه‌ی بحرین (۱۳۴۹ خ / ۱۹۷۰ م)

بدین‌سان، می‌بینیم که پان ایرانیسم، دارای یک حیات تاریخی چند هزار ساله است و هرگاه که بر اثر یورش‌های دشمنان از هم گسیخته شده است، دوباره فرزندان این سرزمین، آن را بازسازی کرده‌اند، حتا اگر این دوران بازسازی، هشتصد و پنجاه سال به درازا کشیده باشد. در حالی که پان عربیسم، پان ترکیسم، پان ژرمنیسم، پان اسلاویسم و ... همه و همه، اوهام و پنداراند و بازگوکننده‌ی آرزوهای گویندگان آن. اوهامی که تنها بر پایه تجاوز و زور و پیروی از سیاست «زیان کسان از پی سود خویش» امکان تحقق آن، آن هم نه در عالم واقع، بلکه در عالم ذهن امکان‌پذیر است.

چنان که گفته شد، این گونه تفکرات، تفکرات ذهنی هستند، یعنی در عالم واقع وجود ندارند و تنها بر روی کاغذ و در ذهن پیروان، وجود دارند. آن‌ها موضوعیت ندارند، بلکه تنها اوهام‌اند و پندار.

کوتاه سخن آن که پان ایرانیسم، حکم محتوم مکتب ناسیونالیسم ایران است. پان ایرانیسم در دوران‌های یگانگی و وحدت، معطوف به نگاه‌داری آن (حفظ تمامیت ارضی) و در دوران‌های تجزیه، معطوف به ایجاد وحدت (در شکل‌های گوناگون) است.

پی‌نوشت‌های گفتار ششم

- ۱- تاریخچه‌ی مکتب پان‌ایران‌سیم - رر ۲- ۱
- ۲- همان - ر ۲
- ۳- مجله آینده - شماره ۸ نمره مسلسل ۲۰ - دی ماه ۱۳۰۶ - ر ۵۶۴ / تاریخچه‌ی مکتب پان‌ایران‌سیم - ر ۲۲
- ۴- این مقاله که در پاسخ‌نامه‌ی انجمن ادبی کابل زیر عنوان «ایران و افغانستان» نگاشته شده بود، نخست در روزنامه‌ی شفق سرخ (روز ۱۸، ۱۹ و ۲۰ بهمن ماه سال ۱۳۱۱ خورشیدی) به چاپ رسید و سپس در شماره‌ی ده مجله‌ی کابل (سال دوم - مورخ اول حمل ۱۳۱۲ - اول فروردین ۱۳۱۲) چاپ گردید.
- ۵، ۶، ۷، ۸ - همان
- ۹- قلمرو زبان فارسی (افغانستان - ایران - تاجیکستان) - مجله‌ی آینده - نمره مسلسل ۳۲ - جلد سوم - شماره ۸ - ۱۳۲۴ خورشیدی
- ۱۰- به نظر می‌رسد که شاید تنظیم‌کننده‌ی فرمان رییس، علی نقی عالی خانی است. از آن جا که این واژه برگرفته از نوشته‌های دکتر محمود افشار یزدی بود، به همان شیوه «پان‌ایران‌سیم» نقل شده. در حالی که بعد از آن در نوشته‌های «مکتب»، از واژه‌ی مزبور به صورت «پان‌ایران‌سیم» استفاده شده است.
- ۱۱- کتاب بنیاد مکتب پان‌ایران‌سیم، در فرجامین روزهای سال ۱۳۵۷، از سوی شورای معاونان حزب پان‌ایران‌سیم، مرکب از آقایان: دکتر هوشنگ طالع، دکتر عباس روح‌بخش و مهندس پرویز ظفری با نظرخواهی‌های گسترده‌ای که به عمل آمده بود، مورد ویرایش قرار گرفت و در شمارگان زیاد منتشر شد. سپس در پانزدهم شهریور ماه ۱۳۷۵، به دلیل نایاب شدن نسخه‌های آن، کتاب مزبور با همان ویرایش از سوی هیأت اجرایی موقت حزب پان‌ایران‌سیم، تجدید چاپ و منتشر شد.

گفتار هفتم

تلاش سازمان یافته‌ی مردمی برای بازسازی یگانگی

بخش یکم - انجمن

واقعه‌ی شومی که در سوم شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی در این سرزمین رخ داد، مردم ایران را در بهت و حیرت فرو برد. مردم میهن ما، ناگهان احساس کردند که تکیه‌گاهی در این سرزمین و پشتیبانی در جهان ندارند. نظامی که تا دیروز با قدرت در عرصه‌ی سیاسی کشور حضور داشت، یک شبه مانند برف برابر آفتاب سوزان، آب شده بود. ارتش نیرومندی که ملت ایران به آن دل بسته و هزینه‌های بسیاری را برای آن متحمل گردیده بود، دیگر وجود نداشت.

در نخستین ساعت‌های بامداد روز سوم شهریورماه ۱۳۲۰، با وجود اعلام بی‌طرفی دولت ایران در جریان جنگ جهانی دوم، ارتش دولت‌های روس و انگلیس به بهانه‌ی حضور چند کارشناس آلمانی در ایران و بدون اعلام جنگ، کشور ما را مورد تهاجم نظامی قرار دادند. ارتش ما را متلاشی و سرزمین ما را اشغال کردند.

در این میان، باید از فداکاری و جان‌بازی نیروی دریایی ایران و فرمانده آن، دریادار «بایندر» نام برد. نیروی هوایی هم مقاومت‌هایی از خود نشان داد؛ اما جنگنده‌های نیروی هوایی ما با هواپیماهای دشمن قابل مقایسه نبود. بسیاری از فرماندهان، افسران، درجه‌داران و سربازان، مردانه پایداری کردند و جنگیدند. خیانت‌هایی انجام شد و معدودی از فرماندهان، ارتش ایران را تسلیم و سربازها را مرخص کردند.

آن روز به عنوان یک نوجوان کم سن و سال، در خیابان دانشسرا (مفتح امروز)، شاهد خیانت و مرخص کردن ارتش به جای مقاومت بودم. با صدای همهمه، همراه با بزرگ‌ترها از خانه خارج شدم. گروه زیادی با پای برهنه و در حالی که تنهاییک زیر پیراهن و شلوار زیر به پا داشتند، تا

چشم کار می‌کرد عرض خیابان را پوشانیده بودند. معلوم شد که سربازان پادگان عباس‌آباد را مرخص کرده‌اند. این بود پایان کار ارتشی که ملت ایران امید بسیاری بر آن بسته بود و هزینه‌های بسیاری نیز برای آن متحمل شده بود. البته باید گفت که تا پیش از این خیانت، نیروی زمینی در بسیاری از جبهه‌ها مقاومت لازم را به عمل آورد و خوب و دلیرانه جنگید.

دو قدرت استعماری روس و انگلیس که سال‌ها در این منطقه دست بالا داشتند و بارها سرزمین ایران را در درازای سال‌های گذشته، تجزیه کرده بودند، این بار بر پایه‌ی منطقه‌بندی قرارداد نافرجام ۱۹۰۷ میلادی، ایران را میان خود تقسیم کردند. سپس، سربازان اشغالگر آمریکایی نیز به نیروهای روس و انگلیس پیوستند.

نخستین اقدام روس‌ها و انگلیس‌ها، ایجاد حزب و سازمان‌های حزب گونه بود تا در پناه سازمان‌های مزبور، نفوذ خود را ریشه‌دار کرده و امکان بیش‌تری برای یارگیری به دست آورند. «حزب»، در ایران به مفهوم جدید آن، زائیده‌ی انقلاب مشروطیت است. در این زمینه می‌توان از حزب سوسیال دموکرات به عنوان نخستین حزب در ایران، نام برد که در حقیقت برداشتی بود از حزب سوسیال دموکرات روسیه. سپس باید از حزب اجتماعیون - اعتدالیون یاد کرد. در کنار این دو حزب بزرگ که تا کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی، صحنه گردان کشور بودند، دو حزب کوچک‌تر نیز در صحنه سیاسی ایران حضور داشتند که عبارت بودند از حزب «اتفاق و ترقی» و «حزب ترقی‌خواهان لیبرال». اما حزب‌های مزبور در اثر کودتای ۱۲۹۹، رفته رفته از صحنه سیاسی ایران محو شدند. بدین سان تا شهریور ۱۳۲۰، فعالیت حزبی در کشور وجود نداشت. نسل جوان آن روز، نمی‌دانست که حزب چیست و تحزب کدام است؟ و چگونه می‌توان به گرد هم آمده و پایگاهی برای حل مشکلات اجتماعی - سیاسی، ایجاد کرد؟

اما، نیروهای اشغال گر خوب می‌دانستند و الگوهای لازم را نیز داشتند. در این میان، روس‌ها حزب توده را بر پایه‌ی الگوی حزب کمونیست اتحاد شوروی به وجود آوردند. حزب مزبور را بر پایه‌ی نمونه‌ی امتحان شده در شوروی سازمان دادند. ایده‌ئولوژی کمونیسم را برای آن وارد کرده و مانیفست کمونیست را به دستش سپردند.

سازمان‌بندی حزب توده به‌طور دقیق از سازمان‌بندی حزب کمونیست شوروی پیروی می‌کرد. روس‌ها با بهره‌گیری از مدارس حزبی در روسیه، نیروهای لازم را برای گرداندن سازمان حزب توده، تربیت کردند. در کنار این کارها، برای تحکیم قدرت در کشور، به تربیت و سازمان‌دهی

نیروهای رزمنده خیابانی دست زدند. این نیروی تربیت شده، مجموعه‌ای بود از ایرانی‌هایی که زیر نظر کارشناسان شوروی در کشور تعلیم دیده بودند، به اضافه برخی کسانی که از قفقاز به عنوان «مهاجر» برگشته و نیز گروهی از سربازان ارتش سرخ که از میان تاجیک‌ها، ارانی‌ها و...، انتخاب و در خدمت حزب توده قرار داده شده بودند. کافی بود این سربازان لباس‌های نظامی خود را عوض کنند و در شهرهای گوناگون ایران، وارد عمل شوند.

کوشش حزب توده بر این بود که با ایجاد جو ترور و وحشت، مراکز تجمع انسانی را در اختیار خود گیرد. مدرسه‌ها را قبضه کند، بر دانشگاه مسلط شده و ادارات و کارخانه‌ها را زیر یوغ خود درآورد.

البته در این میان، انگلیس‌ها هم بی‌کار ننشستند. آن‌ها هم بر پایه‌ی الگوهای خود، حزب‌هایی به وجود آوردند، مانند حزب اراده ملی، عدالت و... در حقیقت انگلیس‌ها کوشیدند تا افکار و نظرات خود را با رنگ و لعاب مذهب، به خورد اجتماع بدهند. از سوی دیگر انگلیس‌ها برای این که اجازه ندهند، حرکت‌های اصیل ملی‌گرایی در کشور نضج گیرد، مصطفی فاتیح^۱ که رئیس ایرانی شرکت سابق نفت جنوب و یکی از معروف‌ترین سرسپردگان دولت بریتانیا در ایران بود، مأمور تشکیل جمعیتی به نام جمعیت میهن‌پرستان کردند، تا دامی باشد برای عناصر ملی و ملی‌گرا و مانعی باشد برابر تجمع واقعی آنان. فراموش نکنیم که مصطفی فاتیح به نمایندگی از سوی نیروهای اشغال‌گر انگلیس، با روس‌ها در پایه‌گذاری حزب توده، هم‌کاری گسترده و موفقی داشت.

در گوشه و کنار نیز حزب‌های دیگری با ظاهر ایرانی و ملی ظاهر شدند و تا حدودی هم توانستند گروهی از عناصر معتقد به ایران را به دور خود جمع کنند. اما واقعیه‌ی شوم دیگری که اتفاق افتاد، چهره‌ی آنان را رسوا ساخت.

در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴، فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان، اعلام جدا سری کرد. همین اتفاق نیز در مهاباد به وقوع پیوست. حزب توده به دستور اربابان روس، سازمان‌های خود را در آذربایجان منحل کرد و اعضا، امکانات و باشگاه‌های حزب را در اختیار فرقه‌ی دموکرات قرار داد (پیوست شماره‌ی یازده). بدون تردید اثرات این ضربه، از اثرات ضربه‌ی اشغال ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰، هولناک‌تر بود.

مردم ایران دیدند که حتا آن احزاب و روزنامه‌هایی که دم از ملی بودن می‌زدند، با حزب توده و فرقه‌ی دموکرات که خواهان تجزیه‌ی آذربایجان از ایران بودند، در یک صف قرار گرفته و هم صدا با آنان، فریاد تجزیه برآوردند. این جا بود که واکنش مردم ایران، شکل گرفت.

این حرکت، به ویژه در میان نسل جوان، بیش تر به چشم می خورد و تشکل هایی نیز در این میان پا گرفت. این تشکل ها بیش تر در میان دانش آموزان دبیرستانی بود و به میزان کمتری در میان دانش جویان دیده می شد. گروه هایی از جوانان برای مبارزه با تجزیه طلبان به عناصر مسلحی که سرگرم مبارزه ی مسلحانه با فرقه دموکرات آذربایجان بودند پیوستند. در آن زمان پایگاه مقدم مبارزه با عناصر فرقه دموکرات، در کنار شهر زنجان قرار داشت.

در این میان، گروهی از جوانان به گرد هم آمدند و نهادی را به نام «انجمن» بنیان نهادند. بنیان گذاران انجمن، بیش تر از دانش آموزان سیکل دوم دبیرستان البرز بودند. از آغاز، فعالیت انجمن در دو شاخه ی سیاسی و نظامی متمرکز گردید.

بنیان گذاران انجمن بسیار جوان بودند، با تجربه ی اندک و در نتیجه دانش فنی اندک. آنان رفته رفته با نفوذ به داخل اردوگاه (کمپ) سابق آمریکایی ها که در منطقه امیرآباد امروز (بخشی از محوطه کنونی دانشگاه تهران) قرار داشت، وسایلی از قبیل نارنجک و مین های عمل نکرده را از زیر خاک به دست آوردند و با توجه به دانش شیمی که در دبیرستان آموخته بودند، آغاز به ساختن وسایل منفجره کردند. رفته رفته، روابطی نیز با نیروهای مقاومت برابر فرقه دموکرات آذربایجان ایجاد کردند، تا بتوانند از تعلیمات جنگی و کاربرد بهتر جنگ افزار بهره مند گردند. البته همه ی این عملیات، پنهانی انجام می شد و تا سال های بعد، کسی به درستی نمی دانست که شاخه ی نظامی انجمن چگونه کار می کرد.

شاخه ی نظامی تا حدود زیادی موفق بود و توانسته بود تعدادی عملیات نظامی انجام داده و به کانون های بی گانه پرستی در تهران و شهرستان ها حمله کند. اما شاخه سیاسی انجمن به دلیل جوانی اعضا، عدم برخورداری از ایده تئولوژی منسجم، نداشتن آرمان نامه و...، موفق نبود.

روز هشتم خردادماه ۱۳۲۵، اتفاق تعیین کننده ای برای «انجمن» رخ داد. در این روز علی رضا رییس، شاخص ترین فرد انجمن و از پیشگامان شاخه ی نظامی، بر اثر انفجار بمبی که خود وی سرگرم ساختن آن بود، جان باخت.

این مساله و به طور کلی مساله ی شاخه نظامی انجمن، تا سال های سال مکتوم بود و کسانی که عضو شاخه ی مزبور بودند، کم تر در این باره گفتگو می کردند. از پیشگامان انجمن و شاخه نظامی آن، می توان از علی رضا رییس، بیژن فروهر (ایشان با شادروان داریوش فروهر که از پیشگامان مکتب پان ایرانیسم و رهبر حزب ملت ایران بود، نسبتی نداشت)، علی نقی عالی خانی (که بعدها از مکتب پان ایرانیسم جدا شد و با پیوستن به هیات فاسد حاکمه، صاحب مقام و پست هایی هم شد) و شهپر یزدی، نام برد.

در ماجرای کشته شدن علی‌رضا رییس، حسین طبیب نیز دستگیر شد. اما حسین طبیب عضو «انجمن» نبود. وی تنها از دوستان نزدیک و هم‌شاگردی علی‌رضا رییس بود. میراسدالله موسوی ماکویی، رییس شبانه‌روزی و نظامت وقت دبیرستان البرز در این باره گفت:^۲

... خردادماه ۱۳۲۵ امتحانات تمام شده بود و محصلین شبانه‌روزی در شرف رفتن بودند. عصر یکی از روزها، روزنامه اطلاعات نوشت: «علی رضا رییس» دانش‌آموز دبیرستان البرز در منزل خود بر اثر انفجار بمب کشته شده است و اضافه کرده بود که خودش مشغول ساختن نارنجک و بمب دستی بود. از طرف دستگاه‌های امنیتی برای تحقیقات به منزل آن مرحوم مراجعه می‌نمایند که همراه آنان آقای کریم کشاورز (برادر فریدون کشاورز از بنیان‌گذاران حزب توده‌ی ایران) نیز حضور داشت. وی به محض دیدن نارنجک‌ها، اظهار می‌کند این از همان نارنجک‌هایی است که به منازل آقایان دکتر رادمنش و دکتر کشاورز انداخته بودند.

مأمورین به والدین مرحوم رییس تأکید می‌کنند اگر کسی مراجعه کرد، آن‌ها را در جریان قرار دهند. روزی جوانی مراجعه کرده اظهار می‌کند من امانتی پیش علی‌رضا داشتم. جوان را معطل می‌کنند و جریان را به شهربانی خبر می‌دهند. مأمورین فوراً مراجعه کرده، شروع به سؤال و جواب می‌کنند. بالاخره معلوم می‌شود از یاران و دوستان علی‌رضا است و می‌گوید در لوله بخاری تعدادی از این‌ها هست. گویا از لوله بخاری، ۷۵ عدد نارنجک و بمب دستی بیرون می‌آورند. صورت مجلسی تهیه کرده و آن‌ها را با خود می‌برند.

با کشته شدن علی‌رضا رییس و به دست آمدن سرنخ‌هایی از فعالیت انجمن، مأموران برای بازداشت فعالان طراز اول شاخه‌ی نظامی انجمن دست‌اندرکار شدند. میر اسدالله موسوی ماکویی، در این باره گفت:^۳

... تقریباً تمام محصلین شبانه‌روزی به جز تعداد اندکی رفته بودند. عصر که در دفترم نشسته بودم. دربان دبیرستان مرحوم سبحان‌فر اطلاع داد که سه نفر از شهربانی آمده و باشما کار دارند. گفتم بفرستید دفتر. آقایان مزبور، عبارت بودند از یک افسر ارتش، یک افسر و یک کارآگاه شهربانی. آنان گفتند مأموریت داریم که یکی از محصلین شما به نام علی‌نقی عالیخانی را جلب نماییم. پس از سؤال و جواب معلوم شد موضوع مربوط به کشته شدن علی‌رضا رییس است. من جریان را تلفنی به آقای دکتر مجتهدی اطلاع دادم. ایشان گفتند به آقایان بگوئید، ما هیچ محصلی را تحویل نمی‌دهیم. ما فقط می‌توانیم محصل را تحویل پدر و مادر یا نماینده‌ی قانونی او بدهیم و شما از ایشان تحویل بگیرید. آن‌ها قبول کردند.

شبانه‌روزی دبیرستان البرز هنگام عقد قرارداد، اولیاء را موظف می‌کرد تا شخصی را در تهران به عنوان نماینده معرفی نمایند. جریان را تلفنی به نماینده‌ی عالی‌خانی اطلاع دادم. آمد و او را تحویل گرفت. در خارج از محوطه‌ی دبیرستان، وی را توقیف و به شهربانی بردند.

عصر روز بعد به شبانه‌روزی آمده و اطاق و کمد او را بازرسی کردند. تعدادی نارنجک، گرد سیانور و یک لیست، به نام لیست خاکستری به دست آمد. در آن لیست تعدادی از افراد چپ و راست به علت خیانت به ایران، محکوم شده بودند. مثلاً در مقابل اسم سید ضیاءالدین طباطبایی، نام دکتر رادمنش و دکتر کشاورز قرار داشت. باری این‌ها را صورت جلسه کرده و در کیفی قرار داده و اطرافش را مهر و موم کردند و بنده را هم وادار کردند، صورت جلسه را امضا کنم.

فردا بنده را به اداره آگاهی خواستند و توضیح خواستند. من گفتم در شبانه‌روزی وظیفه داشتیم محصلین درس بخوانند و آلودگی اخلاقی نداشته باشند. از مغز و طرز تفکر آنان خبر نداشتیم و بازرسی کمد و جیب آنان هم از لحاظ اخلاقی و تربیتی صحیح نبود.

لازم است تأکید کنم که انگیزه‌ی این دانش‌آموزان فقط احساسات پاک وطن پرستی بود و بس. یکی از آن‌ها در کلاس سوم دبیرستان تحصیل می‌کرد و زیاد احساساتی بود. روزی نصیحتی کردم، گفت: استاد، شما نمی‌دانید این اجانب و اجنبی‌پرستان چه جنایتی کرده و می‌کنند. پدرم در چهار راه سیدعلی مغازه خواربار فروشی دارد. روزی دو نفر سرباز روس مراجعه کردند و پس از خوردن، خواستند بروند. پدرم پول مطالبه کرد، «سالدات» ها، چارپایه را بلند کرده و بر سر پدر من کوبیدند و مغازه را هم به کلی به هم ریختند. آن وقت شما مرانصیحت می‌کنید. من و امثال من باید انتقام بگیریم.

این یک نمونه از آن جوانان پاک سرشت بود که انگیزه‌شان فقط ایران دوستی بود و بس. من، به عنوان یک شاهد حاضرم سوگند یاد کنم که انگیزه‌شان فقط احساسات پاک وطنی و ملی بود و بس....

بخش دوم - مکتب پان ایرانیسم

هنگامی که علی‌رضا رییس کشته شد، گسیختگی ژرفی در کار انجمن پدید آمد. عده‌ای را دستگیر کردند و گروهی نیز مخفی شدند. اما رفته رفته، دوستان یک‌دیگر را باز یافته و به‌گرد هم آمدند. در آن زمان، آنان به این بحث پرداختند که آیا اصولاً چنین مبارزه‌ای می‌توانست موفق باشد؟ انداختن نارنجکی به این جا و آن جا، می‌توانست کارساز باشد؟ آیا با این نارنجک‌ها می‌توان هیأت فاسد حاکمه و همه بی‌گانگان و بی‌گانه‌پرستان را ساقط کرد؟ حتا در صورت موفقیت، بعد چه می‌شود؟ ما چه چیزی را می‌توانیم جانشین کنیم؟ با کدام اندیشه، با کدام جهان‌بینی، با کدام مانیفست؟ چگونه می‌خواهیم کشور را اداره کنیم و برای مسایل گوناگون آن، چه راه حلی داریم؟

آنان با این برداشت، دیگر به دنبال مبارزه‌ی مسلحانه نرفتند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که اگر آن مبارزه پیروز هم می‌شد، در حقیقت شاخه‌ی نظامی بود که پیروز می‌شد، نه شاخه سیاسی. شاخه‌ی نظامی همیشه به دنبال راه‌حل‌های نظامی است، نه سیاسی. شاخه نظامی، تنها مبارزه‌ی مسلحانه و تخریب را می‌شناخت و اگر حاکم می‌شد، در آن صورت شاخه سیاسی، حرفی برای گفتن نداشت. همان گونه که تا چندی پیش در «اولستر» (ایرلند)، حرف اول را شاخه نظامی می‌زد و در «باسک» (اسپانیا) نیز سال‌ها، شاخه‌ی سیاسی حرف زیادی برای گفتن نداشت.

رایزنی‌ها و گرد هم آیی‌های افراد دو شاخه‌ی انجمن با گروه‌های دیگری از جوانان میهن‌پرست، تا شهریور ماه ۱۳۲۶ به درازا کشید. آنان به این نتیجه رسیدند که اگر بخواهند دست به فعالیت سیاسی بزنند و این فعالیت سیاسی ماندگار و اثربخش باشد، می‌بایست برپایه یک جهان‌بینی منسجم، اصول عقاید و بیان‌نامه، استوار باشد.

آنان به این باور رسیده بودند که تاسیس حزب آسان است، ولی پس از آن چه باید کرد؟ به اعضا و مردم چه باید گفت و چه راهی را باید نشان داد؟ مهم‌تر این که چه کسانی و با چه میزان از دانش سیاسی و توانایی تشکیلاتی، می‌بایست این نهاد را اداره کنند؟

با توجه به این تفکرات، آنان به این نتیجه رسیدند که بهترین شکلی را که می‌توان برای این کار برگزید، ایجاد یک سازمان فکری است. ایجاد یک مکتب و یا یک دبستان است. این دبستان یا مکتب، می‌تواند بدون این که وارد جریان‌های سیاسی روز گردد، بدون این که دغدغه‌ی درگیری‌های سیاسی روز را داشته باشد، نیروهای لازم را برای اداره‌ی یک حزب بزرگ آینده، تربیت کند. افزون بر آن، می‌بایست پایه‌های اندیشه، آرمان، جهان‌بینی (ایدئولوژی) و اصول

مجموعه‌ی باورها (دکترین)، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و تنظیم شود.

حزب‌های بزرگ آن زمان، چه آن‌هایی که هنوز سرپا بودند و چه آن‌هایی که از صحنه‌ی تاریخ حذف و محو شده بودند، مانند حزب کمونیست شوروی و حزب نازی در آلمان، دارای مدرسه حزبی بودند. در این مدرسه‌ها، عناصر مورد نیاز اداره‌ی حزب تربیت می‌شدند. حزب‌های بزرگ دارای پژوهش‌کده هستند که در آن، بر روی اندیشه و آرمان حزب کار شده و حاصل پژوهش‌ها به صورت یک جریان مداوم، به صورت نوشتار و گفتار، در دسترس هم‌وندان، مردم، اجتماع و جهانیان، قرار می‌گیرد.

شایان توجه است که در آن زمان تعدادی جوان در رده‌ی سنی سال‌های آخر دبیرستان و اول دانشگاه که برخی از آنان جرأت مبارزه‌ی مسلحانه را هم داشتند و آن را تجربه هم کرده بودند، به جای این که در لحظه‌ی نخست دست به ایجاد یک حزب بزنند، «مکتب» را بنیان گذاردند. از یاد نبریم که در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی آن روز ایران، احزاب مانند قارچ از زمین می‌رویدند و به همان سرعت نیز از میان می‌رفتند. نامی را که آنان برای مکتب برگزیدند، نامی بود که در سطح جهان نیز می‌توانست درون مایه‌ی مکتب یا دبستان را به همگان بشناساند. آن‌ها، نام «پان ایرانیسم» را برگزیدند.

چنان که اشاره شد، هنگام بنیان گذاری مکتب، فرمان ریس، میان آن جمع، دست به دست می‌شد و همگان بر روی نام مکتب، یعنی پان ایرانیسم، اتفاق نظر داشتند.

چنان که گفته شد، واژه‌ی «پان ایرانیسم» برای نخستین بار در سال ۱۳۰۶، توسط دکتر محمود افشاری‌زیدی وارد فرهنگ واژگان سیاسی ایران شد. سپس وی در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، طی مقاله‌ای پیرامون پان ایرانیسم یا اتحاد ایرانیان که در پاسخ مقاله‌ی انجمن کابل (در افغانستان) نوشته شده بود، پان ایرانیسم را در جایگاه یک تفکر بسیط سیاسی - اجتماعی، مورد بررسی قرار داد. دکتر افشاری‌زیدی، در سال ۱۳۲۴ خورشیدی، چهره‌ی فرهنگی پان ایرانیسم را ارائه داد و نظرات خود را این زمینه طی مقاله‌ای در مجله‌ی آینده، منتشر کرد. بدون دودلی، بنیان‌گذاران مکتب، نام پان ایرانیسم را از نوشته‌ی دکتر محمود افشاری‌زیدی، برگرفته بودند.

بنیان‌گذاران مکتب، اندیشیدند که مکتب برای تربیت نیروهای لازم برای اداره‌ی یک حزب

فراگیر، نیاز به یک مانیفست یا بیان‌نامه دارد که بتواند اصول عقاید مکتب را به صورت کوتاه برای همگان بیان دارد. افزون بر آن، باید مکتب دارای جهان‌بینی، آرمان‌شناسی و دکترین باشد. یعنی این که چگونه باید آرمان پان ایرانیسم را در اجتماع پیاده کرد.

جوانان آن روز، پیش از آن که نام پان ایرانیسم را بر این دبستان یا مکتب بگذارند، مطالعات گسترده‌ای پیرامون تاریخ یک صد و اندی سال پیش ایران آغاز کرده بودند. آنان به این نتیجه رسیده بودند که ایران از سال ۱۱۹۲ خورشیدی (۱۸۱۳ میلادی)، دچار یک رشته تجزیه شده است و از آن‌جا که پای‌تخت دولت ایران در تهران قرار داشت، به دنبال هر تجزیه، باقی مانده‌ی سرزمین، نام «ایران» را حفظ کرده است. در حالی که اگر پای‌تخت دولت ایران در گنجه، بلخ، کابل، سمرقند و یا ... قرار می‌داشت، در آن صورت مساله شکل دیگری به خود می‌گرفت.

با توجه به این مسایل، بنیان‌گذاران «مکتب» به این نتیجه رسیدند که آن چه به نام «ایران» نامیده می‌شود، «ایران» نیست و باید ایران را در مفهوم واقعی آن به هم میهنان خود شناسانید. دلیل ضعف و ناتوانی واحدی که امروز به عنوان ایران از آن نام می‌برند، واحدی که امروز به نام افغانستان از آن نام می‌برند، واحدی که امروز به نام قفقاز زیر چنگ روس‌ها افتاده، دلیل ضعف و ناتوانی مناطقی که آن‌ها را به نام جعلی «ترکستان روس» می‌نامند، این است که از یک دیگر جدا افتاده‌اند. پس راه نجات، رسیدن به وحدت و یگانگی است.

بدین‌سان، دریافتند که نام پان ایرانیسم که از سوی دکتر محمود افشار یزدی به کار رفته، همان چیزی است که با این اندیشه منطبق است. از این رو، نام «پان ایرانیسم» را برای مکتب برگزیدند.

کما بیش، دو سال و نیم پس از بنیان‌گذاری مکتب، در نخستین روزهای سال ۱۳۲۹ خورشیدی، کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم منتشر شد.^۴ در این کتاب، مانیفست یا بیان‌نامه‌ی مکتب نیز منتشر گردید:^۵

پیامی است به پرچمداران فرهنگ و تمدن دیرین جهان، پیامی است به نیروی روان‌بخش جهان فردا.

به توای کسی که خود را ایرانی می‌دانی ولی ایران را نمی‌شناسی، به تو که میهن بزرگت به نیرنگ دشمنان تجزیه گشته است.

به توای فرزند رشید میهن که در مرز و بوم جدا افتاده‌ی قفقاز، روزهای اسارت را سپری می‌سازی و دور از هم میهنان، جور بیگانگان را متحمل می‌شوی.

به توای ایرانی که در شهرهای پرافتخار و تاریخی مام میهن، بخارا و سمرقند به سر می‌بری و حلقه‌ی عبودیت حکومتی ستم‌گر را بر حلقوم خود استوار می‌بینی.

به تو ای هم میهن که زندان جدایی را به نیرنگ، وطن تو افغانستان نامیده‌اند.
به تو ای کرد دلیر، ای فرزند دلبند میهن که بر پراکندگی برادران خود میان
کشورهای پوشالی با حسرت و ندامت می‌نگری و ایران بزرگ را در تجزیه‌ی خونین و
سیاه مشاهده می‌کنی.

به تو ای ایرانی جای گرفته در بحرین که سال‌هاست با عمل تجزیه‌ی ایران
مردانه به جنگ پرداخته‌ای.

به تو، ای ایرانی که دور از فلات، دور از سرزمین جاوید و مقدس میهن، میان ملل
دیگر، ایام تیره و پراندوهی را سپری می‌سازی.

آری، به شما ای ایرانیان، ای پرچمداران فرهنگ جاویدان جهان، این پیام بنیاد
مکتب پان ایرانیسم است.

بر این بنیاد، مکتبی ساز گشته که راهنمای نجات ایرانیان از فترت و تجزیه
است. این مکتب، ایران و ایرانی را به ایرانی و جهان می‌شناساند.

نهضت ما تنها بیداری از خواب غفلت نیست، بلکه برانگیختن نیروی
نجات‌دهنده‌ایست که برای ایرانیان به صورت پان ایرانیسم و برای جهانیان به صورت
ناسیونالیسم آگاه به جنبش در می‌آید.

این پیام، بنیاد استوار زندگی شایسته ملت بزرگ ایران است. بنیاد خانواده‌ی
آینده، حکومت آینده و جامعه‌ی آینده. بنیاد زیست سرافراز، در ایران سرفراز
فرداست...

بدین سان، مکتب در قالب یک سازمان نیمه بسته، آغاز به کار کرد. یارگیری دقیق و
گزینشی بود. کوشش مکتب در این بود که با پرهیز از درگیر شدن در جریان‌های سیاسی روز،
در محیطی آرام، جهان‌بینی (ایده‌ولوژی) را تدوین کند و در زمینه‌ی آرمان‌شناسی و دکتترین
پان ایرانیسم تلاش نماید. از سوی دیگر با گزینش دقیق افراد و تعلیم آن‌ها، نیروهای انسانی
مورد نیاز برای مبارزه‌ی آشکار و گسترده‌ی فردا را آماده کند.

در سال ۱۳۲۹ از سوی مکتب پان ایرانیسم، هفته‌نامه ساسانی به عنوان ارگان غیررسمی
مکتب منتشر شد.^۶ هفته‌نامه‌ی مزبور گرچه ناشر افکار مکتب بود؛ اما عنوان «ارگان مکتب»
را نداشت.

چنان که اشاره گردید، در نخستین روزهای سال ۱۳۲۹ خورشیدی، کتاب بنیاد مکتب
پان ایرانیسم، منتشر شد. «بنیاد»، در برگرفته جهان‌بینی، آرمان‌شناسی و دکتترین پان ایرانیسم
بود. پیش‌گامان مکتب، از آغاز می‌دانستند که یک حزب سیاسی به مفهوم واقعی آن، نیازمند
جهان‌بینی (ایده‌ولوژی)، آرمان‌شناسی و دکتترین است. یعنی افزون بر جهان‌بینی، هدف‌ها را باید

روشن کرد و راه رسیدن به هدف‌ها را نیز باید نشان داد. در صورتی که یک جریان سیاسی، جهان‌بینی، آرمان‌شناسی و دکترین نداشته باشد، در رده‌ی حزب‌هایی قرار می‌گیرد که در اثر جریان‌های روز، به صورت موسمی شکل گرفته و در نخستین برخورد ایده‌تولوژیک، از صحنه‌ی فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی محو می‌شوند.

بنیان‌گذاران مکتب، اندیشه‌ی ناسیونالیسم را به عنوان پایگاه فلسفی و جهان‌بینی مکتب برگزیدند. منتهی با یک برداشت علمی از مکتب مزبور. در بنیاد مکتب پان ایرانیسم نیز با روشنی به این مسأله اشاره شده است که:^۷

فرق ناسیونالیسم پیش از ما و بعد از ما، فرق خواب و بیداری است.

تا آن زمان، برداشت از اندیشه‌ی ناسیونالیسم عبارت بود از نوعی میهن‌پرستی، یا علاقه‌به آب و خاک و دره و ییلاق، بدون مبانی فکری منسجم و علمی. بیش‌تر سخن بر سر این بود که ما چون میهن‌مان را دوست داریم، شهرمان را دوست داریم، پس ما ناسیونالیست هستیم. در صورتی که بنیان‌گذاران مکتب پان ایرانیسم، ناسیونالیسم را در قالب علمی آن مطرح کردند:^۸

ما برای شناخت خردترین موجودات ذره‌بینی، علم را به کار می‌گیریم، تا بتوانیم محیط زندگانی آرمانی و مطلوب آن‌ها را درک کرده و امکانات زیست بهتر و بقای آن‌ها را دریابیم. سپس شناخته‌های خود را طبقه‌بندی کرده و قانون‌مند می‌کنیم. حال چگونه است درباره‌ی ملت که عالی‌ترین نوع حیات می‌باشد، به راحتی از کنار آن می‌گذریم.

بدین‌سان، بنیان‌گذاران مکتب به این نتیجه رسیدند که باید به ناسیونالیسم از دیدگاه یک علم نگاه کرد. علمی که در آن شرایط لازم، آرمانی و مطلوب حیات ملت، مورد شناخت قرار می‌گیرد. علمی که وسیله‌ی آن بتوان شرایط بقا، دوام و سرافرازی ملت را شناخت. این چیزی است که آن را به نام ناسیونالیسم علمی یا علم ناسیونالیسم نامیدند. بدین‌سان، از دوران مکتب بر روی این مفاهیم کار شد تا این که سال‌های بعد، شادروان دکتر محمدرضا عاملی تهرانی، آن را در نوشتار کوتاهی به نام «ناسیونالیسم چون یک علم»، به صورت دقیق بیان کرد.^۹ پژوهندگان مکتب بر این باور بودند که برای نخستین بار، اندیشه‌ی ناسیونالیسم به گونه‌ی علمی از سوی آنان مورد بررسی قرار گرفته است؛ زیرا آن چه ما درباره‌ی ناسیونالیسم می‌گوییم و آن چه پیش از ما می‌گفتند:^{۱۰}

فرق خواب است و بیداری

باید گفته شود که اندیشه‌ی ناسیونالیسم در مکتب پان ایرانیسم، بر پایه‌ی علم مورد بررسی قرار گرفت. آنان معتقد بودند که اگر مامی‌خواهیم ملت خود را بشناسیم، ملت ما اگر می‌خواهد که زندگی شایسته داشته باشد، ملت ما اگر می‌خواهد مراحل پیشرفت و بهروزی را طی کند، می‌بایست دانشی را که بر آن حاکم است، شناخته و مبانی آن را به صورت دقیق بیان کرده و به آن عمل کرده شود.

در سال ۱۳۳۰ خورشیدی، مبارزات ملت ایران برای ملی کردن صنایع نفت در سرتاسر کشور، وارد مراحل حساس‌تری شد. از این رو، اعضای مکتب پان ایرانیسم نیز پس از بررسی‌های بسیار، تصمیم گرفتند که برای نیرو بخشیدن به این مبارزات به صحنه‌ی علنی و باز مبارزات سیاسی - اجتماعی گام گذارند. گرچه نظر برخی اعضا بر این بود که وظایف مکتب در بارور کردن هرچه بیش‌تر اندیشه و تربیت نیروهای لازم، پایان نگرفته و هنوز کارهای انجام نشده‌ی بسیاری باقی است.

در دوران کوتاه مکتب که کمابیش چهار سال را دربرمی‌گرفت، تعداد زیاد عناصر آرمان‌خواه و صاحب فکر و اندیشه تربیت گردیدند و کار ژرفی، بر روی اندیشه و مبانی آرمان‌شناسی و دکتترین پان ایرانیسم به انجام رسید. هرگاه زمان کوتاه دوران مکتب را در نظر آوریم، در آن صورت می‌توان به بزرگی کاری که انجام شد پی برد.

برای آشنایی بیش‌تر هم میهنان با پیش‌گامان و کوشندگان مکتب پان ایرانیسم، از آنان در زیر (بر پایه‌ی الفبا) نام‌برده می‌شوند:

آشتی (هوشمند)، آق بیاتی (هوشنگ).

ابوالهدی (جلال)، ارژنگی (آذر)، ارژنگی (اکرم)، ارژنگی (مهین)، اشرف (احمد)، اعزازی (بانو...)، افسرپور (عبدالله)، امید (پرویز)، امین صالحی (محمد)، انقطاع (ناصر) باوند (شهربانو)، بختیاری‌نژاد اصفهانی (قدرت الله)، بهره‌مند (مهدی)، بهزادی (امیر هوشنگ)

پروین (داریوش)، پروین (شاهپور)، پزشک‌پور (محسن)، پسیان (جلال)، پورتراب (هادی)، پیشداد (امیر حسین)

تجدد (حسین)، تعاون (همایون)، تقی‌زاده (جواد)، توکلی کبریت ساز (تقی)، تهرانی (حسین)، تیمسار (منوچهر)، حسابی (حسن)، حقدادی (اسدالله)، حیرانی (مظفر) خان مصدق (حسین)، خان نخجوان (خسرو)، خدابخش (م...)، خزاعی (کریم‌علی)، خزعل (بانو ...)، خطیر (علاءالدین)، خطیر (کاظم)، ذوالفقاری (م...)

روح‌بخش خالق دوست (عباس)، رضوی (عباس)، روحانی (جواد)
 زرشکی (محمدعلی)، زمانی (...)، زنوزی (...)
 سالور (کامران)، سالور (مهرداد)، سپانلو (فرید)، سروش (...)، سرخوش (پریوش)،
 سرخوش (مهوش)، سرشار (احمد)، سعادت‌نژاد (احمد)، سلحشور (...)، سندوزی
 (امیراسماعیل)، سورتیجی (فخرالدین)
 شاکری (خسرو)، شاکری (علی)، شاکرین (محمود)، شمس توفیقی (پرویز)
 صارم کلالی (حسن علی)، صدیق (منوچهر)، صدیقی (مهدی)، صدوی (...)
 طالع یزدی (هوشنگ)، طیب (حسین)
 ظفری (اردشیر)، ظفری (ایرج)
 عالی‌خانی (علی‌نقی)، عالی‌خانی (باقر)، عاملی تهرانی (محمدرضا)، عسکرکاشی
 (ناصر)، علی زاده خامنه‌ای (حسین)، علوی (مهدی)
 غفوری غروی (حسن)
 فریور (اسماعیل)، فروهر (داریوش)
 قاسمی (رحمت‌الله)، قیصری (احمد)
 کامبخش (حسن)، کامیار گیلانی (بهمن)، کمالی (منوچهر)، کیانوری (مرتضی)، کیانوری
 (مجتبی)
 لشگری (علی محمد)، لشگری (عباس)، لشگری (محمد)، لطفی (علی)
 مجلسی (محمد)، محیط (بهزاد)، معدلت (محمدعلی)، معصومی (محمد حسین)،
 مقدسی (محمد)، ملکی (منوچهر)، منشی (...)، مهرداد (محمد)، موسوی (مصطفی)
 نادری (عزت‌الله)، نطاق (باقر)، نطاق (جواد)، نکیسا (پرویز)
 ورجاوند (پرویز)
 هاشمی‌نژاد [بنی عزیزی] علی اصغر و...

سال ۱۳۳۰ خورشیدی، سال غلیان احساسات مردم ایران و سال اوج‌گیری مبارزات ملت ایران به پیشگامی رادمرد بزرگ تاریخ ایران، شادروان دکتر محمد مصدق برای ملی کردن صنایع نفت در سرتاسر کشور بود. در آن زمان، بیش از سه سال از فعالیت مکتب پان‌ایرانیسم می‌گذشت.

ایرانی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که اجرای سیاست موازنه مثبت، کشور را به دام استعمار کشانده، منابع کشور به غارت رفته و کشور دچار فلاکت و ادبار گردیده است. حال‌مردی از میان آنان سر برآورده بود که با توجه به شکل‌بندی و قطب‌بندی قدرت‌های جهانی و...، معتقد بود که می‌بایست موازنه را میان دو قدرت شرق و غرب، به صورت منفی حفظ کرد. پایه‌های سیاست موازنه مثبت بر این اصل استوار بود که هرچه روس‌ها طلب می‌کردند، ناچار نظیر آن را به انگلیس‌ها واگذار می‌کردند. هرگاه، انگلیس‌ها امتیازی طلب می‌کردند، امتیازی هم برای روس‌ها

قائل می‌شدند.

شادروان دکتر محمد مصدق گفت: ما موازنه را حفظ می‌کنیم. ما روابط یک‌سان با شرق و غرب برقرار می‌کنیم؛ اما به صورت منفی. از این رو، شرکت نفت جنوب که برای انگلستان حکومتی بود در درون حکومت ایران و نیز شرکت شیلات شمال که آن هم پایگاه مؤثری برای روس‌ها به شمار می‌رفت، می‌بایست ملی شده و به صاحب اصلی آن، یعنی ملت ایران بازگردانده شوند.

مکتب پان ایرانیسم در برابر تصمیم سختی قرار گرفته بود. برخی معتقد بودند که می‌بایست از مرحله‌ی مکتب گذر کرده و وارد مرحله‌ی حزب شد و با بسیج وسیع نیروهای ملی‌گرا، به گونه‌ی گسترده در این مبارزه ایفای نقش کرد. برخی اعتقاد داشتند که هنوز مکتب به آن مرحله نرسیده است و باید چند سالی صرف تعلیم و تربیت کادرهای اداره‌کننده‌ی حزب فراگیر آینده گردد.

اما اوج‌گیری مبارزات مردم، اثر زیاد و کشش نیرومندی بر روی اعضای مکتب در راستای حضور فعال‌تر در صحنه‌های مبارزه داشت. در نتیجه افراد مکتب تصمیم گرفتند که پای به مرحله‌ی مبارزات حزبی گذارند.^{۱۱}

سرانجام، به ترتیب از بطن مکتب، سه حزب مبارز، صاحب جهان‌بینی (ایدئولوژی)، صاحب فکر، صاحب نیروهای تربیت شده و صاحب سازمان، پای به عرصه‌ی مبارزات اجتماعی گذارد. احزاب سه‌گانه مزبور عبارت بودند از: حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم، سازمان پان ایرانیست (یا پرچمداران پان ایرانیسم) و حزب پان ایرانیست.^{۱۲} این نکته شایان توجه است که در مدت کمابیش چهارسال، یعنی از میانه‌های سال ۱۳۲۶ تا میانه‌های سال ۱۳۳۰، مکتب توانسته بود، آن تعداد نیروی کارآمد تربیت کند که هیچ یک از سه حزبی که از بطن آن متولد شدند، از نظر نیرو، کادر، عناصر اندیشمند و... در رویارویی فکری با اندیشه‌های مخالف، کم نیاوردند.

از یاد نبریم که بار اصلی و سنگین مبارزه عظیم ملی شدن نفت در سرتاسر کشور را سه‌سازمان سزبور بر دوش کشیدند. این سه سازمان بودند که توانستند، ترور حزب توده را در خیابان‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه، در کارخانه‌ها و اداره‌ها در هم شکسته و در این فرآیند، حزب‌های دیگر مانند حزب زحمتکشان ملت ایران، مجمع مسلمانان مجاهد و... توانستند در صحنه‌ی مبارزات اجتماعی و سیاسی ایران حضور یابند. پان ایرانیست‌ها، توانستند فضایی ایجاد کنند که احزابی مانند حزب ایران بتوانند، پرچم‌های خود را در جریان تظاهرات به میدان بهارستان بیاورند.

اگر پان ایرانیست‌ها نبودند و نمی‌توانستند برابر ترور سازمان یافته حزب توده بایستند، برابر نیروهای تعلیم دیده حزب توده برای رزم‌های خیابانی، مقاومت کنند و نمی‌توانستند ایده‌ئولوژی را با ایده‌ئولوژی پاسخ بدهند، بدون تردید مبارزه ملی شدن نفت از آن گستردگی، برخوردار نمی‌گردید.

سهم بزرگ پان ایرانیست‌ها در آن مبارزه این بود که توانستند به سلطه‌ی حزب توده برخیاپان‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه، کارخانه‌ها و... پایان داده و به مردم عادی، به مردم کوچه و بازار، به دانش‌آموزان، به دانش جویان، به کارگران، اصناف و پیشه‌وران و دیگران امکان دادند، تا با حضور خود در کنار صفوف ملیون، مبارزه را یاری کرده و گسترش دهند.

این پان ایرانیست‌ها بودند که توانستند برابر اندیشه مارکسیسم، اندیشه ناسیونالیسم را به نسل جوان و روشن‌فکران ایران ارایه نمایند.

دست آورد «مکتب پان ایرانیسم»، عبارت بود از یک کار ژرف بر روی جهان‌بینی (ایده‌ئولوژی)، در قالب تنظیم بنیاد مکتب پان ایرانیسم و نیز تربیت نیروهای ارزشمند و تعلیم دیده که توان سازمان‌دهی و اداره‌ی سه حزب صاحب اندیشه‌ی آن روزگار را داشتند.

مکتب پان ایرانیسم، در درازای تاریخ ایران، کوشش یگانه و بی‌مانندی بود. تلاشی بود از سوی گروه کوچکی از جوانان و نوجوانان این سرزمین، برای جان بخشی به اندیشه‌ای که می‌بایست، محور مبارزه‌ی گسترده‌ای قرار می‌گرفت. تلاش بر سر روشن سازی یک جهان بینی و ارایه‌ی بیانیه‌ای بود که می‌بایست، بستر ساز یکی از ژرف‌ترین و ارزش‌مندترین مبارزات پی‌گیر سیاسی - اجتماعی - فرهنگی، قرار گیرد.

کوتاه سخن : مکتب پان ایرانیسم، پدیده‌ای یگانه در تاریخ دراز ایران زمین بود و هست.

بخش سوم - بنیاد مکتب پان ایرانیسم

پیامی است :

پیامی است به پرچمداران فرهنگ و تمدن دیرین جهان، پیامی است به نیروی روان بخش جهان فردا .

به تو، ای کسی که خود را ایرانی می دانی ولی ایران را نمی شناسی . به تو که میهن بزرگت به نیرنگ دشمنان تجزیه گشته است .

به تو، ای فرزند رشید میهن که در مرز و بوم دور افتاده ی قفقاز، روزهای اسارت را سپری می سازی و جدا از هم میهنان، جور بیگانگان را متحمل می شوی .

به تو، ای ایرانی که در شهرهای پرافتخار و تاریخی مام میهن، بخارا و سمرقند به سر میبری و حلقه ی عبودیت حکومتی ستمگر را بر حلقوم خود استوار می بینی .

به تو، ای هم میهن، که زندان جدایی را به نیرنگ، وطن تو افغانستان نامیده اند .

به تو ای کرد دلیر، ای فرزند دل بند میهن که بر پراکندگی برادران خود میان کشورهای پوشالی با حسرت و ندامت می نگری و ایران بزرگ را در تجزیه ی خونین و سیاه مشاهده می کنی .

به تو، ای ایرانی جای گرفته در بحرین که سال هاست با عمال تجزیه ی ایران مردانه به جنگ پرداخته ای .

به تو، ای ایرانی که دور از فلات، دور از سرزمین جاوید و مقدس میهن، میان ملل دیگر، ایام تیره و پراندوهی را سپری می سازی .

آری، به شما ای ایرانیان، ای پرچمداران فرهنگ جاوید جهان .

ای پیام بنیاد مکتب پان ایرانیسم است :

بر این بنیاد، مکتبی ساز گشته که راهنمای نجات ایرانیان از فترت و تجزیه است . این مکتب ایران و ایرانی را به ایرانی و جهان می شناساند .

نهضت ما تنها بیداری از خواب غفلت نیست ؛ بلکه برانگیختن نیروی نجات دهنده ای است که برای ایرانیان به صورت پان ایرانیسم و برای جهانیان به صورت ناسیونالیسم آگاه، به جنبش در می آید .

این پیام :

بنیاد استوار زندگی شایسته‌ی ملت بزرگ ایران است، بنیاد خانواده‌ی آینده،
حکومت آینده و جامعه‌ی آینده .
بنیاد زیست سرافراز، در ایران سرفراز فردا است .

ایرانی بیدار شو

چرخ نهضت مقدس پان ایرانیسم به گردش در آمد .
روزهای نبرد میان مرگ و زندگی، بین تاریکی و روشنایی آغاز شد .
این نبرد خونین ادامه دارد
ادامه دارد....
تا روز پیروزی ملت ایران .

پاینده ایران بنیاد مکتب پان ایرانیسم

بخش اول: پان ایرانیسم

بند اول - پایه‌های اندیشه‌ی نهضت

مکتب ما قبل از هر چیز، وظیفه‌ی خود می‌داند که اصول فکری نهضت را ابراز نماید. تعیین اصول فکری، گام نخستین در راه مبارزه با هرگونه انحراف است. اینک به چهار مبحث زیر، از اصول فکری خود اشاره می‌کنیم:

- ۱- اصول منطق
- ۲- قدم به تاریخ و اجتماع
- ۳- منطق پدیده‌های اجتماع
- ۴- مبانی پان ایرانیسم

۱- اصول منطق

منطق ما، پایان حیات منطق کلاسیک را که استوار بر مفاهیم جامد و مطلق است اعلام می‌دارد.

منطق ما، تفکر را از تعمیم نادرست منطق‌های جزئی، اختصاصی و ذهنی، خلاصی می‌بخشد. منطق ما، استوار بر دو اصل است :

۱- اصل همبستگی :

مفهوم هر موضوع، در قبال موضوعات دیگر آشکار می‌شود.

۲- اصل شناخت علمی :

مفهوم هر کلمه، فقط در جایگاه علمی خود قابل شناختن است.

۲- قدم به تاریخ و اجتماع

جست و جوی مفهوم ملت در صحنه‌ی تاریخ و اجتماع، دروازه‌ی مکتب ماست.

ملت در تاریخ :

علم تاریخ، ملت را به عنوان یک مقوله می‌شناسد.

ملت، یک مقوله‌ی تاریخی قایم به خود می‌باشد.

تاریخ ملت، واحد تاریخ عمومیست.

ملت، عنصر غالب و مؤثر مکتب ناسیونالیسم تاریخی است. تعریف‌های کلاسیک ملت، مطرود و تعریف ملت، به نحو جامد و با منطق قدیم، میسر نیست. مکتب ناسیونالیسم تاریخی، مکتب بررسی مباحث تاریخ، با منظور کردن عامل نیاز ملی است. به عبارت دیگر :

مکتب ناسیونالیسم، یعنی مکتب اصالت ملت

حیات مکتب ناسیونالیسم تاریخی، با شناسایی تاریخ آغاز شده است. هیچ مکتبی، مبتکر آن نیست فقط مکتب ما، مبتکر شناختن آگاهانه‌ی آن است.

فرق مکتب ناسیونالیسم پیش از ما و پس از ما، فرق خواب و بیداری است .
 مکتب ناسیونالیسم تاریخی، مکتب شایسته‌ی آرمان خواهی ملت هاست .
 مکتب ما، یعنی مکتب ناسیونالیسم، تنها راهنمای هر جنبش ملی است .

ملت در جامعه‌شناسی :

جامعه‌شناسی، از علوم راهنماست. در جامعه‌شناسی، وضع گذشته ، وضع آینده رامعلوم نمی‌کند ، بلکه وضع بعدی، مفسر وقایع وضع قبلی است.
 فینیالیته، اصل قوانین جامعه‌شناسی است.

آرمانشناسی و آرمان‌خواهی ملت ، در حیات آینده‌ی او مؤثر است .

مبحث ملت در جامعه‌شناسی، شناختن مراحل گوناگون حیات ملل و درک تشابهات آن‌هاست.

جامعه‌شناسی، مفهوم ملت را از مکتب ناسیونالیسم تاریخی می‌گیرد. ناسیونالیسم اجتماعی، بررسی حیات اجتماعات بشری ، با منظور کردن عامل نیاز ملی است .
 ناسیونالیسم اجتماعی، مکتب شایسته برای راهنمایی افکار و عقاید اجتماعی است .
 ناسیونالیسم اجتماعی، مشخص شدن عنصر اندیشه‌ی سوسیالیسم ، در واحد ملی است .

ملیت :

علم ملیت، بررسی نقش عوامل اجتماعی و تاریخی در حیات ملل است. « ملیت » ، علم به صفات و مشخصات ملت است .

علم ملیت، حس ملیت نیست. بلکه حس ملیت، مبحثی از علم ملیت است .

مکتب ناسیونالیسم :

مکتب ناسیونالیسم، مکتب فلسفه‌ی تاریخ و اجتماع و محور دستگاه فلسفی ناسیونالیسم است.

درک آگاهانه‌ی ناسیونالیسم تاریخی و اجتماعی، ویژه‌ی مکتب ماست .

۳- منطق پدیده‌های اجتماع

پدیده‌های اجتماع، تابع دو قانون زیر است :

۱- قانون گسترش :

پدیده‌ها، بر حسب استعداد نهادی و پرورده‌ی افراد و محیط، گسترده می‌شوند .

۲- قانون گزینش :

از میان پدیده‌ها، آن‌ها که متناسب با واقعیت است، گزیده می‌شوند. گزینش پدیده‌های مفید، تابع نیاز ملی است.

نهضت‌ها و مکتب‌های پیروز ملت‌ها، گزینش جریانی از جریان‌ها و عقیده‌ای از عقاید گسترده‌ی زمان، بر طبق نیاز ملی است .

آرمان‌شناسی نهضت پیروز، وسیله‌ی درک نیاز ملی است. آرمان خواهی جنبش ملی، سبب گزینش وسایل پیروزی است .

۴- مبانی پان ایرانیسم

مکتب ناسیونالیسم، گزیده‌ی نیاز ملی است .

احکام مکتب ناسیونالیسم درمورد ملت ایران، زاینده‌ی تاریخ ما و حاوی آرمان ملی ما و راهبر اجتماع ماست .

ملت ایران در حال فترت و تجزیه، نیازمند وحدت است .
اجتماع ایران اسیر افکار ضعیف و نیازمند ، اندیشه‌های ملی است .

این است حکم مکتب ناسیونالیسم، در مورد ملت ایران و این است مبانی نهضت تاریخی و اجتماعی ایران، یعنی « پان ایرانیسم » :

پان ایرانیسم، نیاز ملت ایران در هنگام فترت و تجزیه است .

به عبارت دیگر، اندیشه‌ی پان ایرانیسم، حاوی آرمان و دکترین پان ایرانیسم است .
آرمان پان ایرانیسم، متکی بر ناسیونالیسم تاریخی است. دکترین پان ایرانیسم، متکی بر ناسیونالیسم اجتماعی است.

ناسیونالیسم جهان بینی ما است.

بند دوم - آرمان پان ایرانیسم

آرمان پان ایرانیسم، زندگی آینده‌ی ایرانیان در میهن بزرگ خود می‌باشد .
شناسایی آرمان پان ایرانیسم، با حل دو مسأله‌ی اصلی زیر آشکار می‌شود :

- ۱- میهن ایرانیان کجاست
- ۲- ایرانیان چه کسانی هستند

میهن حقیقی ایرانیان را، تنها با مطالعه‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران می‌توان شناخت.
میهن ایرانیان را قراردادهای یکصد و پنجاه ساله‌ی اخیر معلوم نمی‌کند ، بلکه به استناد دو اصل زیر تعیین می‌شود :

- ۱- سکونت تبار ایرانی
- ۲- مالکیت تاریخی

به عبارت دیگر، میهن ایرانیان، ایران قبل از تجزیه و فترت است. به اتکای شناسایی میهن ایرانیان و تاریخ ملت ایران ، ایرانیان را می‌توان شناخت .

ملت، رشته‌ی ناگسستنی نسل‌های گذشته، حال و آینده است

ایرانیان کنونی ، حلقه‌ای از همان زنجیرگسست‌ناپذیر می‌باشند که به شهادت تاریخ ما،
سرنوشتشان دنباله‌ی سرگذشت ملت ایران است.
با دانستن این دو مسأله، می‌توان دریافت که ملت ایران چه می‌خواهد :

ملت ایران ، میهن بزرگ و شایسته خود را می‌خواهد

ندای نهضت ما، پایان خواب و فترت تاریخی ملت ایران را اعلام می‌دارد. مردم ایران، جویای
راه نجات هستند و دشمنان ، تاکنون سبب گمراهی آن‌ها شده‌اند. این ندا از اعماق تاریخ ایران
برخاسته است :

نجات شما ، در ایجاد ایران بزرگ است

این راهنمایی تاریخ جهان به ملت کهنسال ایران است :

ایران بزرگ ، آرمان بزرگ می‌خواهد .

این حکم تاریخ ما، بر ملت ماست :

فلات ایران ، از آن ایرانیان است و قدرت ملت ایران، بسته به وحدت فلات.

پس، این است خواست و نیاز ملت ایران :

فلات ایران ، به زیر یک پرچم

اینست هدف نهایی ملت ایران :

ایران سرفراز در جهان

جهان به ایران سرافراز

بند سوم - بخشی از دکترین پان ایرانیسم

دکترین پان ایرانیسم ، کاربرد علم و اندیشه ، برای وصول به آرمان پان ایرانیسم است .
دکترین پان ایرانیسم ، راه حل کلیه ی مشکلاتی است که در راه وصول به آرمان بزرگ ما وجود دارد . اینک به پنج نکته ی اساسی از دکترین پان ایرانیسم، اشاره می کنیم :

۱ - زندگی و اخلاق

۲ - فرهنگ نوین ملی

۳ - خانواده

۴ - حکومت

۵ - اصول سیاسی

۱- زندگی و اخلاق

الف - زندگی

فرهنگ عمیق ملت ایران و تأثیر فناناپذیر نیاز ملی در حیات فرد، مفهوم زنده بودن را از زندگی جدا می‌کند. زنده بودن تظاهر قوانین زیستی در اندام یک موجود است. زندگی، احراز شخصیت وابسته به ملت و جای‌گزینی در حلقه‌های ارتباطی حیات ملی است. زندگی، پرورده شدن با سنن و فرهنگ یک ملت و موثر شدن در آینده‌ی آنست. شخصیت فرد، وابسته به ملت است. نفوذ بیگانگان، ملت ایران را از زندگی شایسته‌ی خود دور کرده و می‌کند. تقلید از بیگانگان، دور شدن از خواست ملی و راه بندگی است. نهضت ما، ندا می‌دهد :

زندگی ، زنده بودن نیست . زنده بودن ، زندگی می‌خواهد .
زندگی ، بندگی نمی‌باشد

ب - شخصیت

شخصیت وابسته به آرمان و اندیشه است.

آرمان بزرگ، موجد شخصیت عالی است.

پ - اخلاق

اخلاق، گزینشی از اعمال گسترده‌ی اجتماع، بر طبق نیاز ملی است.

شخصیت آرمان خواه، مظهر اخلاق است .

اخلاق، دستور زندگی و آرمان خواهی است. اخلاق دستور کارهایی است که افراد را، شایسته‌ی وصول به آرمان ملت می‌سازد.

ت - مبانی اخلاق

مبانی اخلاق، افکار قوی و اندیشه‌های ملی است. اخلاق ملی از اندیشه‌های ضعیف مبراست. در محیط عمل، حکومت ملی مسئول ایجاد محیط اخلاقی است، نه تعالیم اخلاقی.

خانواده، کانون جاوید اخلاق ملی است.

۲- فرهنگ نوین ملی

الف - فرهنگ چیست؟

فرهنگ ، محصول نیروی خلاقه‌ی ملت است .

فرهنگ ، به منزله‌ی روح کالبد ملت است

قدرت حیاتی هر ملت، بسته به نفوذ و سلطه‌ی فرهنگ ملی اوست. نجات عناصر فرهنگ ملی از انحطاط، نجات ملت ، از انحراف است .

اندیشه‌های ضعیف، موجد ایران بزرگ نخواهد بود

• فرهنگ نوین ملی

فرهنگ ملی، عامل پرورش نیروی خلاقه‌ی نسل است.

هر نسلی باید ثمره‌ی کوشش نسل‌های پیشین را بگیرد و بر آن بیفزاید. اینک ما چه می‌گیریم و بر آن چه می‌افزاییم ؟

فرهنگ ملت بزرگ ایران، نمی‌تواند ریزه‌خوار تمدن بیگانگان باشد. نهضت ما، به این راه انحرافی خاتمه خواهد داد و فرهنگ نوین ملی را پدید می‌آورد. این ندای نهضت ما است :

برای ما، فرهنگ ملی ما

نهضت ما ، بر پا سازنده‌ی سنن و آداب ملی است .

ملت ایران بر شالوده‌ی فرهنگ انسانی خود، پرچمدار فرهنگ نوین جهان است.

این است نقش جهانی ملت ما.

• نظری به فرهنگ

اینک به پاره‌ای از نکات فرهنگ نوین اشاره می‌کنیم :

- آموزش و پرورش: هدف آموزش و پرورش، کمک به نیروی خلاقه‌ی ملت خواهد بود.
- آموزش، برای تسخیر افکار و اندیشه‌ها ، با فرهنگ ملی است.
- پرورش تن و جان، به منظور شایستگی افراد برای وصول به آرمان‌های ملی است.
- پرورش ، از آغوش مادر و دامن خانواده بر طبق نیاز ملی آغاز می‌شود. دبستان و دبیرستان،

کانون آموزش فرهنگ ملی، آشنایی با نیاز ملی و برازندگی، با وضع ملی است.
- آموزش برین و عالی، برای گسترش عناصر فرهنگی است. دانشگاه بر خلاف امروز، مرکز تعلیمات و تحقیقات آکادمیک خواهد بود.

• ادبیات گذشته

ادبیات گذشته ما، منبع سرشار فرهنگ ایران است. ادبیات گذشته، وسیله‌ی پرورش ذوق ملت ما است. گذشت از ادبیات ایران، میسر نیست. ملت ایران، روح خود را نمی‌کشد.

• هنر نوین

هنر نوین، ترکیبی از دو جریان زیرین است.

الف - عصر حاضر، عصر گسترش مکاتب هنری برای ایران است.

گزینش هر مکتب هنری خطا و ممانعت از هر مکتبی بی جا است. برای هنرمندان در دوره‌ی گسترش، باید انتخاب هر شیوه‌ی هنری تابع ذوق و سلیقه‌ی شخصی باشد. بحث در فلسفه‌ی هنر، مبحث آکادمیک است. آن چه باید در اجتماع مقابله کند، هنر است نه فلسفه‌ی هنر. زیرا باید دانست آن چه قابل بحث است، هنر نیست بلکه فلسفه‌ی هنر است. فلسفه‌ی هنر، تعبیری است بر هنر و از آن جداست.

ب - ایران در آستانه‌ی یک گزینش هنری است.

هنر، گزیده‌ی متناسب با حیات پرافتخار آینده‌ی ملت ما خواهد بود. هنر، گزیده و ساخته و پرداخته‌ی فرهنگ ملی، یعنی تظاهر یک روح پرورده به فرهنگ ملی، یک روح سرافراز و آرمان خواه، در کالبد مظاهر هنر است.
حفظ آثار هنر ملی و محلی موجود، بخشی از وظیفه‌ی فرهنگی است و این ذخیره‌ی تاریخی، سرمایه‌ی هنر شکوهمند و پر عظمت فرداست.

هنر ملت نیز مانند ملت، دوبار بوجود نمی‌آید؛ بلکه تجدید حیات می‌کند

این پایان مباحث فرهنگ نوین ملی نیست، بلکه نمونه‌ای از آنست.

۳- خانواده

دکترین پان ایرانیسم درباره‌ی خانواده، دو بحث زیرین را پیش می‌کشد :

الف - خانواده چیست؟

ب - خانواده‌ی آینده

الف - خانواده چیست؟

خانواده، پدیده‌ای است اجتماعی که وظیفه‌ی اصلی آن، حفظ ملت و عنصر تشکیل‌دهنده‌ی آن، فرد است. خانواده، عامل حفظ نسل و صفات شایسته‌ی آنست. خانواده وسیله‌ی حفظ ثمره‌ی کوشش‌های فکری و ذوقی و عملی نسل هاست. خانواده، عامل تکوین و بسط موازین سنتی و اخلاقی است. حفظ نسل و صفات شایسته‌ی آن، حفظ ثمره‌ی کوشش‌ها و ایجاد موازین سنتی و اخلاقی، وسایل اصلی بقای ملت است.

صفات ذاتی فرد، برای تشکیل خانواده کافی است. فرد برای تشکیل خانواده، محتاج به تعلیم نبوده است. خانواده، زاینده‌ی غرایز و صفات اصیل فرد، بر طبق نیاز ملی است.

درک مفهوم خانواده با منطق ناسیونالیسم، نجات خانواده از نفوذ افکار ضعیف است.

ب - خانواده‌ی آینده

مفهوم خانواده، تغییرناپذیر است. خانواده‌ی آینده، راه حقیقی خود را تغییر نمی‌دهد، بلکه بدان آگاه می‌شود. در اجتماع فردا، خانواده کورکورانه سیر نمی‌کند و حیات آن، تابع حیات اقتصادی و افکار محیط خارج نخواهد بود. بلکه قوانین اجتماعی به خاطر امکان ایفای نقش خانواده، تنظیم می‌شوند و حفظ موازین خانواده، ملاک درستی و نادرستی افکار و عقاید اجتماعی خواهد بود.

خانواده‌ی آینده، وسیله‌ی مؤثر تربیت نسل فردا است. تربیت نسل فردا، به خاطر حفظ صفات عالی و نابودی صفات ناباب و مضر است. تربیت نسل فردا، به خاطر امکان ابراز استعدادهای نهاده‌ی است.

خانواده‌ی آینده، کانون پر شور عشق به میهن و مکتب آموزش فرهنگ ملی است. خانواده، منشأ موازین سنتی و اخلاقی جامعه فرداست.

فرد، سلول پیکر ملت و خانواده واحد آنست

دکترین پان ایرانیسم راه خانواده را روشن می‌کند:

خانواده، واحد نیرومند اجتماع

۴- حکومت [دولت]

حکومت [دولت] ، دستگاه صلاحیت دار رهبری ملت است .

حکومت [دولت] ، مسئول رهبری ملت، به سوی آرمان اوست .

قدرت حکومت [دولت] ، ناشی از اراده و آرمان خواهی ملت است. حکومت در جامعه‌ی بی‌آرمان، بخت آزمایی اغراض و امیال فردی است.

نقش حکومت [دولت] ، تنظیم استعداد افراد و ایجاد دستگاه کارآمد، برای خدمت به ملت است.

حکومت [دولت] ملی، از آرمان ملت جدا نیست .

عنصر مورد توجه او، تمام ملت است، نه بخشی از آن. از این رو، دیگر حکومت و دولت نمی‌تواند از ملت جدا باشد.

برنامه‌های ما :

مرسوم است که برنامه‌ی حکومت [دولت] ها را بپرسند. برنامه‌ی حکومت [دولت] نمی‌تواند خالی از مطالعه‌ی شرایط موجود باشد. برنامه‌ی حکومت [دولت] ، نباید از دور تنظیم شود. قدر مسلم ، برنامه‌ی حکومت [دولت] می‌باید بر طبق مفاد دکترین پان ایرانیسم و متکی بر خواست و نیاز ملت باشد ؛ اما چگونگی اجرای آن و جزئیات عمل، تابع شرایط زمان و مکان خواهد بود.

ورق‌های سیاه از برنامه و طرح، جواب مشکلات را در شرایط گوناگون نمی‌دهد، بلکه افراد آرمان‌خواه و مطلع هستند که برنامه‌های مناسب را تحت هر شرایطی طرح و اجرا می‌کنند.

برنامه‌ی امروز ما، تربیت مسئولان و مجریان حکومت [دولت] آرمان‌خواه آینده است.

۵ - اصول سیاسی

سیاست، راه ملت به سوی آرمان او و برای ایفای نقش تاریخی اوست .

اجرای هر سیاستی، جز سیاست «همه ایرانی»، غضب حق حاکمیت ملت ایران است .

اینک، اصول سیاست داخلی و خارجی پان ایرانیسم :

اصول سیاست داخلی

سیاست داخلی، برای بسط و تحکیم اندیشه‌های ناسیونالیسم ملت بزرگ ایران است.

سیاست داخلی، اجرای مفاد دکترین پان ایرانیسم است.

اصول سیاست خارجی

سیاست خارجی ایران بزرگ، مانند تمام ملت‌های زنده، مبتنی بر حفظ موجودیت و وحدت

ملی و دفاع از تیره‌های قومی و فرهنگی و مذهبی وابسته به ملت ایران است .

بخش دوم: مکتب مبارزه‌ی ملی

مکتب مبارزه‌ی ملی، راهنمای تهیه‌ی مقدمات اجرای دکترین پان ایرانیسم است. مکتب مبارزه ملی، زاینده‌ی هنگام فترت و تجزیه است. مکتب مبارزه ملی، مباحث چهارگانه را طرح می‌کند:

- ۱- مبارزه، وسیله‌ی چه عناصری است؟
- ۲- مبارزه، در چه جبهه‌هایی است؟
- ۳- دستگاه رهبری، بر چه پایه‌ای استوار است؟
- ۴- مبارزه، چگونه خواهد بود؟

یکم - مبارزه، وسیله‌ی چه عنصری است؟

مبارزه برای کلیه‌ی افراد، یک وظیفه‌ی مقدم اجتماعی است. نهضت نباید اجازه دهد صفوف آن را افرادی که در پدید آوردن پلیدی‌ها شریک‌اند، تشکیل دهند. نهضت نباید اجازه دهد افراد به سبب عدم آشنایی، از وظیفه‌ی ملی خود دور مانند.

جوانان، عناصر فعال مبارزه خواهند بود.

جوانان، باید متکی به آرمان ملی باشند و آن چه را که زائیده‌ی ضعف ملت ایران در نتیجه‌ی توطئه‌های استعماری و اندیشه‌های ضد ملی است، یک جا نابود کنند. مکتب مبارزه‌ی ملی، نخستین شعار خود را اعلام می‌دارد:

جوانان ایران بزرگ، با ما به پیش

ایمان به مبانی مبارزه‌ی ملی، باید به وسیله‌ی جوانان در خانواده‌ها مستقر شود و این روش فناپذیر کردن مبارزه است.

هر خانواده‌ی آرمان خواه، سنگر استوار پیروزی است.

دوم - مبارزه در چه جبهه‌هایی است

شرط لازم ورود به جبهه، شناختن دشمن است.

چگونه ممکن است در شناختن دشمن اشتباه کرد ولی با او مبارزه نمود؟ آیا خیانت نیست که دشمنان ملی، دوستان متفق قلمداد شوند؟

هر عاملی که با اندیشه‌ی ملی، با آرمان پان ایرانیسم و با مکتب مبارز ملی و وحدت خواه بستیزد، دشمن ملت ایران است. مکتب ما، دشمنان ایران را معرفی می‌کند ...
نخست باید از یک اشتباه خواب آور بیرون آمد. حقوق افراد باید مبتنی بر حفظ مصالح [منافع] ملت پایه‌گذاری شود، یعنی

برتر از حق افراد، مصلحت [منفعت] ملت مورد توجه است.

حقوق بین‌المللی، نمی‌تواند پایه‌ای جز حفظ حقوق ملت‌ها داشته باشد و برتر از حقوق ملت‌ها، حق نیست.

هر ملت بیدار، وظیفه‌ای جز حفظ منافع و مصالح خویش ندارد. هر ملتی که نخواهد این مفهوم را درک کند، حیات خود را بازیچه‌ی دست استعمارگران ساخته است.

دشمنی، در نهاد هر استعمارگر مستتر است.

استعمارگر، هنگامی دشمن نخواهد بود که قادر به انجام آن نباشد.

مکتب مبارزه‌ی ملی، باید جبهه‌های استعمارگران را بشناسد.

انحراف افراد، بر اثر نفوذ استعمار، جبهه‌ی داخلی مبارزه را پدید می‌آورد.

پایان نفوذ استعمار، پایان زندگی خائنان و عناصر ضد ملی است.

سوم - دستگاه رهبری بر چه پایه‌ای استوار است؟

دستگاه رهبری جمع متشکل آرمان‌خواهانی است که ملت را به وسیله‌ی یک نهضت نیرومند اجتماعی، به سوی انجام رسالت‌های ملی و جهانی او می‌برند. اینک می‌پرسیم :

۱- تشکیلات این دستگاه باید چگونه باشد؟

۲- رهبری با توجه به چیست؟

۳- شیوه و روش دستگاه چیست؟

۴- دستگاه چگونه توسعه می‌یابد؟

۱- تشکیلات این دستگاه باید چگونه باشد؟

تشکیلات دستگاه رهبری، باید متکی بر اصول ثابتی باشد. اصول تشکیلاتی، خود بخشی از دگرترین است. هر سازمان صحیح، استوار بر این اصول خواهد بود. اصول تشکیلاتی چهار است :

الف - اصل مسئولیت

مسئول هر کار، باید مشخص و معین باشد. حدود مسئولیت معلوم و مشخص و مسئولیت، نسبت به نتیجه‌ی کار خواهد بود.

ب - اصل استفاده از آرای همه

استفاده از آرای همه ، برای یافتن راهی است که وصول به آرمان ملی را سهل کند. استفاده از آرای همه ، در مورد کلیات است. استفاده از آرای همه ، فقط در محیط متجانس، با برخورداری از فرصت مناسب میسر است.

پ - اصل پیوستگی امور

امور تشکیلات ، نباید گسسته باشد. تشکیلات تابع برنامه است، نه افراد. اصل پیوستگی و حسن انجام امور، تغییر تدریجی مقامات انتخابی و تخصص مقامات مسئول را ، ایجاب می‌کند.

ت - اصل همکاری قوا

نیروهای هر تشکیلات ناشی از هر قدرتی که باشند، به خاطر مقصود برتری پدید آمده‌اند. قوانین [تشکیلاتی]، باید همکاری آن‌ها را تضمین کند. اعمال اصول تشکیلاتی در قوانین و مقررات، فن تشکیلات است.

۲- رهبری با توجه به چیست؟

تنظیم و اجرای برنامه‌هایی برای رهبری، یعنی وصول به هدف، وسیله‌ی تعیین و اجرای شیوه و روش. تعیین شیوه و روش، متکی است بر وضع موقع‌شناسی.

موقع‌شناسی چیست؟

موقع‌شناسی، درک نسبت تشکیلات به جریان‌های موجود در جنبش ملی است.

جریان‌های یک جنبش ملی چیست؟

جنبش ملی، ترکیب سه جریان زیر است:

- نهضت اجتماعی

یعنی انتشار آرمان ملی در میان مردم، یعنی تبدیل الهام تاریخ، به آرمان مردم.

- مکتب نهضت

یعنی، جریان تدوین و توسعه دکترین نهضت، در شئون مختلف.

- حزب

مجموع کوشش‌های تشکیلاتی و سازمانی برای ایجاد جریان توسعه و کسب قدرت کافی، برای اعمال کامل دکترین نهضت است.

تعیین وضع موقع‌شناسی وظیفه بزرگ دستگاه رهبری است

سازمان آرمان خواه پان ایرانیست، از آغوش نهضت پدید آمده و در قلب آن خواهد ماند. سازمان آرمان خواه، پرچمدار مکتب نهضت خواهد بود. سازمان آرمان خواه، نطفه‌ی یک

حزب نیرومند را در بر خواهد داشت.

این است موقعیت کنونی سازمان آرمان خواه پان ایرانیست.

بنابراین، چنین سازمانی، نمی‌تواند وظیفه‌ی خود را در مورد توسعه‌ی افکار و عقاید فراموش کند.

نمی‌تواند، رشته‌ی هدایت عناصر آرمان خواه را، از دست بدهد.

نباید اجازه دهد، دکترین نهضت از مبانی استوارمکتب ناسیونالیسم، منحرف گردد.

۳- شیوه و روش دستگاه چیست؟

هیچ فردی حق ورود به دستگاه رهبری را ندارد، مگر با دو شرط:

ایمان کامل نسبت به آرمان و اندیشه‌های نهضت پان ایرانیسم.

اطاعت از مقررات و قانون‌های تشکیلاتی.

چنین دستگاهی نباید تابع سلیقه‌های خصوصی افراد باشد؛ بلکه باید تابع کلی آن باشد.

سازمان برای افراد نیست، بلکه افراد برای سازمان هستند.

چنین سازمانی، دیگر جای ایجاد ایمان نخواهد بود؛ بلکه کانون فعالیت تجمع کسانی است که ایمان کامل دارند. نقش انضباطی، باید تنها کسانی را در سازمان باقی بگذارد که بتوانند از تمام نیروی خود، به نفع آن استفاده کنند.

یکسان کردن مفاد تبلیغاتی، از بزرگ‌ترین وظایف دستگاه رهبری است.

تبلیغات، متکی بر آرمان‌شناسی خواهد بود.

۴ - دستگاه چگونه توسعه می‌یابد؟

نخستین نقش چنین سازمانی، باید توسعه‌ی اندیشه‌های نهضت و ایجاد پیروانی باشد که بتوانند به دستگاه رهبری وارد شوند. در مراحل نخستین، باید مبارزه فقط به خاطر اجرای نقش نخستین باشد.

سازمان، باید افراد خود را از میان پیروان واجد شرایط انتخاب کند و تشکیلات خود را توسعه

دهد.

بند چهارم - مبارزه چگونه خواهد بود؟

در این جا، از شیوه کلی مبارزه و شیوه تبلیغات و نظریه‌ی اجتماعی و پاره‌ای دستورات عملی یاد می‌کنیم :

- شیوه‌ی کلی

شیوه‌ی کلی، چگونگی سنجش عقاید، ابراز عقاید و منظور از ابراز آن‌ها را آشکار می‌کند . ملاک صحت افکار و عقاید ما، انطباق با دکتترین پان ایرانیسم است، نه افکار ضعیف و گمراه .

فردپرستی و مظاهر آن، ساخته‌ی دشمنان ما است . مبانی فردپرستی که پایه‌ی کلیه‌ی افکار ضعیف است، نمی‌تواند موجد اندیشه‌های نجات بخش گردد.

ابراز عقاید، باید متناسب با فهم مردم باشد، نه مطابق میل آن‌ها . در هنگام فترت، میل و سلیقه‌ی افراد، پرورده‌ی تعلیمات پست فردپرستی است . منظور از ابراز عقاید، پدید آوردن نهضت اجتماعی است که ملت را به سوی نقش تاریخی او هدایت کند .

پس این است شیوه‌ی کلی ما :

از فکر نهضت ، با فهم مردم ، برای ملت

- شیوه‌ی تبلیغات

تبلیغات ، مثبت ، صریح و ساده خواهد بود . تبلیغات وسیله‌ی حلاجی عقاید گوناگون و تعیین ارزش آن‌ها نیست، تبلیغات برای توسعه‌ی سریع یک اندیشه نجات بخش است .

تبلیغات برای مشخص و محدود کردن ارزش‌ها و قضاوت‌های اجتماعی است . تبلیغات مثبت ، یعنی تشریح اندیشه‌ی یک نهضت ، از راه‌های مختلف . تبلیغات صریح ، یعنی ابراز حقایق، بدون کوچک‌ترین ملاحظه . در تبلیغات صریح ، دشمن هرگز دوست متفق نخواهد بود .

در تبلیغات صریح، مراعات نزاکت سیاسی، بر شناساندن حدود میهن بر هم میهنان، مقدم نخواهد بود.

تبلیغات صریح، همیشه از این شعار متابعت می‌کند:

درک حقیقت، گفتن حقیقت، پیروی از حقیقت

تبلیغات ساده، یعنی تبلیغات در هر محیط مطابق با معلومات عمومی افراد حاضر.
تبلیغات ساده، یعنی تبلیغات مبتنی بر اسناد صحیح و غیرقابل بحث.
تبلیغات ساده، یعنی تبلیغات با دلایل روشن و آشکار.

- نظریه‌ی اجتماعی

نظریه‌ی اجتماعی یک سازمان مبارز، عبارت است از پاسخ به پرسش زیر:
راه آزادی و یگانگی ملت و راه سرفراز کدام است؟

وحدت ملت ایران، راه سرفرازی است.

مفاسد دستگاه‌های کنونی، صرف نظر از پیدایش هیات حاکمه، معلول تجزیه‌ی ایران است.

نهضت پان ایرانیسم، تنها وسیله‌ی نجات ملت ایران است.

قدرت اجتماع، درخواستن یک آرمان بزرگ تظاهر می‌کند. این نظریه‌ی اجتماعی، با شهادت تاریخ ما و تاریخ ملل جهان، بر ما آشکار گشته است:

نجات شما، در ایجاد ایران بزرگ یگانه است.

ایران بزرگ، آرمان بزرگ می‌خواهد.

اگر پیروان سازمان از چه تشکیلاتی می‌تواند کمک بگیرد و با چه دستگاهی می‌تواند، موافقت داشته باشد، باید صریح‌ترین جواب‌ها را بشنوند، یعنی:

مخالف با کلیه‌ی دستگاه‌های فاسد

این است ندای نهضت پان ایرانیسم.

سازمان هر علامت و نشانی که داشته باشد، باید نشانی گویا از این حقیقت انکارناپذیر باشد.

بخش چهارم - فراگشت تاریخی اندیشه پان ایرانیسم

روز پانزدهم شهریورماه ۱۳۲۶ خورشیدی، مکتب پان ایرانیسم در شهر تهران بنیان گذاری شد. گرچه در درون مکتب، بحث بر سر یگانگی و هم‌گرایی با سرزمین‌های جدا شده داغ بود؛ اما الگوی ویژه‌ای برای این کار وجود نداشت.

در نخستین روزهای سال ۱۳۲۹، کتاب بنیاد مکتب پان ایرانیسم، منتشر گردید. در کتاب «بنیاد» نیز الگوی ویژه‌ای در این زمینه ارائه نگردیده بود؛ اما در این کتاب، شعار راهبردی «فلات ایران به زیر یک پرچم»، به چشم می‌خورد.

در سال بنیان‌گذاری مکتب پان ایرانیسم، از تحمیل قرارداد گلستان که در حقیقت آغاز فراگشت تجزیه بود، ۱۳۴ سال می‌گذشت. در این فراگشت، در دوران دراز جدایی، تغییرات شگرفی بر پایه‌ی قراردادهای پنج‌گانه^{۱۳} و نیز جدایی‌های خارج از قراردادهای رسمی، در این منطقه به وقوع پیوسته بود. بر پایه‌ی قرارداد مودت در سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۹ خورشیدی)، سرزمین‌های اشغالی از سوی امپراتوری روسیه، چونان میراثی خونین، به نظام شوروی منتقل گردیده بود.

بخش‌های جدا شده از مکران و بلوچستان که امپراتوری انگلستان آن را به نام «بلوچستان انگلیس» نام‌گذاری کرده بود، به‌عنوان هدیه از سوی امپراتوری مزبور به حکومت جدیدالولاده پاکستان، واگذار شده بود. ازسوی دیگر، به دنبال قرارداد پاریس، در سرزمین افغانستان حکومت جدیدی در قالب پادشاهی، به روی کار آمده بود.

افزون بر آن، روس‌های سرخ در سرزمین قفقاز و خوارزم و فرارود، مرزبندی‌هایی به‌وجود آورده بودند. آنان، خط نوشتاری مسلمانان سرزمین‌های اشغالی را تغییر دادند و راهی راکه روسیه‌ی تزاری برای محدود کردن و حتا زدودن زبان فارسی به عنوان زبان ارتباطی و فرهنگی مردم آن سامان‌ها پیش گرفته بود، با حدت و شدت بیش‌تر و به‌گونه‌ای سازمان یافته، پی گرفتند. در این بخش‌بندی‌ها، بلشویک‌ها، گروه‌هایی را که هنوز در محاوره به فارسی یانیم‌زبان‌های ایرانی سخن می‌گفتند، زیر سلطه‌ی دیگران قرار دادند.

با توجه به ژرفا و بزرگی مسأله، کوشش اعضای مکتب پان ایرانیسم و نیز احزاب سه‌گانه برخاسته از دل مکتب، متوجه این امر بود که اجازه ندهند، یاد و خاطره جدایی‌ها از حافظه‌ی تاریخی مردم و ملت ایران، زوده شود. اما چنان که اشاره شد، مکتب و احزاب سه‌گانه، الگوی ویژه‌ای برای رسیدن به یگانگی و هم‌گرایی نداشتند. تنها در این زمینه می‌توان به شعار راهبردی

« فلات ایران به زیر یک پرچم » اشاره کرد.

واژه فلات (پشته) ایران، از دو جهت برگزیده شده بود. نخست از جهت آن که یک نام شناخته شده‌ی بین‌المللی بود و دو دیگر آن که این « پشته »، کمابیش سرزمین‌هایی را که در اثر قراردادهای تجزیه از یکدیگر جدا افتاده بودند، پوشش می‌داد. در شعار راهبردی مکتب پان‌ایرانیسم، به نوع و تعلق « پرچم »، اشاره‌ای وجود ندارد. این امر، نمایانگر آن است که مراد از « یک پرچم »، پرچم یگانگی و هم‌گرایی است و نه، پرچم کشوری ویژه.

اعضای مکتب پان‌ایرانیسم، بر این اعتقاد بودند که « وحدت »، امری است خواستنی و نه تحمیلی. یعنی، « وحدت »، بر پایه‌ی کشش دو جانبه بنا شده است. « وحدت »، تحمیل کردنی نیست. یگانگی و هم‌گرایی از مقوله‌ی کشش و جذب، مهر و محبت است. از همان مقوله‌ای که « باباطاهر » عارف بزرگ ایرانی، از آن به عنوان « مهربانی دوسویه »، یاد می‌کند.^{۱۳}

با فروپاشی اتحاد شوروی در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ میلادی (۴ دی ماه ۱۳۷۰ خورشیدی)، منطقه‌ی قفقاز و آسیای میانه، دست‌خوش تغییرات شگرفی گردید. در شمال و شمال شرقی ایران، هشت جمهوری، سر برآوردند. سه جمهوری در منطقه قفقاز و پنج جمهوری در سرزمین‌های خوارزم و فرارود. این جمهوری‌ها کمابیش بر پهنه‌ای قرار داشتند که در قالب قراردادهای گلستان، ترکمان‌چای و آخال، از یک دیگر جدا شده بودند.^{۱۴}

گرچه هنگام بنیان‌گذاری مکتب پان‌ایرانیسم، الگوی شناخته شده‌ای در سطح جهان برای یگانگی و هم‌گرایی وجود نداشت؛ اما به هنگام فروپاشی اتحاد شوروی، الگوی بسیار موفق و قابل قبولی از نظر بین‌المللی، موجود بود. این الگو عبارت بود از « اتحادیه‌ی اروپا ».

چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، کشورهای فرانسه، ایتالیا، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ که در نبرد به پیروزی رسیده بودند، دست دوستی به سوی آلمان، یعنی تنها بازنده‌ی مطلق جنگ دراز کردند. آلمان در فاصله‌ی ۲۵ سال (۱۹۳۹-۱۹۱۴)، دوبار اروپا و بخش‌های بزرگی از جهان را به کام جنگ و ویرانی کشانیده بود و هر دوبار هم، بازنده شده بود. بدین سان در سال ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۳۰ خورشیدی)، نخستین سنگ بنای « اتحادیه‌ی اروپا »، در قالب قرارداد ذغال و فولاد (اتحادیه‌ی معدنی)^{۱۵} گذارده شد. اروپایی‌ها، سرانجام بر پایه تفکری منطقی و معطوف کردن دید خود به آینده، بر دشمنی، کینه و نفرت‌های چند

صدساله پیروز شدند و با توجه به ضرورت زمان، در چند مرحله و با صبر و شکیبایی، تحمل و تسامح، اتحادیه‌ی اروپا را برپا کردند.

بدین سان، در اتحادیه‌ی اروپا که از انگلستان تا اروپای شرقی دیروز را در برمی‌گیرد، در کنار پرچم‌های ملی کشورهای عضو، پرچم اتحادیه در اهتزاز است. بدین سان می‌توان گفت که کشورهای مزبور، «زیر یک پرچم»، قرار گرفته‌اند: به زیر پرچم اتحادیه که نمایانگر شوق، جذب و شور یگانگی و هم‌گرایی است.

از سوی دیگر، جهانی که امروزه در آن زندگی می‌کنیم، جهان اتحادیه‌های قاره‌ای یا قاره گونه است. در کنار اتحادیه‌ی اروپا، اتحادیه‌ی نفتا (در آمریکای شمالی)، اتحادیه کشورهای آفریقایی، اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا، اتحادیه عرب و ...، از مظاهر آشکار آن‌اند.

در این میان، در منطقه‌ی خاورمیانه، آسیای میانه و قفقاز، سرزمین‌هایی وجود دارند که از زمان‌های ناشناخته تاریخ، دارای تبار مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک و نیز هم‌گرایی و هم‌خانمانی با یکدیگر بوده‌اند. از این رو، امروز در دوران اتحادیه‌های قاره‌ای و قاره‌گونه، کشورهای مزبور، مناسب‌ترین بستر را برای هم‌گرایی و هم‌دلی و هم‌کاری دز زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ...، دارا می‌باشند.

بدین‌سان، ما و دیگر هم‌خانمانانمان در منطقه‌ی قفقاز، آسیای میانه و خاورمیانه، حق داریم و می‌بایست که بتوانیم بر پایه‌ی الگوی اتحادیه‌ی اروپا، اقدام به یگانگی و هم‌گرایی نماییم. جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان، افغانستان، بحرین و ایران، می‌توانند (و باید) با توجه به الگوی اتحادیه اروپا، یعنی حفظ مرزهای دولتی، حکومت، پرچم ملی و ... اتحادیه‌ی ویژه‌ی خود را تأسیس نمایند. البته، درهای این اتحادیه در مراحل بعدی به روی دیگر کشورهای منطقه و به ویژه پاکستان، میان رودان و دیگر هم‌میهنان کرد و ...، باز خواهد بود.

از یاد نبریم که دکتر محمود افشار یزدی در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، یعنی بیش از هفتاد سال پیش، اصول این اتحادیه را به روشنی بیان کرده بود. اگر امروز از الگوی اتحادیه‌ی اروپا، سخن می‌گوییم، برای آن است که الگوی مزبور، توانسته است با موفقیت در صحنه‌ی سیاست جهانی، امر «وحدت» را به سرانجام برساند.

دکتر محمود افشار یزدی، بیش از هفتاد سال پیش درباره‌ی وحدت تیره‌ها و مردمان ایرانی‌نژاد و ایرانی تبار معتقد بود که لازم نیست. تمام طوایف ایرانی نژاد... تشکیل یک وحدت

سیاسی، یعنی یک دولت بدهند. این عقیده را در سایه‌ی دو دولت هم می‌توان داشت. دکتر محمود افشار یزدی با صراحت به الگویی اشاره می‌کند که بر همان پایه «اتحادیه‌ی اروپا» شکل گرفت:^{۱۶}

... وحدت ما، یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی، اشتراک در احساسات و آمال آینده است. این چند عامل مهم، از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از تمام عوامل کم اهمیت‌تر، عامل سیاسی و جغرافیایی است. یعنی، ولو این که یک ناحیه‌ی جغرافیایی بزرگ مانند فلات ایران، به چند قسمت تقسیم شده [باشد]

... وحدت ایرانی، آن‌طور که شرح داده شد، مستلزم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت درآیند، یا به لفظ دیگر، تشکیل یک دولت بدهند. چه، وحدتی که منظور است، علی‌رغم تابعیت حاصل می‌باشد.

پی‌نوشت‌های گفتار هفتم

۱- مصطفی فاتح از مدال‌داران شرکت نفت انگلیس بود. این گروه کسانی بودند که بر اثر خدمات فراوان به منافع نامشروع بریتانیا در ایران، از سوی شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، نشان خدمت دریافت کرده بودند. در نتیجه این گروه از امتیازات ویژه حتا در خاک بریتانیا برخوردار بودند.

۲- از سخنان آقای میر اسدالله موسوی ماکویی، رییس وقت شبانه‌روزی و نظامت سیکل دوم دبیرستان البرز - روز هشتم خردادماه ۱۳۷۸ - در همایش سازمان دانش‌جویان و دانش‌آموختگان ملی ایران (ایران‌پاد) به انگیزه‌ی سالگرد شهادت علی رضا رییس در تهران.

۳- همان

۴- این کتاب در سال ۱۳۵۸ به کوشش شورای معاونان (دکتر عباس روح‌بخش مهندس پرویز ظفری و دکتر هوشنگ طالع)، به چاپ رسید و سپس در تابستان ۱۳۸۶ از سوی انتشارات آرمان‌خواه وابسته به هیات اجرایی حزب پان ایرانیست، دوباره چاپ شد.

۵- بنیاد مکتب پان ایرانیسم - چاپ سوم - ر ۳

۶- صاحب امتیاز و مدیرمسئول ساسانی، صادق بهداد وکیل دادگستری بود و دفتر آن در خیابان منوچهر - کوی روزنامه‌نگاران (در باب جمشید کنونی)، کاشی (شماره) ۵۲، قرار داشت.

شماره‌ی دوم « ساسانی »، (روز هفتم امرداد ماه ۱۳۲۹) توقیف شد و با امتیاز « کار و شادی » منتشر گردید که البته آن هم پس از چندی توقیف شد و امتیاز ساسانی با امتیاز دیگری، پی گرفته شد و دوباره توقیف شد و ...

۷- بنیاد مکتب پان ایرانیسم - چاپ سوم - ر الف - ب

۸- از یادداشت‌های نویسنده از دوران مکتب

۹- ناسیونالیسم چون یک علم - دکتر محمدرضا عاملی تهرانی - انتشارات آرمان‌خواه - چاپ سوم - تهران ۱۳۷۵

۱۰- بنیاد مکتب پان ایرانیسم - چاپ سوم - ر ۳

۱۱- روزهای پایانی سال ۱۳۲۷، داریوش فروهر همراه با دوتن، آقایان حسن‌علی صارم کلالی و جواد تقی‌زاده از مکتب پان ایرانیسم جدا شد و حزب نبرد ایران را بنیان نهاد. پس از چندی هفته‌نامه‌ی آبادانا به عنوان ارگان حزب نبرد ایران انتشار پیدا کرد. سپس در میانه‌های سال ۱۳۳۱، از ائتلاف گروه زیادی از افراد مکتب پان ایرانیسم و حزب نبرد ایران، حزب ملت ایران (بر بنیاد پان ایرانیسم) شکل گرفت. هم زمان با این اقدام، آن گروه از افراد مکتب پان ایرانیسم که با این کار موافق نبودند، سازمان پان ایرانیست را بنیان گزارند. ارگان نشریاتی حزب، ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم، هفته‌نامه‌ی «ابرمرد» بود. سازمان پان ایرانیست، هفته‌نامه‌ی « پرچمدار » را به عنوان ارگان سازمان منتشر می‌کرد.

۱۲- در اواخر سال ۱۳۳۰، میان مؤتلفین حزب ملت ایران « بر بنیاد پان ایرانیسم » شکاف پیش آمد. بدین سان، دو گروه از هم جدا شدند. گروه حزب نبرد ایران در حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم، باقی ماندند و گروه دیگر، حزب پان ایرانیست را بنیان نهادند. حزب پان ایرانیست، هفته‌نامه‌ی « ندای پان ایرانیسم » را ارگان نشریاتی خود قرار داد. از دیگر نشریات حزب مزبور، می‌توان از جوانان پان ایرانیست و ندای خون (چاپ مشهود)، نام برد.

هم چنین پان ایرانیست‌ها و دیگر گروه‌های ملی‌گرا با همکاری یکدیگر تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هفته نامه‌های « دانش‌آموز » و « داد و بیداد » را که یک نشریه‌ی طنز سیاسی بود، منتشر کردند . در سال ۱۳۴۱، حزب ملت ایران (بر بنیاد پان ایرانیسم) ، پسوند « بر بنیاد پان ایرانیسم » از نام حزب حذف کرد.

- ۱۳- چه خوش بی مهربانی، هر دو سر بی / که یک سر مهربانی، در دسر بی (باباطاهر)
- ۱۴- جمهوری‌های مزبور عبارتند از: آذربایجان (اران) ، ارمنستان و گرجستان (در منطقه‌ی قفقاز) و ترکمنستان ، ازبکستان ، تاجیکستان ، قرقیزستان و قزاقستان (در منطقه‌ی خوارزم و فرارود) .

15-Montan Union

۱۶- پیوست شماره هشت



پیوست شماره‌ی هشت

ایران و افغانستان

آقای مدیر محترم انجمن ادبی کابل

نامه گرامی و شش شماره از سال دوم مجله نفیس « کابل » را که ارسال فرموده بودید رسید. کمال تشکر را از این لطف دارم. تأسیس انجمن ادبی و طلوع مجله شریفه را که ناشر افکار آنست صمیمانه تبریک گفته دوام و توفیق هر دو را آرزومندم. در قبال تقاضایی که فرموده‌اید شرح ذیل را نوشته تقدیم می‌کنم.

* * *

یک روح در دو بدن

باور بفرمائید که اینجانب افغانستان را تقریباً به اندازه ایران دوست می‌دارم و معتقدم که ایرانی و افغانی هرچند سیاست تشکیل دو دولت مستقل می‌دهیم ولی در حقیقت یک ملتیم در قالب دو مملکت و یک روحیم در دو بدن. همان‌طور که شما در مراسله خود اشاره کرده‌اید :

بالاخص در حالی که شرکت نژاد و زبان و تاریخ ادبی افغانستان و فارس را بهم آمیخته، امروزه حساسین مملکتین باید معنا دست بدست هم داده و برای پیش بردن زبان فارسی در ممالک آسیای وسطی سعی ورزند .

شما در ضمن عبارت جامع خود ، یک نکته را ناگفته گذاشته‌اید و آن وحدت تاریخ سیاسی دو کشور است . تا پایان شاهنشاهی نادرشاه افشار که از آن پس رشته وحدت سیاسی ما به وسیله تشکیل دو دولت مستقل از هم گسیخته شد. من بر خلاف تصور بعضی ، به این گسیختگی اهمیتی نمی‌نهم و این دو گانگی سیاسی را در وحدت حقیقی فیما بین مؤثر نمی‌شمارم. زیرا همان‌طور که بودن افغانستان و ایران در دو طریقه مذهبی تأثیر مخالفی در وحدت نژاد و زبان آن‌ها ندارد ، همین‌طور از این که دارای دو دولت یعنی دارای دو اداره مستقل سیاسی هستند ، تغییری در یگانگی آن‌ها از جهات دیگر نمی‌دهد .

من اصلاً این مقاله را در همین زمینه می‌نویسم و تقاضا دارم نویسندگان محترم افغانستان

هم نظرهای خود را بنگارند.

علاوه بر این که شما این حقیقت مسلم را در عبارت خود مسکوت گذاشته‌اید، در خلال سطور مجله کابل نیز مشاهده می‌شود نویسندگان محترم آن مجله ساعی‌اند، تاریخ سیاسی و ادبی ایران و افغانستان را که تا انقراض شاهنشاهی نادرشاه، کاملاً بهم آمیخته و یکی است، از هم جدا کنند. این کار به نظر من، نه صحیح است و نه لازم، نه مفید است و نه قابل قبول.

در صفحه ۶۰ شماره ۱۳ مجله نوشته شده :

در دوره اسلام به علاوه سلسله مشهور سامانیان بلخ، خانواده‌های شاهنشاهی طاهریان هرات و صفاریان سیستانی پیش‌تر از غزنوی‌ها به تشکیل دولت‌های افغانستانی پرداخته‌اند... یمین الدوله محمود زابلی سلطان معروف افغانستان بعدها به توسعه حدود پرداخت و بخارا و خوارزم را با ولایات اصفهان ری و همدان مسخر و دیانت اسلامی را با مدنیت افغانیه در آن‌ها ترویج نمود. غزنوی‌ها زبان ادبی افغانستان (فارسی) را به هندوستان ارمغان بردند و صدها نفر علما و فضلا و شعرای افغانی در آن سرزمین به نشر علوم و معارف و ادبیات افغانی مشغول گردیدند.

این مسئله مورد انکار نیست که بعضی از سلطنت‌های ایران بعد از اسلام، در خارج حدود ایران کنونی در ماوراءالنهر یا افغانستان تشکیل شده و حتی اغلب شعرای بزرگ فارسی زبان در اطراف مملکت امروزی ایران پرورش یافته‌اند. مانند ملای روم، نظامی گنجه، عنصری بلخ، سنائی غزنه و غیره.

من خود در کتاب (سیاست اروپا در ایران) که دوازده سال پیش در برلین طبع شده در صفحه ۱۹۰، افغانی بودن سلطان محمود را تصدیق داشته‌ام، هرچند عثمانی‌ها مدعیند که سلطان مذکور چون از غلام‌زادگان ترک بوده، نه ایرانی است و نه افغانی. بهر حال از اهل افغانستان بودن محمود و در آن کشور مقرر سلطنت داشتن او، ملازم با آن نیست که امپراطوری بنام «شاهنشاهی افغانستان» وجود خارجی داشته است.

با این منطق تاجیک‌های ترکستان هم ممکن است «شاهنشاهی تاجیکستان» اختراع کنند... بعضی از مندرجات مجله شریفه خود این معنی را روشن می‌کند. در صفحه ۹۴ شماره ۱۵ نگاشته شده :

کلمه افغان در اوائل ظهور اسلام، به قبائل چندی از افغانان غور اطلاق می‌شد و در مورد شعبه ابدالی، پختانه مستعمل و در قرن شش هجری در مقابل قبائل خلج،

اسم افغان به تواتر مذکور گردید تا آن که اسم عمومی پختانه‌ها شد و بالاخره در قرن ۱۹ مسیحی نام ملی افغانستان قرار گرفت .

در صفحه ۴۱ شماره ۱۵ بعضی از اشعار قصیده‌ی غرای عنصری (از اهل افغانستان) ملک الشعراى دربار غزنوی در فتوحات سلطان محمود به مطلع ذیل مندرج است :

آیا شنیده هنرهای خسروان بخبر
بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

و در این شعر او را « شاه ایران » خوانده می‌گوید :

ور از هیاطله گویم عجب فرومانی
که شاه ایران آن‌جا چگونه کرد سفر

همان‌طور که ایتالیائی‌های امروزی ، نمی‌گویند و نمی‌توانند بگویند « امپراتوری ایتالیا » به جای « امپراتوری روم » یا « تاریخ و تمدن ایتالیا » به جای « تاریخ و تمدن روم » و حال آن‌که دولت امروزی ایتالیا وارث قسمتی از روم قدیم است و شهر روم مرکز قیصره ، مقر سلطنت ایتالیاست ، همین‌طور هم افغان‌ها نباید شاهنشاهی ایران را شاهنشاهی افغانستان بنامند ، حتی ایران هم نباید خود را تنها وارث امپراتوری ایران قدیم بدانند . ایران و افغانستان دو فرزند یک پدر هستند که تا پدر آن‌ها می‌زیست ، زندگانی مشترک داشتند و اینک هم که مستقل شده در افتخارات اجدادی با یکدیگر شریکند .

شهر ری در دامنه البرزکوه ، خراب شده و تقریباً به جای آن طهران امروز مهم‌ترین شهر ایران است . محمد زکریای رازی طبیب ، از اهل این شهر و در چند صد سال پیش آن‌جا سکونت داشته است . آیا جایز است که امروز طهران‌ها او را (دکتر محمدخان زکریای طهرانی) بنامند ؟ عثمانی‌ها ، بی‌باکانه این قسم تحقیقات ادبی « من درآوردی » دارند . مثلاً مولوی ، خاقانی ، نظامی و غیره را چون در نواحی که امروز در آن‌جا [زبان] ترکی تکلم می‌شود می‌زیسته‌اند ، تورانی می‌پندارند و حتی زردشت را هم ترک می‌دانند . این‌ها به واسطه‌ی فقر ادبی و عادت و خوی ترک‌تازی است که دست چپاول به افتخارات دیگران دراز کرده‌اند .

حکما و شعراى بزرگ مانند ابوعلى سینا، فردوسی، خیام، سعدی، خواجه نصیر، عنصری، حافظ، سنایی و غیره ، از مفاخر مشترک ما هستند و شایسته نیست، به تصور این که عنصری

بلخی است یا سنایی غزنوی است و شهر بلخ و غزنه در افغانستان واقع است، ایرانی‌ها آن‌ها را از کمال‌الدین اسمعیل یا جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، عزیزتر نشمارند. یا افغان‌ها، چون سعدی و حافظ شیرازی هستند، آن‌ها را به اندازه‌ی حنظله بادغیسی یا حقوری هروی گرامی ندارند، چه این بزرگان، همه در زمانی می‌زیسته‌اند که ایران و افغانستان یکی بوده و تشکیل شاهنشاهی ایران را می‌داده. یا اگر سیاست مجزای از هم بوده، به واسطه‌ی سلطه اجانب بر آن‌ها یا ملوک الطوایفی امراء، موقتی بوده است، بر خلاف امروز که هر دو دارای سلطنت ایرانی نژاد مستقل ملی هستند.

این طور دوگانگی سیاسی باوحدت سیاسی در نظر نگارنده از لحاظ دیگر چندان فرقی ندارد، زیرا هر دو مملکت برای یک مقصود که ترویج زبان فارسی و عظمت تاریخ و ادبیات مشترک باستانی و حفظ نژاد ایران در برابر خطر زرد (تورانی) باشد کار می‌کنند و همین اشتراک در تاریخ گذشته و وحدت در آمال ملی، کافی است که دو ملت را برای همیشه به رشته یگانگی متصل و محکم نگاه دارد و به علاوه اشتراک مساعی دو دولت را نیز در مسائل سیاسی و اقتصادی الزام کند.

با این نظر، اختلاف این که ابوعلی سینا و سنایی یا سید جمال‌الدین، از اهل ایران بوده‌اند یا افغانستان، از میان برداشته خواهد شد و این بحث به همان اندازه جایز شمرده می‌شود که امروز در خود ایران - راجع به این که صائب، تبریزی است یا اصفهانی، نظامی، گنجوی است یا قمی، وحشی، کرمانی است یا یزدی - بحث می‌شود، یعنی بحث ادبی و علمی، نه بحث سیاسی.

فارس یا ایران

هم در مراسله انجمن ادبی و هم از مجله کابل آشکار است که ادبای افغانستان، اصرار دارند مملکت امروزی ایران را «فارس» بنامند. به نظر من، این کار هیچ لزومی ندارد. از طرف دیگر عیبی و ضرری هم نخواهد داشت. فارس در اصطلاح امروز خود ایرانیان اسم یکی از ایالات جنوبی ایران است که در زمان هخامنشیان و غیره کانون شاهنشاهی ایران بوده و به زبان‌های اروپایی، با تغییر لفظ اسم مملکت امروزی ایران شده است.^۲ عیبی که می‌تواند داشته باشد این است که در زبان و ادبیات مشترک، یک اختلاف بزرگ ایجاد خواهد نمود و نتیجه‌ای که از آن منظور است، درست روشن نیست. شاید برای آن باشد که در افغانستان تصور نموده باشند که اطلاق کلمه ایران به مملکت امروزی، ایران سبب آن شود که انتساب رجال سیاسی و ادبی نامی (که وطن خاص آن‌ها افغانستان و وطن عام آن‌ها ایران کبیر بوده) به نام ایران، از

افتخارات خاصه افغانستان بکاهد و تصور شود که این مفاخر، منحصر متعلق به ایران امروز است. این فرض به خطاست: نه ایرانی‌ها چنین ادعائی دارند و نه دیگران چنین تصویری می‌کنند. هیچ مانعی ندارد که یک اسم خاص دارای یک یا چند معنی باشد، مثل این که کابل و اصفهان هم اسم شهر است و هم اسم ولایت. لوگزامبورک و مکزیکو به زبان انگلیسی، هم نام مملکت است هم نام شهر. حتی وقتی گفته می‌شود «آمریکا» در اصطلاح هم به معنی یکی از دول آمریکاست (حکومت دول متحده آمریکای شمالی) و هم اسم قاره‌ی آمریکاست که مشتمل بر آمریکای شمالی مرکزی و جنوبی است، همین طور اگر کلمه ایران هم دو یا چند معنی داشته باشد چه اشکالی دارد؟ فرنگی‌ها دولت امروز ایران را از آن جهت به تلفظات مختلف خود «فارس» می‌نامند که این مملکت را باقیمانده و مهم‌ترین وارث شاهنشاهی پارس قدیم که مشتمل بر ایران و افغانستان هردو بوده، می‌دانند.

پس اگر مقصود ادبای افغان از استعمال کلمه فارس به جای ایران این باشد که ایران بزرگ باستانی غیر از ایران کوچک امروزی است، با تغییر اسم آن به فارس این منظور حاصل نمی‌شود. زیرا پارس و ایران به طوری که شرح داده شد در حقیقت یک مفهوم دارد هم چنان که زبان فارسی نیز نه به معنی لهجه ایالت فارس و نه به معنی لسان مملکت امروزی ایران است. بلکه مقصود از آن، زبان ادبی همه ایرانی نژادان از ایرانی و افغانی و تاجیک و بلوچ و کرد و غیره می‌باشد، و گرنه همان طور که شما در افغانستان، زبان محلی «پشتو» دارید در ایران هم زبان‌های محلی «لری»، «کردی»، «گیلکی»، «مازندرانی»، «بلوچی»، «گبری» و غیره داریم که هریک نسبت به زبان ادبی فارسی، همان تفاوت را دارد که «پشتو» نسبت به فارسی داراست.

با این که بهترین ادبیات فارسی پیش از این که در پارس یا ایران نوشته شود در افغانستان نوشته شده و بعضی از فصیح‌ترین شعرای فارسی زبان آن عصر، اهل این مملکت بوده‌اند، هیچ به خیال شما نگذشته است که اسم زبان فارسی را تغییر داده آن را زبان افغانی بگوئید، به فرض آن که اگر گفته شود شعرای فارسی زبان تصور رود در میان آن‌ها افغانستانی نبوده‌اند.

البته این کار عاقلانه‌ای بوده است و هرگز هم چنین تصویری نخواهد شد. با این که اسم این زبان فارسی است، شما آن را به حق زبان ادبی خود می‌دانید و بسیاری از بزرگ‌ترین گویندگان این زبان هم، همشهریان شما بوده‌اند. به همین دلیل هیچ مانعی ندارد که شما، سلطان مسعود و عنصری را که از اهل افغانستان بوده‌اند، شاهنشاه و ملک‌الشعرا ایران بدانید، یعنی ایران بزرگی که مشتمل بر افغانستان و ایران هر دو بوده است. تمام این بزرگان دارای دو وطن

بوده‌اند: وطن خاص «افغانستان» و وطن عام «ایران».
من بیش از این در این زمینه بسط مقال نمی‌دهم و یقین دارم، با تفکر زیادتری راضی نخواهید شد که بی هیچ فایده و لزوم، چنین اختلاف بزرگی در میانه بیفتد.

* * *

ایران کبیر

اگر ادبای افغان می‌خواهند همان‌طور که وارث تاریخ سیاسی و ادبی و سایر آثار باقیه شاهنشاهی ایران باستان، افغانستان و ایران امروزی هر دو هستند، از این‌که نام «ایران» را برادر بزرگ‌تر به ارث برده، سوء تفاهمی به تصور انحصار وراثت او در مابقی ترکه روی ندهد، به جای آن‌که اسم برادر را تغییر داده «فارس» بخوانند، شاهنشاهی ایران قدیم را که جامع هر دو مملکت است «ایران کبیر» بنامند. وگرنه کجا شایسته است که ما ابوشکور بلخی را از خود ندانیم، یا شما داریوش هخامنشی و نوشیروان ساسانی را خارجی تصور کنید. یا هر دو، رودکی بخارایی را ترکستانی بدانیم، یا بر سر فرخی سیستانی منازعه کنیم؟ (در مجله شریفه این شاعر را از شعرای افغانستانی شمرده‌اید.)

خیر، ما و شما در تاریخ سیاسی و ادبی تا زمان انقراض سلطنت نادرشاه افشار، شریک هستیم. اعم از این‌که مردان سیاسی و ادبی در این طرف جبال خراسان زیسته‌اند، یا آن طرف. نباید دوگانگی قائل شده، یا تاریخ سیاسی و ادبی به اسم فارس و یک تاریخ سیاسی و ادبی به نام افغانستان تدوین نماییم.

امپراتوری هخامنشی و ساسانی که شاهنشاهان آن پارسیان بودند یا شاهنشاهی محمود غزنوی که مقر او افغانستان بود، هر سه شاهنشاهی ایران کبیر است. اگر اشرف و محمود از افغانستان به اصفهان آمده، سلسله سلاطین صفوی را منقرض کردند یا اگر نادرشاه اصفهان را از افغان‌ها تخلیه کرد و قندهار را گرفت، این‌ها را باید از قبیل جنگ‌های داخلی در ایران کبیر دانست. وقتی معتقد شدیم که همه این اشخاص از بزرگ و کوچک، متعلق به ایران کبیر هستند، دیگر لازم نخواهد بود که مثلاً مجله کابل، منوچهری دامغانی را با این‌که به شهادت این شعر:

سوی تاج عمرانیان هم بدین سان
بیامد منوچهری دامغانی

او خود را دامغانی می‌داند، «منوچهری بلخی» بنگارد (صفحه ۲۱ شماره ۱۸ سال

دوم کابل)، یا سید جمال الدین اسدآبادی را با این که مدتی از فوت او نگذشته و اقوام خیلی نزدیک او (خانواده جمالی) در اسدآباد (همدان) مقیم اند، افغانی بنویسند، یا فلان مجله ایرانی بخواهد از افتخارات خاصه افغانستان، چیزی به نفع اختصاصی ایران بکاهد.

«پان ایرانیسم» یا اتحاد ایرانیان

در دنیا بعضی اصطلاحات سیاسی است که مفهوم‌های مختلف و معانی خاص دارد. مثلاً «پان اسلامیسیم» یعنی اتحاد اسلام، «پان ژرمانیسیم» (اتحاد آلمان‌ها)، «پان تورانیسم» (اتحاد تورانیان)، «پان آمریکانیسم» (اتحاد آمریکائیان)، «پان اسلاویسم» (اتحاد اسلاوها)، «پان عربیسم» (اتحاد اعراب) و غیره، هریک معنای مخصوص به خود دارد که در موارد دیگر صدق نمی‌کند.

«پان ایرانیسم» یا اتحاد ایرانیان هم به عقیده من، یک معنی خاص دارد و بالاخره، یک جهت مشترک دارد و آن لزوم اتحاد است: گاهی اتحاد مذهبی، وقتی اتحاد سیاسی، زمانی اتحاد نژادی و قس علیهذا.

مقصود آن که، همیشه و در همه جا منظور از این «اتحادها» یا «پان‌ها»، در تحت یک حکومت و یک اداره سیاسی قرار دادن دولت‌ها و ملت‌های مختلف نیست. مثلاً وقتی گفته شود «پان آمریکانیسم» مقصود اتحاد کلیه ملل و دول آمریکاست، در برابر نفوذ اقتصادی یا سیاسی غیرآمریکائی و این فکر، دنباله عقیده «منروئه» Monroe معروف است که گفت: «آمریکا مال آمریکایی‌ها می‌باشد» والا «اتحاد آمریکائیان» به معنی یکی شدن ملت‌های دول مختلف آمریکا قابل قبول نیست. زیرا در قاره آمریکا، ملل از نژاد و طوایف و مذاهب و زبان‌ها و عادات و اخلاق گوناگون (انگلو ساکسن، ژرمن، اسپانیول، پرتقالی و غیره) وجود دارد، یا از «اتحاد اسلاوها» که عبارت از: روس‌ها، لهستانی‌ها، چک‌ها، اسلواک‌ها، بلغارها، صرب‌ها، کروات‌ها، اسلون‌ها و غیره هستند و اکنون تشکیل پنج شش دولت مستقل با سیاست‌های مختلف می‌دهند، مقصود وحدت سیاسی و در تحت یک حکومت قرار گرفتن آن‌ها نیست که غیرمنطقی و غیرعملی است.

هم‌چنین مقصود از «پان اسلامیسیم» یکی شدن عالم اسلام از لحاظ تشکیلات سیاسی نمی‌باشد. زیرا مسلمانان عالم عبارت از ملل مختلف و مرکب از نژادها و دارای السنه گوناگون هستند: عرب، ایرانی، افغان، ترک، مصری و غیره...

خلاصه ، نتیجه از این مقدمات آن که وقتی من خود را طرفدار « پان ایرانیسم » معرفی می‌کنم ، منظور اتحاد کلیه ایرانی نژادان (فارس‌ها، افغان‌ها، آذری‌ها، کردها، بلوچ‌ها، تات‌ها، تاجیک‌ها، پارسی‌ها و غیره) است برای حفظ عظمت و احترام تاریخ چند هزار ساله مشترک و زبان ادبی و ادبیات مشترک و برای اشتراک مساعی در برابر خطرهای نژادهای تورانی و سامی و غیره که از اطراف تهدید می‌کنند . یعنی ، همه « ایرانی » نژادان باید بدانیم که کمابیش مواجه‌ایم با خطر زرد. ما مستقیم از طرف مغرب و شما از جانب شمال، بعضی هم تا نیمه در این سیلاب هولناک فرو رفته‌ایم. شما شاید امروز به اندازه ما احساس خطر نمی‌کنید، یعنی فعالیت دشمن در جناحی که شما واقعید کمتر می‌باشد ؛ لیکن البته نباید غافل شوید، زیرا خطر نژادی شما از طرف شمال ، چون آتش پنهان در زیر خاکستر است. اگر به تاریخ مراجعه کنید همیشه از همان جانب بوده است که تورانی‌ها و مغول‌ها سرازیر شده ، آسیای وسطی را به آتش و خون کشیده‌اند.

به علاوه وقتی شما و ما دانستیم که در نژاد و زبان و تاریخ و ادبیات شریک هستیم ، این چهار چیز مشترک ما را دشمن در هر کجا مورد تعرض قرار دهد ولو در ممالک بیگانه ، چنان است که مستقیم به ما حمله کرده باشد. مگر وقتی عثمانی‌ها می‌گویند مولوی یا سلطان محمود غزنوی ترک بوده‌اند ، شما و ما هر دو به یک اندازه متعجب نمی‌شویم؟

پس کاملاً روشن است که ما و شما ، هر دو منافع مشترک حیاتی داریم که برای حفظ آن‌ها مساعی مشترک لازم است و این لزوم اشتراک مساعی است که من آن را « پان ایرانیسم » می‌نامم .

نباید تصور برود که با این عنوان این عقیده را دارم که تمام طوایف « ایرانی » نژاد باید تشکیل یک وحدت سیاسی و یک دولت بدهند. نه، این عقیده را در سایه دو دولت هم می‌توان داشت و فارس و افغان، کرد و لر، کابلی و هراتی، تات و تاجیک، گیلک و بلوچ، آذری و مازندرانی، همه می‌توانند به یک اندازه ، دارای این عقیده باشند. قدر مشترک وحدت ما ، یگانگی نژاد، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراک در احساسات و آمال آینده است که این چند عامل از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است. از تمام عوامل، عامل کم اهمیت‌تر ، عامل سیاسی و جغرافیایی است . یعنی ، ولو این که یک ناحیه جغرافیائی بزرگ مانند فلات ایران به چند قسمت سیاسی تقسیم شده یا افراد یک ملت قدیم مثل بنی اسرائیل به قسمت‌های مختلف عالم پراکنده باشند ، هیچ یک از این‌ها تأثیری در ملیت و وحدت آمال ملی ندارند . یهودی‌ها هر کجای عالم پراکنده باشند در حقیقت تشکیل یک ملت و یک ملیت می‌دهند ولو تابع دولت‌های مختلف

باشند و وقتی حزب « سینیسم » ایجاد می‌شود، در همه جای دنیاشعبه دارد و غیر از جهود، کسی « سینیست » نمی‌شود.

یا همان وقت که لهستان استقلال نداشت و لهستانی‌ها تابع روس و آلمان و اطریش بودند، معهذا ملت لهستان و ملیت لهستانی وجود داشت. یا وقتی صحبت از « پان ژرمانیسم » به میان می‌آید اطریشی‌ها هم با این که جمهوری مستقلی دارند، با آلمان‌ها هم آواز می‌شوند.

ایرانی‌ها نیز، پارسیان هند را با این که هزار سال است از این مملکت مهاجرت کرده، زبان باستانی خود را از دست داده و تابع دولتی دیگر هستند، ایرانی دانسته و آن‌ها نیز در آمال ملی ایران شرکت دارند و آن‌ها خود را ایرانی می‌دانند... مقصود آن که در حقیقت ملت غیر از دولت و ملیت، سوای تابعیت است. ایرانی‌نژادان هم، یک ملت‌اند، هرچند هراتی و کابلی تابع افغان، اصفهانی و خراسان تابع ایران، کرد عثمانی تابع ترک، پارسی و بلوچ تابع انگلیس، تات و تاجیک، تابع روس و عجم بین‌النهرین، تابع عرب باشد.

وحدت ایرانی آن طور که شرح داده شد، مستلزم آن نیست که این طوایف متفرق از تابعیت‌های مختلف به یک تابعیت درآیند یا به لفظ دیگر، تشکیل یک دولت بدهند. وحدتی که منظور است، علی‌رغم اختلاف تابعیت حاصل می‌باشد و هرچند از لحاظ جغرافیایی گرد یک کانون ملی جمع نیستیم، ولی چون بدل خود می‌نگریم، آتش مهر و محبت در آن می‌سوزد و از فراز این سطح خاکی در پرتو تابش آن، یک دیگر را مشاهده می‌کنیم.

۱- در سال ۱۹۲۱ میلادی.

۲- به زبان فرانسه (پرس)، به زبان انگلیسی (پرشیا)، آلمانی (پرزین)، ایتالیایی (پرسیا) و قس علیهذا.

پیوست شماره نه

قلمرو زبان فارسی

افغانستان - ایران - تاجیکستان

افغانستان برادر عزیز ایران است .

هر مرد سیاسی « ایده آل » یا آرزوهائی دارد. یکی از مهم ترین آرزوهای سیاسی من هم پس از حفظ تمامیت ایران مستقل امروز این است که در قلمرو زبان فارسی ، همیشه یگانگی و حسن تفاهم حکم فرما باشد. قلمرو زبان فارسی کجاست و خود زبان فارسی چیست که من این قدر دلباخته این و پای بند آنم؟...

بیست و چند سال پیش که با کشتی از اروپا به ایران می آمدم ، یک نفر تاجیک اهل ماوراءالنهر با من هم سفر شد. همین که لب به سخن گشود و دانستم پارسی گوی است سفر دراز دریا را کوتاه گرفتم و حقیقتا لذتی که از مصاحبت او بردم ، فراموش نشدنی است. مثل این که در زمان سامانیان می زیستم و با یکی از فرزندان رودکی ، مکالمه می کردم و اشعار نغز آن شاعر فصیح را با لهجه بخارائی می شنیدم که می فرمود :

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی های آن	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون با همه پهناوری	خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا بشاد باش و دیر زی	شاه سویت میهمان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی
شاه ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی

هم چنین وقتی سعادت ملاقات یک نفر برادر افغانی مرا دست می دهد ، گذشته ی پرافتخار و با عظمت دربار محمود سبکتگین در غزنه در نظرم می آید.... ملک الشعرا عنصری رامی بینم که سر صف شاعران در جلو بارگاه یمین الدوله ایستاده این اشعار آبدار را می خواند :

چنین نمایند شمشیر خسروان آثار	چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
چو مرد، بر هنر خویش ایمنی دارد	رود بدیده دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای به کار آیدش نه اخترگر	نه فال گیر به کار آیدش نه کارگزار
رود چنان که خداوند شرق رفت برزم	زمانه گشت مر او را دلیل و ایزد یار

حس می‌کنم که ما با افغان‌ها و تاجیک‌ها، همیشه از یک اصل و نسب و دارای یک زبان و تاریخ و ادبیات مشترک بوده و مهم‌ترین چیزی که ما را تاکنون به یک رشته یگانگی استوار داشته است، همانا زبان فارسی که شیرین‌ترین زبان‌های جهان می‌باشد.

من اگر «امپراطوری» ایران امروز را در دو شماره گذشته از لحاظ لفظ مورد گفتگو قرار دادم و بی‌مورد دانستم، اکنون می‌خواهم از جهت سیاست هم مخالفت خود را صراحتاً با آن اظهار کنم. به این معنی که معتقدم، باید از دل‌های خود این هوس و آرزو را، به فرض این که وجود داشته باشد، بیرون کنیم که باز حکومت ایران چنان شاهنشاهی را ایجاد کند که ایران و افغانستان و هندوستان و ترکستان و قفقاز و آسیای صغیر و عراق و غیره را، فرضاً شامل باشد. زیرا به عقیده من، این آرزوی سیاسی هوسی است که دیگر با مقتضیات زمان وفق نمی‌دهد. این نوع هوس، همان ترکان بوالهوس را بس است که از مرز اروپا تا سرحد چین را جولان‌گاه اوهام سیاسی مالیخولیائی خود قرار داده، افکار خام را در سر خود می‌پزند و بدون این که به نتیجه‌ای برسند، همسایگان خود را می‌آزارند...

اما من، به یک امپراطوری دیگر علاقه دارم و آن «امپراطوری ادبی» یعنی «قلمرو زبان یا ادبیات فارسی» است که شامل افغانستان و تاجیکستان و ایران و بلوچستان و کردستان می‌باشد. که بعضی از آن‌ها ادبیات با عظمت کم نظیر فارسی را در قرون متمادیه مشترکاً بوجود آورده. ادبیاتی که فقط اشتراک مساعی آن‌ها توانسته است، آن را بدین زیبایی بیاراید. اشتراک مساعی که باید پایدار بماند تا بتواند چنین آثار بزرگ و جاویدانی را حفظ کند و باز بوجود آورد.

سران و تاجداران و صاحب منصبان این «امپیر» Empire، نویسندگان و شعرا و دانشمندان و کلیه زبان‌آوران این لسان شیرین بیان، از اقوام و طوایف گوناگونند که هریک با لهجه یا لحن با نمک محلی خود سخن می‌گویند، یا شعر می‌سرایند و می‌خوانند. قرن هاست در مجالس بزم، بساز و آوازان، «پای کوبان» و در میدان‌های رزم، کین جویانه، از دوست و دشمن کام گرفته‌اند.

این زبان، دیگر زبان شهرستان یا کشور خاص یا وطن مخصوص کسی نیست که ایجاد اختلاف کند... اگر وطنی نیست، نوعی از وطن است، زیرا هریک از ما چون وطن خود، آن را

دوست می داریم...

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهریست کورانام نیست

چرا، نام هم دارد و چه زیبا اسمی . « قلمرو زبان فارسی » ، نام این « وطن » مشترک عمومی تمام فارسی گویان است...

« قلمرو زبان فارسی » اسم این « امپراطوری ادبی » با عظمت است.

« قلمرو زبان فارسی » عنوان این « جامعه اخلاقی » مشترک ما می باشد.

همه ما به یک نسبت به آن افتخار می کنیم. عنصری و سنایی، فردوسی و سعدی یارودکی و معزی، به همه ما تعلق دارند و به یک اندازه ، از اشعار آبدار آنان بهره می بریم. در ایران قصائد غرای عنصری را کمتر نمی خوانند ، چون سر آینده افغانستان ، یا در افغانستان از غزلیات فصیح سعدی کمتر لذت نمی برند چون گوینده ایرانی می باشد .

* * *

پان ایرانیزم

پان ایرانیزم هم که من از طرفداران جدی و مبتکر آن معرفی شده ام و حقیقت هم دارد چنان که در جای دیگر نیز شرح داده ام ، چیزی دیگری جز همین نیست. من از لفظ « پان ایرانیزم » مفهوم و مطلوب سیاسی را بدان گونه که ترکان از « پان تورانیزم » یا « پان تورکیزم » می طلبند نمی خواهم.

« پان ایرانیزم » در نظر من ، باید « ایده آل » یا هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد، در حفظ زبان و ادبیات مشترک باستانی و احیاء آن در بخش هایی که امروز مرده است و ایجاد انواع جدید همان ادبیات تا به حکم تجدد و تازه شدن محکوم به زوال نگردد. من از « پان ایرانیزم » منظورم آن است که ملل و اقوامی که به زبان فارسی سخن می گویند یا می گفته اند و ساختمان بزرگ ادبیات فارسی را به مشارکت یک دیگر برپاساخته و باز استعداد آن را دارند که بزرگ تر کنند ، از هم پراکنده یا نسبت به هم بیگانه نشوند، بلکه دست به دست هم داده ، این بنای بزرگ تاریخ را عظیم تر و بلندتر و زیباتر برآورند، بنایی که یک تن از سازندگان آن، فردوسی طوسی، در هزار سال پیش درباره یکی از کاخ های آن، شاهنامه، گفته است :

ز باران و از تابش آفتاب	بناهای آباد گردد خراب
که از باد و باران نیابد گزند	پی افکندم از نظم کاخی بلند
بخواند هر آن کس که دارد خرد	برین نامه بر سال‌ها بگذرد

و سعدی ، گل کار زبردست دیگر درباره گلستان ادبی که خود به بار آورده فرماید :

از گلستان من ببر ورقی	بچه کار آیدت ز گل طبقی
وین گلستان همیشه خوش باشد	گل همین پنج روز و شش باشد

خلاصه، مقصود من از « ایده آل پان ایرانیزم » ، یا پاسبانی قلمرو زبان فارسی، یا هر عنوان دیگری شما می‌خواهید بگذارید، خلاصه این است که کلیه مردمی که به زبان فارسی سخن گفته یا می‌گویند، به زبان‌ها با لهجه‌هایی دیگر پیوستگی دارند ولی زبان کتبی یا ادبی آن‌ها فارسی است (مانند آذربایجان که هم اکنون به ترکی صحبت می‌نمایند و به فارسی شعری گویند و نگارش می‌کنند) با ما گرد این کانون بزرگ ادبی و تاریخی جمع باشیم و کسانی که می‌خواهند هر روز به عنوانی ، ما را اخلاقا از هم پراکنده کنند از خود برانیم. من اگر از کردستان یا بلوچستان اسم بردم ولی از لرستان یا مازندران و گیلان یاد نکردم با این که از جهات منظوره تفاوتی ندارند به علت این است که در خارج از حدود فعلی ایران و افغانستان کردستان و بلوچستانی وجود دارد که در قلمرو زبان ادبی فارسی داخل است.

البته استعمال کلمه ایران در « پان ایرانیزم » به معنی اعم (ایران) است مثل (فلات ایران) که عملاً و اصطلاحاً شامل ایران و افغانستان و بلوچستان می‌باشد. هم چنین شاهنشاهی (ایران) در عصر غزنوی که مسلماً جنبه خاص افغانی آن غلبه داشته زیرا هم شاهنشاه آن متولد افغانستان بوده، هم مرکز دولت آن شهر غزنه در افغانستان و هم ملک الشعراء دربار عنصری از اهل بلخ و هم ، مسلماً بسیاری از رجال سیاسی و سرداران و مخصوصاً سپاهیان که به هندوستان تاخت و تاز می‌کرده به واسطه قرب جوار از اهل افغانستان بوده‌اند، ولی مع هذا دولت او به نام شاهنشاهی ایران شناخته و نامیده شده، زیرا در آن وقت سرتاسر این ممالک در برابر (توران) یا (هندوستان) یا (روم) یا (یونان) یا (چین) یا بالاخره (عرب) ، « امپراطوری ایران » نام داشته است. چنان که عنصری بلخی درباره سلطان محمود غزنوی گوید :

ور از هیاطله گویم عجب فرو مانی که شاه ایران آن جا چگونه کرد سفر

هم چنان که فارسی نیز منسوب به نام یک ایالت ایران است که سابقاً « استخر » یا

«پرسپولیس» و اکنون شیراز مرکز آنست و امروز اسم عمومی زبان ما شده است. همان سان که زبان انگلیسی نیز زبان مشترک انگلیس ها و آمریکاییان است، یا فرانسه لسان فرانسویان و بلژیکی ها می باشد. همان گونه که لفظ انگلیس در یکی از ارکان مهم مشترک انگلیس و آمریکا احساسات (من و ما) را در آمریکایی ها تحریک نمی کند، همین طور هم لفظ ایران در کلمه «پان ایرانیزم» به معنی عامی که این لفظ دارد نباید سوء تعبیر شود. اصلاً کلمه ی «پان ایرانیزم» با مقصود کلی و عامی که دارد، نمی تواند معنی خاص داشته باشد. وصف «پان ایرانیزم» به عقیده نگارنده که بکار برنده و مفسر آن شده ام، نباید از معنایی که برای آن در نظر گرفته شده تجاوز کند و آن عبارت از اراده مشترک تزلزل ناپذیر همه ملل و مردمی می باشد که به زبان فارسی با لهجه های آن تکلم می کرده یا اکنون سخن می گویند و تاریخ ادبی و هم چنین تاریخ سیاسی مشترکی بوجود آورده و چه بسا که در میدان های رزم، بازو به بازوی هم جنگ کرده، فتح نموده، شکست خورده یا افتخاراتی بدست آورده اند...

* * *

در افغانستان عقیده ای قوت گرفته که زبان محلی پشتو را رایج کنند. این کار به گمان نگارنده به ضرر آن کشور تمام می شود، زیرا به فرض آن که روزی این لسان جای زبان فارسی را در آن جا بگیرد به طوری که دیگر آن جا کسی فارسی نداند افغان ها از استفاده مستقیم دیوان ها و کتب شعرا و علمای بزرگ خود مانند سنایی و ابوعلی سینا محروم خواهند ماند، به این معنی که یا باید آن کتب را به زبان پشتو ترجمه کنند یا زبان فارسی را مانند یک لسان خارجی در مدرسه بیاموزند تا بتوانند از کتب بزرگان و پدران خود استفاده کنند به این می ماند که کسی ملک طلق اجدادی و باغ و بوستان خود را به اغوای دشمنان دوست نما خراب یا رها کند و پس از آن، پشت در همان بوستان و باغ به تمنای میوه و گل بدریوزه برود. اگر چنین منظوری نیست، صرف همتی که برای پشتو می شود بیهوده است.

آن چه مرا از سال های پیش در خاطر مانده، اگر حافظه خطا نکند، آقای محمود طرزی مدیر سابق روزنامه سراج الاخبار افغانستان، پدر زن امیر امان الله خان که در زمان وی به وزارت خارجه نیز رسید و خود و ملکه ثریا دختر وی از تربیت شدگان عثمانی بودند، موضوع زبان پشتو را در افغانستان به میان آورد. ولی از جزئیات امر چیزی به یاد ندارم...

در هر حال من معتقدم باید در تمام قلمرو زبان فارسی جمعیت هایی تشکیل شود که زبان و ادبیات فارسی را از هر پیش آمد ناگواری حمایت نماید. منتظریم به بینیم ادبا و شعرا و برادران و

هم زبانان افغانی ما تا چه اندازه با این عقاید و افکار موافقت دارند. اگر شعرای ایران و افغان، قصائدی هم در موضوع فوق بسازند به جا خواهد بود.

کردی هم مانند لری و پشتو و گیلکی یکی از زبان‌های فرعی و تابع فارسی است. تنها فرقی که از لحاظ سیاسی می‌تواند با لری، زبان همسایه خود، داشته باشد این است که چون قسمتی از نواحی کردنشین در خاک ترکیه و عراق عرب است، در خارج از حدود ایران کنونی نیز تکلم می‌شود. سال‌هاست که به همین جهت موضوع کردستان عنوانی پیدا کرده و مسئله کرد موضوعی شده است. ولی آیا حقیقتاً همان‌طور که مثلاً یک «مسئله لهستان» عنوانی دارد «مسئله کردستانی» هم سیاستاً باید وجود داشته باشد و بالنتیجه زبان کردی هم باید رسمی بشود؟ - البته خیر، زیرا نواحی کردنشین که میان ایران و عراق و ترکیه تقسیم شده جزء مهم «مدی» قدیم که از حصه‌ها و هسته‌های اصلی ایران است می‌باشد. لسان کردی هم شعبه‌ای از زبان فارسی است و با دو زبان دیگر همسایه خود عربی و ترکی به کلی از سه ریشه هستند. گرچه از لحاظ تاریخی تمام کردستان جزء ایران است و اگر «ایردانتیسم»^{*} نسبت به کردستان باید وجود داشته باشد «ایردانتیسم» ایرانی است، ولی همان‌طور که در بالا گفتیم ما نسبت به هیچ یک از نقاط خارج ایران کنونی نظر سیاسی نداریم و علاقه‌ای که به این نقاط ابراز می‌کنیم، از لحاظ تاریخ و تمدن و زبان و ادبیات ماست. بنابراین از این که در خارج ایران اوراق و جرایدی به زبان کردی چاپ و به منظور مشوب کردن اذهان ساده کردها و تفرقه انداختن میان ایرانیان وارد ایران می‌شود، شدیداً اظهار تأسف می‌کنیم و به برادران کرد خود چه در تهران و چه در کردستان می‌گوییم: بیدار باشید

چون مطلب بسیار مهم است مقاله مخصوصی به این موضوع اختصاص می‌دهیم.

دکتر افشار

*- ایردانتیسم، در اصل مقتبس از ایتالیایی است و به منظور الحاق نواحی ایتالیایی زبان که در خارج از حدود ایتالیا بود، مانند «تریست» و «فیوم» و غیره به کار می‌رفت، ولی بعدها این کلمه در بعضی از ممالک و زبان‌های دیگر به معنی نظیر آن‌ها نسبت به ادعای ارضی و سیاسی استعمال می‌شود.

پیوست شماره ده

فرمان رییس

ما بنیادگذاران انجمن که نخستین پایه‌های ایران‌پرستی را بر روی شانه‌های خود برپا کردیم، امروز و در این ساعت به خاطر آن که انجمن مقدس خود را وارد یک راه تغییرناپذیر و به سوی یک هدف مقدس جاوید رهسپار سازیم و به خاطر آن که هرگز نگذاریم این شعله‌های آتش وطن‌پرستی که امروز از قلوب ما زبانه می‌کشد، خاموش گردد و به خاطر آن که آرزو و ایده مشترکی را که همگی در قلب داریم تقدیم جامعه ایرانی و مبنای تعلیمات و فلسفه و کلیه عقاید انجمن خویش سازیم، می‌گوییم «پان ایرانیزم» آن آرزوی مقدس است که بر قلوب جملگی حکومت می‌کند.

اکنون به خدای خود و به شرافت انجمن خود و به خون نخستین شهید و سرباز فداکار انجمن «علی رضا رییس» سوگند یاد می‌کنیم که برای همیشه و تا ابد جز پان ایرانیزم برای خود هدف و آرزویی تخصیص ندهیم و ایران را جز به سوی این آینده درخشان و دوست‌داشتنی نرانیم.

ای آیندگان ای کسانی که روزی زمام امور انجمن کنونی ما را در دست می‌گیرید، مردم مبارز کسانی که برای عظمت ایران به سازمان مقدس ما می‌پیوندید، زمامداران، ای افرادی که بر فرزندان داریوش و سیروس حکومت می‌کنید، ای خواننده عزیز، شاید وقتی که این سطور را می‌خوانی، اجساد ما خاک شده باشد. شاید که مکان ما کنج زندان باشد و شاید به جرم وطن‌دوستی، آواره کوه و دشت باشیم یا قلوب ما را که قانون آتش ایران‌پرستی است، تیرهای جانگداز دشمنان میهن سوراخ سوراخ نموده باشد. اما، از تو می‌خواهیم و به تومی‌گوییم و ترا به اهورا مزدا خدای بزرگ ایران سوگند می‌دهیم که به پاس احترام روح‌شهادی ایران و به یاد بنیان‌گذاران انجمن و به خاطر عظمت ایران و برای همیشه تو نیز یک‌آرمان داشته باشی و معتقد به این عقیده گردی «پان ایرانیزم». شاید این آرزو در زمان ما و در دوره تو به حقیقت نیبوند؛ اما، باشد. تو موظفی ذره‌ای از این اخگر را که در سینه داری، در قلوب دیگران و آیندگان وارد کنی تا سینه به سینه بگردد و خاموش نشود. مطمئن باش روزی می‌رسد که این آتش، پلیدی‌ها را بسوزاند و جز پاکی چیزی بر جای نگذارد. تا آن روز، این وصیت ما است :

شما هاله سیاه را از دور پرچم ایران برنگیرید. این هاله، نشانه عزاداری و ماتم ما است تا وقتی،

که به هدف مقدس خود نرسیده‌اید تا زمانی که عظمت ایران را اعاده ننموده‌اید، شمارا به ناموس وطن سوگند، این هاله را برنگیرید و نعره‌کشان بگویید: به پیش برای محو این هاله‌ی «سیاه»، به پیش برای آن روز تاریخی و مقدس، آن روز سعادت بار فرح بخش، آن روز برای نخستین بار پرچم سه رنگ ما بدون هاله سیاه در دست جوانان فداکار ایران و سربازان غیور انجمن در اهتزاز خواهد بود.

هم وطنان، درود بر شما و شهدای ایران، درود به قهرمان پیشاهنگ و شهید راه آزادی ایران علی‌رضا رییس.

ایران را به شما می‌سپاریم و شما را به اهورامزدا.

پیوست شماره یازده

دستورالعمل محرمانه شوروی در مورد انجام ماموریت ویژه در سراسر آذربایجان جنوبی و استان های شمالی ایران

۱۴ ژوئیه ۱۹۴۵ [۲۴ مرداد ۱۳۲۴]

به کلی سری

۱- درباره ایجاد فرقه دموکرات آذربایجان

۱- فوری ترتیب انتقال [سفر] پیشه‌وری و کامبخش [از رهبران حزب توده] را به باکو، برای انجام مذاکره بدهید. بسته به نتیجه‌ی مذاکره، انتقال پادکان [صادق پادگان] ریاست کمیته‌ی ناحیه‌ای حزب توده آذربایجان را در نظر داشته باشید.

۲- برای ایجاد کمیته‌های تشکیلاتی در مرکز (تبریز) و مناطق دیگر (na mestakh) نامزدهای مناسب از میان دموکرات‌های موجه از میان روشنفکران، بازرگانان طبقه‌ی متوسط، خرده مالکان و روحانیون، از میان احزاب مختلف دموکرات و همچنین از میان غیر اعضا، انتخاب و آنان را در کمیته‌های تشکیلاتی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، وارد کنید. بالاترین اولویت، مربوط به کمیته‌ی تشکیلاتی تبریز است که وسیله‌ی نشریات دموکرات موجود مانند خاور نو، آذیر و جودت و بقیه، تقاضای ایجاد فرقه دموکرات آذربایجان را خواهند نمود.

۳- گروه‌های موسس در دیگر مناطق با چاپ تقاضا در نشریات، خواستار حمایت از ایجاد کمیته‌های فرقه دموکرات از میان فعالان تشکیلات حزب توده و دیگر تشکیلات‌های دموکرات خواهند گردید.

اجازه ندهید که این امر، تنها محدود به تغییر نام حزب توده به حزب دموکرات آذربایجان گردد. به کمیته‌ی منطقه‌ای حزب توده تبریز و تشکیلات ناحیه‌ای آن توصیه کنید که تقاضای فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را مورد بررسی قرار داده و تصمیم به انحلال تشکیلات حزب توده گرفته و اعضا را وارد فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بنمایند.

پس از ایجاد کمیته‌ی تشکیلاتی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در تبریز، بالاترین اولویت،

ایجاد کمیته‌های تشکیلاتی فرقه دموکرات آذربایجان در شهرهای زیر است: اردبیل، رضائیه، خوی، میانه، زنجان، مراغه، مرند، ماکو، قزوین، رشت، پهلوی، ساری، شاخ Shakh [بندر شاه؟]، گرگان و مشهد.

ایجاد یک ارگان مطبوعاتی در کمیته‌ی تشکیلاتی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در تبریز به نام «صدای (ندای؟) آذربایجان»

ترتیب تهیه‌ی برنامه‌ها و منشور برای کمیته تشکیلاتی تبریز تهیه شود.

II - اقدام لازم برای اطمینان از انتخاب نمایندگان برای دوره پانزدهم قانون گذاری

۱- آغاز مذاکره با نمایندگان مجلس که از آنان در زمان انتخابات برای این دوره قانون گذاری حمایت می‌کنند، با هدف نامزدکردن این نمایندگان برای دوره‌ی پانزدهم قانون گذاری با این شرط که آنان، در راه عملی کردن شعارهای فرقه دموکرات آذربایجان مبارزه نمایند.

۲- اقدام‌های لازم برای انتخاب نامزد های نمایندگی مجلس از میان افراد دموکرات که آماده‌ی مبارزه در راه عملی کردن شعارهای فرقه دموکرات باشند، آغاز گردد.

۳- مقایسه‌ی سیاهه‌ی نامزدهای نمایندگانی که سفارت [شوروی در تهران] توصیه کرده است، با در نظر گرفتن دستورالعمل‌های جدید.

۴- اقدامات در جهت شناندن نامزدهای دست چین شده برای مجلس، در مطبوعات آغاز و ترتیب تماس و ملاقات [آن‌ها] با موکلان داده شود.

۵- حمایت از اجتماعات، دموکراسیون‌ها، اعتصابات و انحلال انجمن‌های انتخاباتی که مناسب ما نیست، با هدف تضمین منافع ما در انتخابات.

۶- در فرایند آمادگی برای انتخابات، در حوزه‌های شمالی ایران، مصالحه [انجام گیرد] و افرادی که به وسیله‌ی نیروهای ارتجاعی نامزد شده‌اند و علیه کاندیداهای جنبش دموکرات فعال هستند، اخراج گردند.

۷- خواستار تعویض رهبران سازمان های ناحیه ای شوید که با داشتن افکار ارتجاعی، مناسب نیستند.

III - تاسیس « انجمن دوستداران آذربایجان شوروی » .

۱- برای تاسیس « انجمن دوستداران آذربایجان شوروی » ، از افرادی که در جشن های بیست و پنجمین سال آذربایجان شوروی شرکت کرده بودند ، استفاده شود .

۲- از افرادی که در کنسولگری های ما کار می کنند ، نظامی ها و [فعالان] حزبی ، در سازمان دهی انجمن استفاده شود .

۳- گروه تشکیلاتی «انجمن دوستاران آذربایجان شوروی» در تبریز، منشور انجمن را تهیه نمایند.

۴- برای جلب گسترده ی مردم به «انجمن دوستداران آذربایجان شوروی» ، از مطبوعات به طور سازمان یافته برای تشریح دست آوردهای اقتصادی، فرهنگی و هنری آذربایجان شوروی و دوستی تاریخی مردم آذربایجان جنوبی با مردم آذربایجان شوروی، استفاده شود .

IV - تشکیلات جنبش تجزیه طلبی

انجام کارهای تشکیلات برای ایجاد جنبش تجزیه طلبی برای : منطقه ی خود مختار آذربایجان و منطقه ی خودمختار کردستان با اختیارات گسترده .

در استان های گرگان ، گیلان ، مازندران و خراسان، تشکیلات جنبش تجزیه طلبی بر مبنای مسایل منطقه ای ، بنا شود در استان گیلان :

ایجاد تشکیلات خدمات اجتماعی و وسایل تفریح در شهرهای رشت و پهلوی و تخصیص حداقل ۵۰٪ از مالیات جمع آوری شده در استان، به این منظور.

در استان گرگان :

آموزش زبان محلی ترکمن در مدارس. جایگزینی ژاندارمری و شهربانی محلی با افراد ترکمن و تخصیص حداقل ۵۰٪ مالیات جمع آوری شده در استان به تشکیلات خدمات اجتماعی و وسایل تفریح و بهداشت در گنبد کاووس، گرگان و بندر شاه .

در استان های مازندران و خراسان :

...

تخصیص حداقل ۵۰٪ مالیات جمع آوری شده در استان برای خدمات عمومی و وسایل تفریح در شهرهای ساری، [بندر] شاه، مشهد و قوچان نو [؟]
افزون بر آن، مسایل مربوط به ایجاد جنبش تجزیه طلبی جداگانه در این استان ها، مطرح گردد ...

۷- تشکیلات انجمن ها

۱- پس از ایجاد کمیته های تشکیلاتی حزب دموکرات آذربایجان [فرقه دموکرات آذربایجان] و همزمان با عملیات انتخاب نمایندگان دوره پانزدهم مجلس، با استفاده از هیجانات انتخابات، عملیات برای تشکیل انجمن ها آغاز گردد.

۷۱- تشکیلات مطبوعاتی

برای عملیات آشوب گرانه مطبوعاتی، یک چاپخانه برای انتشار مجله های جدید، افزون بر آن که وجود دارند، در شهرهای رشت، رضائیه و مهاباد، افزون بر آن چه وجود دارد، تاسیس گردد.

امضا : ناخوانا

کتاب نامه

- آذربایجان در موج خیز تاریخ - با مقدمه کاوه بیات - نشر شیرازه - چاپ نخست - تهران ، زمستان ۱۳۷۹
- آذربایجان و اران - دکتر عنایت‌الله رضا - نشر هزار - چاپ اول ویرایش سوم - تهران ۱۳۸۵
- آب و هوای باستانی ایران - محمدتقی سیاه‌پوش - انتشارات ابن سینا - تهران ، خرداد ماه ۱۳۵۲
- از مشروطه تا جمهوری - یونس مروارید - نشر اوحدی - ج ۱ - چاپ یکم - تهران ، بهار ۱۳۷۷
- اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی بریتانیا درباره‌ی قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس - ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی - بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - ج ۱ - تهران ۱۳۷۷
- اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای میانه - دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه - چاپ یکم - تهران ۱۳۷۲
- استعمار انگلیس در ماورا قفقاز (۱۹۲۱-۱۹۱۸) بر پایه‌ی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا - حبیب‌الله کمالی - انتشارات وزارت امور خارجه - چاپ یکم - تهران ۱۳۷۶
- اسناد مناطق شمالی ایران و دریای خزر در دو جنگ جهانی - انتشارات وزارت امور خارجه - تهران ۱۳۷۰
- انگلستان و روسیه در ایران (۱۹۲۲-۱۹۱۹) - دکتر مصطفی دبیری - انتشارات سخن - چاپ یکم - تهران ۱۳۸۶
- ایران و جنگ جهانی اول (اسناد وزارت داخله) - به کوشش کاوه بیات - انتشارات سازمان ملی ایران - تهران ۱۳۶۹
- ارمنستان ، آذربایجان ، گرجستان (از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۲۳-۱۹۱۷) - سرژ آفاناسیان - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات معین - تهران ۱۳۷۰
- اوستا (کهن‌ترین سروده‌های دینی ایرانیان) - دکتر جلیل دوست‌خواه - انتشارات مروارید - چاپ پنجم - تهران ۱۳۷۹
- اخبارنامه (تاریخ خانان تاش در زمان جنگ‌های روسیه علیه ایران) - میرزا احمد لنکرانی - به کوشش علی عبدلی - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۰
- بنیاد مکتب پان ایرانیسم - انتشارات آرمان خواه - چاپ سوم - تهران ۱۳۸۶ (دبیرخانه هیات اجرایی حزب پان ایرانیست)
- پارلمان - دکتر حبیب دادفر - تهران ، آبان ماه ۱۳۴۳
- تزارها و تزارها - دکتر ه. خشایار - انتشارات آرمان خواه - تهران ۱۳۵۹

- توفان بر فراز قفقاز (نگاهی به مناسبات ایران و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در دوره‌ی نخست استقلال ۱۹۲۲-۱۹۱۷) - کاوه بیات - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی - چاپ یکم - تهران ۱۳۸۰
- تاریخچه‌ی مکتب پان ایرانیسم - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ یکم - تهران ۱۳۸۱
- تاریخ سیاسی نخجوان - جعفر جمشیدی راد - انتشارات وزارت امور خارجه - تهران ۱۳۸۰
- تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم) - عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات امیر کبیر - چاپ سوم - تهران ۱۳۶۴
- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - ج ۱ - (انقراض قاجاریه) - ملک الشعرا بهار - شرکت سهامی کتاب‌های جیبی - چاپ سوم - تهران ۱۳۵۷
- تاریخ تجزیه‌ی ایران - دفتر یکم - تلاش نافرجام برای تجزیه‌ی آذربایجان - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ دوم - تهران ۱۳۸۷
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی - محمود محمود - انتشارات محمدحسین اقبال و شرکا - ج ۷ - چاپ دوم - تهران ۱۳۴۱-۱۳۳۶
- تاریخ اتورپاتکان - پروفیسور اقرار علی‌اوف - نشر بلخ - ترجمه دکتر شادمان یوسف - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۸
- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - مطبوعاتی امیرکبیر - چاپ چهارم - تهران ۱۳۱۶
- چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - ویرایش دوم - تهران ۱۳۸۶
- خطرات احتشام السلطنه - به کوشش محمد مهدی موسوی - انتشارات زوار - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۷
- دولت‌های عصر مشروطیت - به کوشش جمشید ضرغام بروجنی - اداره کل قوانین مجلس شورای ملی - تهران ، اردی‌بهشت ماه ۱۳۵۰
- دایره‌المعارف [دانشنامه] ناسیو نالیسم - انتشارات وزارت امور خارجه - ج ۱ - تهران ، زمستان ۱۳۸۳
- رقابت روسیه و انگلیس در ایران - منشور گرکانی - به اهتمام محمد رفیعی مهرآبادی - موسسه‌ی مطبوعاتی عطایی - تهران ۱۳۶۸
- روابط ایران و جمهوری آذربایجان (نگاه آذری‌ها به ایران) - بهرام امیر احمدیان - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه - چاپ نخست - تهران ، پاییز ۱۳۸۴
- شیخ شامل‌داستانی - نیتس روی مک‌لین - ترجمه و تلخیص کاوه بیات - دفتر پژوهش‌های فرهنگی - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۰
- قانون اساسی و متمم آن - چاپ‌خانه‌ی مجلس شورای ملی - تهران ، مهرماه ۱۳۴۶
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی - به کوشش محمد حسن کاووسی عراقی - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (وزارت امور خارجه) - ج ۷ - ج ۷ - تهران ۱۳۵۷

نصرت‌الدوله - مجموعه‌ی مکاتبات ، اسناد ، خاطرات ... فیروز میرزا فیروز - کتاب سوم - به کوشش منصور ، اتحادیه (نظام مافی) ، سعاد پیرا - کتاب سیامک - چاپ نخست - تهران ، پاییز ۱۳۷۸
 ناسیونالیسم چون یک علم - دکتر محمدرضا عاملی تهرانی - انتشارات آرمان‌خواه - تهران ۱۳۷۵

مجموعه‌ی مکاتبات ، اسناد ، خاطرات نصرت‌الدوله فیروز - به کوشش منصوره اتحادیه / سعاد پیرا - انتشارات نشر تاریخ ایران - تهران ۱۳۷۰

هیات فوق‌العاده‌ی قفقازیه (اسناد مذاکرات و قراردادهای هیات اعزامی ایران به قفقازیه تحت سرپرستی سید ضیاءالدین طباطبایی - ۱۳۳۸-۱۳۳۷ قمری / ۱۹۲۰-۱۹۱۹ م) - به کوشش رضا آذری شهرضایی - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی - وزارت امور خارجه - تهران ۱۳۷۹
 هلال خضیب در رابطه با تجزیه‌ی سرزمین‌های ایرانی نشین - دکتر ه. خشایار - انتشارات آرمان‌خواه - تهران ۱۳۵۸

مقاله‌ها :

مجموعه‌ی مقالات همایش تاریخی و ادبی فراق - به اهتمام موسسه‌ی فرهنگی آران - ارومیه - ۲۸ آذرماه ۱۳۸۰

به زبان‌های بی‌گانه :

Churchil, Rogers Platt. The Anglo- Russian Convention of 1907, Torch Press, Iowa, 1939

Der Neuer Brockhaus, Wiesbaden, 1971

Hovanesian, Richard. G. The Republic of Armenia from Versaille to London 1919-1920, Vol I, University of California Press, Berckeley, 1971, Vol II, 1982

Kenduri, Elie. Nationalism, Hutchinson & Co. Ltd., London 1987

Lenczowsky, George. Russia and west in Iran 1918- 1948, Ithaca, NY, 1949

Rawlinson, Henry. England and Russia in the East, London 1875

Stanwood, Frederick. War, Revolution and British Imperialism in Central Asia, Ithaca Press, London, 1983

نمایه

ایزولسکی ۱۹

ب

بارتولد ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۸

باوند (شهربانو) ۱۷۲

بختیاری نژاد اصفهانی (قدرت الله) ۱۷۲

برخورداریان ۱۲۸

بلاذری ۱۲۴

بن رسته ۱۲۴

بنکیندورف ۱۹

بهار (محمد تقی) ۱۴۴

بهداد (صادق) ۲۰۶

بهره مند (مهدی) ۱۷۲

بهزادی (امیر هوشنگ) ۱۷۲

پ

پرنس ارفع الدوله ۱۲۲

پرینی (آدولف) ۴۶

پروین (داریوش) ۱۷۲

پروین (شاپور) ۱۷۲

پریم ۱۴

یزشک پور (محسن) ۱۷۲

پسیان (جلال) ۱۷۲

پور تراب (هادی) ۱۷۲

پور داود (ابراهیم) ۵۸

پیرنیا (حسین) مشیرالدوله ۲۵، ۲۳، ۲۱

پیشداد (امیر حسین) ۱۷۲

ت

تجدد (حسین) ۱۷۲

تعاون (همایون) ۱۷۲

آ

آشتی (هوشمند) ۱۷۲

آقا شیخ حسین ۲۸

آقا میرزا ابوالحسن خان ۲۹، ۲۷

آقا میرزا فضلعلی آقا ۲۸

آقایف ۱۱۶

آق بیاتی (هوشنگ) ۱۷۲

الف

ابن حوقل ۱۲۶، ۱۲۵

ابن خردادبه (ابوالقاسم عبدالله) ۱۲۵

ابن فقیه (ابوبکر احمد بن ...) ۱۲۶، ۱۲۵

ابوالفداء ۱۲۷

ابوالهدی (جلال) ۱۷۲

ارباب جمشید ۳۳

ارژنگی (آذر) ۱۷۲

ارژنگی (اکرم) ۱۷۲

ارژنگی (مهین) ۱۷۲

استالین ۳

اسداله میرزا (شهاب الدوله ملک آرا) ۲۸، ۲۵

اشرف (احمد) ۱۷۲

اصطخری (ابواسحاق ابراهیم) ۱۲۶

اعزازی (بانو ...) ۱۷۲

افراسیاب ۱۴۱

افسرپور (عبدالله) ۱۷۲

افشار یزدی (محمود) ... ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۵۰

اقبال السلطنه ۱۰۴، ۱۰۵

انتظام (نصرالله) ۴۶

امیدی (پرویز) ۱۷۲

امیرخیزی (حاج اسماعیل آقا) ۱۳۴

امین صالحی (محمد) ۱۷۲

انقطاع (ناصر) ۱۷۲

خزاعی (کریم علی)..... ۱۷۲
 خزل (بانو)..... ۱۷۲
 خطیر (علاءالدین)..... ۱۷۲
 خطیر (کاظم)..... ۱۷۲
 خلیل بیگ..... ۱۱۰
 خیابان (شیخ محمد)..... ۱۳۴

د

دبیرالسلطان..... ۳۳
 دنیکن (ژنرال)..... ۱۲۲، ۳

ذ

ذوالفقاری (....)..... ۱۷۲

ر

رادمنش (دکتر)..... ۱۶۵، ۱۶۶
 رئوف بیگ..... ۱۰۷
 رسولزاده (محمدامین)..... ۱۳۱
 رضوی (عباس)..... ۱۷۲
 روحانی (جواد)..... ۱۷۲
 روحبخش خالق دوست (عباس)..... ۱۷۲
 رییس (علی رضا)..... ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۳

ز

زرشکی (محمدعلی)..... ۱۷۲
 زمانی (....)..... ۱۷۲
 زنوزی (....)..... ۱۷۲
 زیادخان اوف (اسماعیل)..... ۱۳۳، ۱۳۲

س

سالور (کامران)..... ۱۷۳
 سالور (مهرداد)..... ۱۷۳
 سپانلو (فرید)..... ۱۷۳
 سرخوش (پریوش)..... ۱۷۳
 سرخوش (مهوش)..... ۱۷۳

تقوی (حاج سید نصرالله)..... ۳۳
 تقی زاده (جواد)..... ۱۷۲
 تقی زاده (سید حسین)..... ۵۸، ۲۸، ۱۵
 توپ چی باشف..... ۱۱۶
 توکلی کبریت ساز (تقی)..... ۱۷۲
 توپسرکانی (پارسا)..... ۱۳۷
 تهرانی (حسین)..... ۱۷۲
 تیمسار (منوچهر)..... ۱۷۲

ج

جهان شاه لو (دکتر نصرت الله)..... ۱۳۰

چ

چرچیل (راندولف)..... ۱۶
 چرچیل (وینستون)..... ۱۶

ح

حاج حسین علی قربان اوف..... ۱۰۸
 حاج سید باقر..... ۱۱۰
 حاج شیخ علی..... ۲۷
 حاج معین التجار (محمد دهدشتی)..... ۲۵، ۲۴
 حاجی امین الضرب (حسین مهدوی)..... ۲۵، ۱۵
 حاجی اوف..... ۱۱۶
 حاجی سید نصرالله..... ۱۵، ۱۳
 حاجینسکی..... ۱۱۶
 حسابی (حسن)..... ۱۷۲
 حقدادی (اسدالله)..... ۱۷۲
 حمدالله مستوفی..... ۱۲۷
 حیرانی (مظفر)..... ۱۷۲

خ

خان مصدق (حسین)..... ۱۷۲
 خان نخجوان (خسرو)..... ۱۷۲
 خدابخش (....)..... ۱۷۲

طباطبایی (سید ضیاءالدین) ۱۶۶، ۵۸
 طبیب (حسین) ۱۷۳، ۱۶۴

ظ

ظفری (اردشیر) ۱۷۳
 ظفری (ایرج) ۱۷۳

ع

عالی‌خانی (باقر) ۱۷۳
 عالی‌خانی (علی نقی) ۱۷۳
 عاملی تهرانی (محمدرضا) ۱۷۳، ۱۷۱
 علا (حسین) ۴۶
 عسکرکاشی (ناصر عسکری) ۱۷۳
 علوی (مهدی) ۱۷۳
 علی زاده خامنه‌ای (حسین) ۱۷۳
 علی اصغر خان آتابک (امین السلطان) ۲۲
 علی اوف (اقرار) ۱۳۴
 علی قلی خان مشاورالملک ۴۶

غ

غفوری غروی (حسن) ۱۷۳

ف

فروغی (محمدعلی) ۴۶
 فروهر (داریوش) ۱۷۳
 فروهر (بیژن) ۱۶۴
 فریور (اسماعیل) ۱۷۳
 فیروز (نصرت‌الدوله) ۷۹، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۲، ۹۴
 ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۹

ق

قاسم‌زاده (دکتر قاسم) ۱۳۰
 قاسمی (رحمت الله) ۱۷۳
 قربان اوف (حاج حسین علی) ۱۰۸
 قزوینی (محمد) ۵۸، ۱۲۷

سرشار (احمد) ۱۷۳
 سروش (...) ۱۷۳
 سعادت‌نژاد (احمد) ۱۷۳
 سعدالدوله ۱۵
 سلحشور (...) ۱۷۳
 سلطان اوف ۱۳۳، ۱۰۸
 سندوزی (امیر اسماعیل) ۱۷۳
 سورتیجی (فخرالدین) ۱۷۳

ش

شاکری (خسرو) ۱۷۳
 شاکری (علی) ۱۷۳
 شاکرین (محمود) ۱۷۳
 شاهزاده همایون میرزا ۱۳۲
 شجاع‌السلطنه ۱۴۱
 شکورزاده ۱۴۶
 شمس توفیقی (پرویز) ۱۷۳
 شیخ الاسلام ۱۱۰
 شیخ الاسلام اوف ۱۱۶
 شیخ شمل (شامل) ۳، ۲، ۱
 شیخ عبدالجبار بکتاش ۱۰۸
 شیخ منصور ۲
 شیخ نجم‌الدین گوتسو ۳

ص

صارم کلالی (حسن علی) ۱۷۳
 صدری (...) ۱۷۳
 صدیق (منوچهر) ۱۷۳
 صدیقی (مهدی) ۱۷۳
 صمصام‌الملک ماکویی ۱۰۵
 صنیع‌الدوله (مرتضی قلی خان) ۱۳، ۱۱

ط

طالع یزدی (هوشنگ) ۱۷۳

۳۳ محقق الدوله
 ۴۶ محمدعلی خان ذکاالملک
 ۱۵، ۱۴، ۱۳ محمدعلی شاه
 ۱۰۵ محمد حسن میرزا
 ۱۱ محمدعلی میرزا
 ۱۷۳ محیط (بهزاد)
 ۱۲ مخبر السلطنه
 ۱۰۴ مرتضی قلی خان اقبال السلطنه ماکو
 ۱۱۵ مرتضی خان ممتازالملک
 ۷۸ .. مرتضی علی قلی خان انصاری (مشاور الممالک)
 ۱۱۶ مرجوسکی
 ۲۷، ۲۶، ۱۵ مستشارالدوله
 ۲۶، ۲۵، ۱۵ مستشارالدوله (صادق)
 ۴۵ مستوفی الممالک
 ۴۶ مشاورالملک (علی قلی خان)
 ۲۹، ۲۶، ۲۱، ۱۱، ۷ مشیرالدوله (حسین پیرنیا)
 ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، مصدق دیوان
 ۱۳، ۱۱، ۱۰، ۶ مظفرالدین شاه
 ۱۷۳ معدلت (محمدعلی)
 ۱۱۱ معززالدوله
 ۱۷۳ معصومی (محمد حسین)
 ۱۳۸، ۱۲۶، ۱۱ مقدسی
 ۱۷۳ مقدسی (محمد)
 ۱۳۶ مکرم الملک
 ۸ ملک المتکلمین
 ۱۷۳ ملکی (منوچهر)
 ۱۷۳ منشی (...)
 ۱۱۰ مهدی قلی خان دیاربکری
 ۱۷۳ مهرداد (محمد)
 ۱۷۳ موسوی (مصطفی)
 ۱۱۶ میر مهدی اوف
 ۱۱۳ میرزا آقاسی
 ۲۹، ۲۷، ۲۵ میرزا ابوالحسن خان
 ۳۳ میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا

۱۷۳ قیصری (احمد)

ک

۱۲۲، ۱۱۲، ۴۶ کاکس (پرسی)
 ۱۷۳ کامبخش (حسن)
 ۱۷۳ کامیار گیلانی (بهمن)
 ۵۸ کاظم زاده (ایران شهر)
 ۹۴، ۹۳، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۶۰، ۱۹ کرزن
 ۱۲۹، ۱۱۳، ۹۵

۴۲ کرنسکی
 ۱۶۶، ۱۶۵ کشاورز (دکتر فریدون)
 ۱۶۵ کشاورز (کریم)
 ۱۱۰، ۱۰۸ کلب علی خان
 ۱۷۳ کمالی (منوچهر)
 ۱۷۳ کیانوری (مجتبی)
 ۱۷۳ کیانوری (مرتضی)

گ

۹۲، ۱۲۱، ۷۹، ۲۱ گری (ادوارد)

ل

۱۷۳ لشگری (عباس)
 ۱۷۳ لشگری (علی محمد)
 ۱۷۳ لشگری (محمد)
 ۱۷۳ لطفی (علی)
 ۴۳، ۴۲ لنین
 ۴۲ لووف (پرنس)

م

۱۲۷ مارکوارت
 ۱۶۵ مجتهدی (دکتر محمدعلی)
 ۱۷۳ مجلسی (محمد)
 ۱۴ محتشم السلطنه
 ۱۱۶ محرم اوف

- میرزا طاهر ۱۳
 میرزا اسماعیل خان عون الدوله ۳۳
 میرزا حسن خان وثوق الدوله ۳۳
 میرزا حسین خان علایی ۴۶
 میرزا طاهر کتاب فروش ۱۳
 میشل (گراندوک) ۴۲
- ن
- نادری (عزت الله) ۱۷۳
 ناصرالملک ۲۹
 ناظم الدوله ۲۰
 ناصرالدین شاه ۱
 نجف قلی خان صمصام السلطنه بختیاری ۴۵
 نصرالله خان انتظام ۴۶
 نطاق (باقر) ۱۷۳
 نطاق (جواد) ۱۷۳
 نکبسا (پرویز) ۱۷۳
 نوری پاشا ۱۳۰
 نیکلای دوم ۴۲، ۱۶
 نیکلسون (آرتور) ۱۹
- نوز
 ۱۴
 و
- واردراپ ۱۲۲
 وثوق الدوله .. ۲۷، ۷۶، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۲
 وثوق الملک ۱۰۵
 ورجاوند (پرویز) ۱۷۳
 وکیل اوف ۱۲۲
 وکیل التجار ۲۷
 وکیل الرعایا ۲۸
 ویکتوریا (ملکه) ۱۶
- ه
- هاردینگ ۲۰، ۱۲۱
 هاشمی نژاد [بنی عزیزی] (علی اصغر) ۱۷۳
 هیات (علی) ۱۰۸
- ی
- یاقوت حموی ۱۲۶، ۱۳۸
 یانوفسکی ۱۲۷
 یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب) ۱۲۴، ۱۳۸



